

۲۰

هو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکد و سخن در باب طبع کتاب

بسایه معارف پیرایه قبله اعظم و اقدس اعلی حضرت (سراج الملة والدین)
روحی فداء (مطبوعة عنایت) چاره بین کتاب کتبخانه خود را در معرض
انتشار جلوه گر علم مطبوعات مینماید.

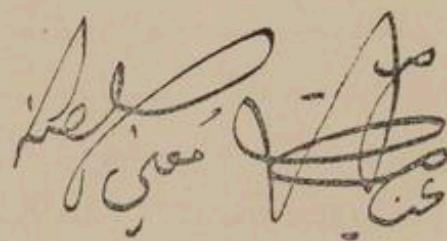
(روضه حکم) دو بین کتاب (دبستان معارف) است که عزیزی بنیان
(محمود طرزی) آز ادرسنہ ۱۳۰۸ هجری در دمشق شام جمع و تألیف
نموده بود. این کتاب از سخنان علمی و اخلاقی و حکمی الحق که یک آثار
پر از هازی شمرده میشود، سبب نیت استفاده اولاد وطن خود طبع و نشر
آن را از فایده خلی نیافته بطبع و نثر آن امر و اجازه نمودیم.

ذاتاً، قصد ما از تأسیس (مطبوعه عنایت) همین است که آثار ادبی و اخلاقی
و علمی برادر وطن عزیز خود پیمارسازیم، و اهالی خود را بسوی طالعه
و خواندن آثار جدیده نافعه راغب نماییم، و برای اینکه از خواندن یک نوع

﴿ ۳ ﴾

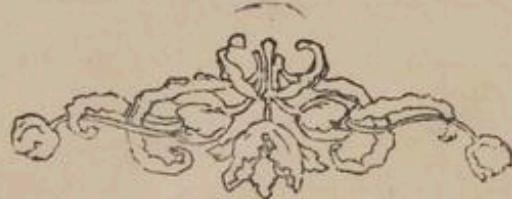
سخن مالانی حاصل نشود که ناول ، و گاهی آثار ادبی ، و گاهی علمی ، و
اخلاقی کتابهای اتابخال نشر نمودیم . و نیز آرزوی ما آنست که امسال
انشاء الله نوادرات و لوازمات مطبعه را تکمیل نموده دریک مقیاس بزرگی
به منتشر ساختن آثار علمی و فنی وغیره آغاز شود . و من الله التوفيق

امضا



 حسنی - معاشر

—



٤٦

دیباچه

دیباچه

حمد و برقیاس و سپاس عبودیت اساس نثار در کاه صمدیت آن و اون
راز خبایای ناس ، و نسق ساز امور کافه جن و انسان جلت عظمته و عممت
آلله بادکه دیباچه فضایل نسخه جامعه انسانیه را به و تیره (آنی جاعل فی
الارض خلیفه) و سریره «وعلم آدم الاسماء کله ایم عرضهم علی الملائکه »
هم و مطریز ساخت ، ولوح فطرت انسانی بر استقوش صور اسماء موشح سا
خته در کنار نفس ناطقه شهاد تابویله آن از حقایق اسماء صفات لمیزی و د
قایق حکمت عالمی و عملی تحصیل نماید ، و بزم معارج معارف علیه و ملکات
سمیه با قدام همت بر آید و در و دوافیه و تسلیمات بی نهایه بعد دنجوم زا
هرمه بر وجود مسعود آن منع زلال شفاعت و فهرست رسالت رسالت ییشاوا
ی خیل اینیا و مرسیین و علم افزار رحمة لعالمین و تاجدار مستد « کنت
نیما و آدم بین الماء و الطین » بئی کریم و رسول واجب التعظیم حضرت
محمد المصطفی صل الله علیه و آله و سلم بادکه کمر اهان بادیه غوایت ز ابدلات
شرع قویم ارائه منهج مستقیم و باخبر صادقة و مصدقه و مهمات دنیو به
لشیون و مطان

واخرویه عالم را تکمیل و تحریم فرمود. و بر آن و اصحاب او با که اطوار
حسن شان اخلاف امت را تعیینات غفلت زد او سیر مستحسن شان حصه
جویان قصص و روایات را مأخذ آنها شده است.

اما بعد — عصر ترقی حصر با دشاده معارف آکنده مقدس، معظم ما
اعلیحضرت سراج الملة والدین شهریار عدالت آئین امیر (حبيب الله خان)
ادام الله دولته الى آخر الدوران يك عصر سعادت و بخیاری ملت و وطن
است که از ان سراج و هاج ذی استهاج انوار علوم و معارف مانند طلوع شمس
خاوری سر از نواز گوشیده افق کم نامی سرزده ظهور گردیده عالم را غرق انوار
ضی اشار شهراء ترقی و تمدن نموده است.

این مسئله بر اریاب دانش و انجواب بینش پوشیده بیست که جمیع ترقیات
مادی و معنوی دول و مملک خواهد در اعصار سابقه و خواهد در احوال حال
وقوف بر تکثیر توافر معارف، و تحصیل و تحکیم علوم و فتوانت علی
الشخصوں درین عصر ترقی حصر که مدارک ائمہ مدینت، رفاهیت، تروت،
سعادت مربوط و منوط بین امر جلیل گردیده چنانچه برای امین مشا
هدیه بیشود که دول اجانب قطعه اور و پادر یانز مان بسیار در جه صاحت
تروت و نعمت و مالک قوت و مکنت گردیده اند حالاً نک در زمان سابق
چنانچه در قطعه آسیاب میانسات ترقیات معارف، و توسعه علوم و فنون

۲۱۲

ذی فوائد باقصی الغایت و النهایت اسباب مدنیت و رفاهیت موجود بود: بالعکس قطمه (اوروبا) در بد و دی و وحشت بسرمی آوردند. آیا بادئ تر قیات حلالی ایشان بر کدام امر حمل نموده شود؟ مگر اینکه قدرت و ممکنست ایشان سراسر از تکثیر و توافر معارف محسول انجامیده، دیگر جازی نیست. پس چون چنین است انسان اگر در خصوص این امر جلیل کثیر المنافع هر قدر جد و جهاد بعمل آورد باز هم نسبت باختیاری که آن دارد افق و کتر است. لهذا زوم جلوس میامن مانوس های ایونی که مسعود ترین یوم ایام این صرتر قیصر است الی آن چنانچه در دیگر امور نافعه مدنیه بذل همت فرموده و بیفرمایند در خصوص نشر معارف نیز همت جهان قیمت جهانی را مصروف و ارزانی داشته اند و از آثار جلیل جلیل آنست که متعال کر انبهای عز و معروف سر از نور و اوج و قیمت اصلیه صحیحه خود را ایاته بسی آثار جلیل و مفیده و محسن انوار معارف نافعه که از مدت مديدة در گوش نسیان متواری بود مجددآ در بازار روزگار رغبت صریحه خود را اذاخته بنا برین بفحوای (الناس علی دین ملوکهم) جمیع تبعه وزیر دستان اعلیحضرت های ایونی علی قدر وسیعهم در تحصیل و تعلیم این امر جلیل از سعی و کوشش بازنی ایستند و هر کس بقدر دسترس سر ماشه که در دکاکین طبایع آماده نهاده اند بمحضنای «جد بایتجد» در چار

(۷)

سوی معارف بعرض طبع و انتشار جلوه ظهور میدهند .
 این عبد احقر در زمانیک ساکن شام شریف بودم بعنوان (دبستان
 معارف) یک کتابی تالیف نموده بودم که مقصد و موضوع آن منحصر بر
 یک علم و فن نی بلکه از هر گونه کلام خوب و هر نوع سخنان من غوب
 اخلاقی ، ادبی ، علمی ، فنی ، سیاحت و حکایات وغیره ناطق و باحث بود
 که این قسم آثار را (رسایل موقوته) مینامند . درین وقت کتاب مذکور را
 بنابر امر شهرزاده عرفان و ساده جوانجت و معظم حضرت (معین السلطنه
 سردار عنایت الله خان) که یک شهزاده بیدار و هوشیار معرفت کردار
 دولت متبوعه مقدسه ماست برای تشکیل دادن [کتبخانه مطبعة عنایت]
 که از تأسیسات عالی افتخی شانست بر چند قسم تقسیم نموده هر رقم
 معلومات آنرا جدا کانه یک کتاب مستقلی ساختم .
 اینست که این کتاب آن قسم اخلاقی و حکایات آنرا در بر گرفته و بعنوان
 (روضه حکم) بنظر قارئین گرام جلوه گردیده است .

امضا

محمد حبیب زینی

۸۰

فضائل

علم؛ حکمة؛ معرفة

ارباب فضل وعمران، واصحاب عقل وادغان، علم - حکمة - معرفت، را بر صور مختلفه متوجه تعریف و بیان فرموده اند اگرچه در خصوص توصیت، و اصول تعلیم، و تشویق تحصیل، این امر جایل بیعدهاں از بدء زمان الی آخر الدور ان **ملکوهر** قدر سخن گفته شود نسبت به و آن دو وسعت آن بقدر کشایت مایحتاج این نوع شریف که محبوب اوست **خواهد** بود ولی حکماء عققین و علمای مدفونین رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین در تعریفات و توسیعات آن جدا و بجهد بلایغ بعمل آورده اند و از برای مستردین طالبین کتب و رسائل متمدده **فقیله** مفیده تالیف، واکثر اقسام و انواع را تعلیم و تعریف نموده نداشته اند، چون این منتصر گنجایش **آنکه** تعریفات و تفصیلات اقسام و انواع آن انداز دودکرو و ایمان آن نیز غیر از سنه بعنی مباحث حکمیه و دلایل عقليه را مجدد آییان کنیم دیگر فایده را، وجوب نشود، لهذا بعضی از فضائل و محسنات بی بیان حکمت علم و حرف فائز **آنکه** تبر کافا شده کلام قسم اول دستان مارف تصصم نموده شد، اگرچه فضائل علمیه و محسنات فیبه در هر زمان و در هر وان معلوم و

﴿ ۹ ﴾

مفهوم است؛ اما اگر فضایل و محسنات آن بکلمات جایله رب جلیل جل و
علی و احادیث مبنیه اشرف آنی باصل الله علیه و آله و سلم و آثار برگزیده

آقایاند کار و اخطار شود، موجب فوائد کثیره گردیدنش بدیهی و آنکار است.

ضی و الحسن

صراحت

بس بعضی دلایلیک حضرت امام فخر الدین رازی علیه رحمت الله الباری در (باقیات الصالحات) (۱) نام کتاب فوائد انساب خویش از آیات و اخبار و آثار بر فضیلت علم بیان نموده اند بنده ازان در بخاطر کاری

یابد، ولی قبل از شروع بمقصد اگر یکقدری از معانی لغوی علم، حکمة،

معرفت تعریف و تبیین نموده شود خالی از استفاده نخواهد بود. (علم)

بالكسر معنای دانستن آمده؛ بقال علمه علماً اذاعرفه و نیز صاحب قاموس

(معروف) را بعنوان ادرال الشئی بتقدیر و تدبیر تعریف نموده و علم را بر

عام اعمت تفصیص نموده است و نظر به بیان مولانار غلب مقابله معرفت انکار،

و مقابله علم جهل است و معرفت بالتفکر با آنکه بمعنی دانستن باشد نسبت

قول [یعرفه الله] به حق تعالی جایز نمیدود بلکه (یعلمه الله) کفتن لازم

است زیرا علم عبارت از دانستن حقیقت شئی است خواه حضوری باشد

چون علم الهی و خواه حصوی باشد چون علم عباد، و علم بدانستنیک از

روی وقت باشد نیز اطلاق میشود چون شعور و فعلت بس بدین معنی اگر

چه علم اعمیت زیادی است اما قرابت معنیش با معرفت بعد از یادی ندارد و

(۱) باقیات الصالحات نام کتاب امام مشارالله هنوز نیز بورطبع آراسته نشده بیک نسخه

قدیمه قلمی آن در شام شریف بدست آمده از انجا نقل شده است.

﴿ ۱۰ ﴾

علم بعنای دانستن فی نفس، چنانکه کفته شود (علم هوی نفس) نیز وجود
است و بدین معنی قرابت معانی علم با حکمت نیز ظاهر است (حکمه) در قا
موس بکسر حاء بمعنى عدل، علم، حلم، نبوت، قرآن، و انجیل نیز آمده
است، چونکه در تنزیل مبین بدین معنی مذکور است، علم حکمه
را استعاریف متعدده تعریف نموده اند و اکثر حکمت را که از صفات الہی
باشد بعنوان «معرفة الاشیاء و ایجادهاتی غایۃالاحکام والانفان» تعریف؛
و حکمت انسانیه را بعبارت «معرفة الموجدات و فعل الخیرات» تبیین کرده
اند، ازین تعاریف بعدکاری معانی علم حکمة معرفت که سر نامه و عنوان
این مقالست مفهوم غیرگردد چون عنوان این مقال عبارت از مقاصد ساده گانه کافی
الاصل همه به یک جا سربرهم میزند بود با وجود یک تعاریف لغوی آنها خارج
از صد و سی هشت ماست مع ما فیه به میزان قدر شرح و بسط اکتفا نموده حالاً شروع
میکنیم:

حضرت فاضل مشارکیه در رسالت مذکوره خود دلایلی که برفضیات علم
و محسنات آن بیان فرموده اند: «أخذ آن عبارت از قرآن مجید و فرقان
حید، و انجیل، و تورات، وزبور که کتب مقدمة سه سیاوسیست، و اخبار
حضرت خاتم النبیین صلوات السلام علیه من رب العالمین، و بعضی آثار
حضرات علماء و حکماء مقدمین است که علی الترتیب در نسبت از هر یک

شمه در قید تحریر می آید .

اگرچه در قرآن مجید دلایل بر فضیلت علم بسیار است اما در نجاعتضی
از آن ذکر می شود : اول - دلیل بر فضیلت علم آنست که حضرت حسین
بیان رسول مقبول با کمال خویش را فرمود که « قل رب زدنی علمای » یعنی
- بگویارب علم سرافرازون کن . پس معلوم شد که افضل صفات علم و دانش
است زیرا که من همچنین صفت و حالت را چنین امری نیامده است . دلیل
دیگر بر فضیلت علم آنست که تفضیلات بی غایات حضرت این دباصفات در حق
سر و رکائزات صلی الله علیه و آله و سلم اتم و اکمل است لیکن عالمت و
فضیلت هیچیک از آنها را ایمان نفرمود . مگر در صفت علم او علیه الصلواء و
السلام چنانچه فرمود (و عالمک مالم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما)
یعنی - آموخت ترا چیزهایی که نمیدانستی و بود فضل ^{هر چیز} بزرگ ، و در صفت خوبی خوش او فرموده (و انك اعلی خلق عظیم) یعنی -
تراست اخلاق حسنہ بسیار بزرگ . واذین آیات جلیلۃ حضرت ذوالجلال
چنان مفهوم شد که اکملترین جمیع صفات اینها و صفت فاضله باشد چونکه
تحصیل رضای حضرت مبعوث تحصیل علم و موقوفست ، و جلب قلوب
عبدرب و دود بخلق خوش و حسن سلوك منوط و مرس بو طست .
دلیل دیگر بر فضیلت علم آنکه حضرت رب العالمین در تنزیل میان فر

جود
درقا
آمده
حکمه
اللهی
یاف
کرده
عنوان
انکافی
اخراج
شروع
بات علم
فرقان
واخبار
ی آثار
هر چیز

مود» قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون؟ يعني - بگو آیا
 برابر است آنکسانی که میدانند با آن کسانیکه نمیدانند؟ و در جای دیگر
 میفرماید «قل هل يستوى الاعمى والبصیر؟» يعني - بگو آیا برابر است ناینا
 ناینا؟ و نیز میفرماید «قل لا يستوى الحبیث والطیب؟» يعني - بگو برابر
 نمیشود نایاک بایاک . وهم چنین فرمود «ام هل يستوى الظلمات والنور؟»
 يعني - آیا باری میتواند تاریکی بار و شفی؟ پس همچنانکه نسبت اعمی با
 بصیر و خبیث با طیب و ظلمات با نور از متنعات است نسبت جاہل با عالم نیز
 غیر ممکن است .

دلیل دیگر بر فضیلت علم آنسک حضرت حق تعالی عز و جل در فرقان
 حیداز حضرت سليمان علی نیننا و علیه السلام حکایت میفرماید که «رب
 هب لی ملکا لاینبنی لاحده من بعدی» يعني - ای پروردگار، من بخشانمن
 یک ملکی که نشاید دیگری را بعداز من و او سبحانه تعالی در حق او فرمود
 «فسخر ناله الریح تجری باسر هر خا، حیث اصاب» يعني - مسخر نمودیم
 به او باد را که جاری شود به امر او به آرامی هر جایی که رسیدن خواهد .
 پس عنصر قویه همچو باد را مسخر او گردانید و همه عالم را در تحت فرمان
 او نمود و او به هیچ یک انتخاب و مقاومت نکرد: مگر در علم منطق الطیر چنانچه
 گفت «یا یا الناس علمنا منطق الطیر» پس از مفاد این نصوص جلیله

لازم آمد که علم منطق الطیب از سلطنت عظیمه خدادادیک داشت اور اخو شتر نمود ، حال آنکه علم منطق الطیب بیش از دانستن آواز مرغان نبود چون استقدر علم به تراز ملک مشرق و مغرب بود کسیکه علم ذات با صفات مقدس حضرت خالق کائنات باشد شرف وقدر او تا جای خواهد بود .
 دیگر دلیل از آیات جلیله فرقا نیه و فضیلت علم آنست که جون حضرات ملائیکه در وقت تخلیق حضرت آدم علیه السلام بدر بار کبریائی عرض نمودند که « انجعل فیه من یفسد فیه او یسفک الدما » و نحن نسبیح محمدک و نقدس لک » یعنی خلیفه میگردانی در زمین آن را که فساد بیندازد در ان و خوان یزی بکندران و ما نسبیح محمد تو میکنیم و ترا تقدیس میکنیم . از حضرت حی لا بزال جواب آمد که « انی اعلم مالا تعلمون » یعنی - من میدانم چیز را که شما نمیدانید . آنکه سر حکمت انی اعلم مالا تعلمون را بدين آیه کریمه که « و علم آدم الاسماء کاملاً عرضهم على الملائكة » یعنی - و آموخت آدم راهمه اسماء را بعد از عرض کردار او بر ملائیکه ظاهر و باهر فرمود : پس اگر از فضیلت علم اکمل و افضل چیزی دیگر در مخلوقات او سبحانه تعالی موجود بودی هر آئینه اظهار کمال آدم علیه السلام را بدان فرمودی .
 ازین آیات کریمه مبینه و نصوص جلیله مقدسه اکملت و افضلت حکمت و علم مبین و آشکار و منافع و محسنش وارسته ایضا و تذکار گردید . از

۱۴

دلایل قرآنیه بدستقدیر آگذاشتوده شد .

دلایلیکه از دیگر کتب مقدسه سماوی حضرت فاضل مشاریه نقل فر
موده جنائست که حضرت حق عز و جل در تورات حضرت موسی علی
نبیناو عليه السلام را خطاب نموده فرمودند که (یام و سی عظم الحکمه) یعنی
ای و سی تعظیم کن حکمت را «فانی لاجعل الحکمة قلب عبد الاوار
دت آن آغفر له» زیرا که من حکمه را در دل همیج بندۀ نگذاشتم الا خوا
ستم که اور ای امر ذم «فتملمهم اهل سهام ابذرها کی سنال بذالک کرامتی فی
الدیسا والآخره» نخست یام و ز حکمه را آنکه عمل کن بعد از سی و زان تا
سزاوار کر اتهای من شوی در دنیا و آخرة .

و در زبور حضرت رب غفور داؤد علی نبیناو عليه السلام را خطاباً فرمود که «یاد او داد اذار ایت عقالاً فکن له خادمًا» یعنی ای داؤد هر کجا عاقل یافی
خدم شو مر او را .

و در انجیل حضرت رب جایل میفرماید «وَإِنْ لَمْ سَمِعْ بِالْعِلْمِ فَلَمْ يَطْلُبْ
كَيْفَ يُحْشِرُ مَعَ الْجَهَالِ إِلَى النَّارِ» یعنی وای بر آنکس که سخن عالم بشنو و طلب
اور آنکند بس چسان خواهند که باجهال در نار محشر شوندو هم میفرماید
«اطلبو العلم وتلما و» مجوئید علم را و بیام وزانید «فإنَّ الْعِلْمَ لَمْ يُسَعِدْكُمْ
يُشَقِّكُمْ» اگر علم شما ایکی بخت نگر داند بخت هم نکند «و ان لم ير فعکم لم يرضعکم»

وَاكْرَشَمَارِ ارْفَعَ نَكْنَدَ وَضَيْعَ نَبْزَنَكَنَدَ «وَانْ لَمْ يَغْنِكُمْ لِيْفَقِرَكُمْ» أَكْوَشَمَارِ اغْنَى
نَكْنَدَ فَقِيرَهُمْ نَكْنَدَ «وَانْ لَمْ يَسْفَعُكُمْ لِمِيْضَرَكُمْ» وَاكْرَشَمَارِ اسْوَدَيْ نَدْهَدَزَ بَانْ هَمْ
نَدْهَدَ «وَلَا تَقُولُوا اخْنَافَ نَعْلَمْ وَلَا نَعْمَلْ» وَمَكْوَشَدَكَ خَوْفَ مَيْ كَنْيَمْ ازْ انْكَبِيَامُو
زِيمْ وَعَمَلْ نَكْنَيْمْ «وَلَكَنْ قَوْلُو اورْ جَوَانْ نَعْلَمْ فَنَعْمَلْ» وَلِكَنْ بَكْوَشَدَ امِيدَوَارِيمْ
كَهْ بِيَاهَوْ زِيمْ وَعَمَلْ كَنْيَمْ . وَنَبْزَ حَضْرَتْ ايزْدَهْ تَعَالَ عَيْسَى عَلَى نَبِيَّنَا عَلَيْهِ
السَّلَامُ ارْخَطَابَا مِيْقَرْمَادَ «يَا عَيْسَى عَظَمُ الْعَلَمَاءِ وَاعْرَفْ قَدْرَهُمْ» يَعْنِي اى
عَيْسَى تَعْظِيمَ كَنْ عَلَيَّاهَ اوْ بَشَنَاسْ قَدْرَ اِيشَارَا «فَأَنِي فَضْلُهُمْ عَلَى خَلْقِ الْأَعْلَى
الْبَيْنَ وَالْمَرْسَلَيْنِ» ذِيْرَ اَكَهْ اِيشَانِرَا اَفْضَلَ نَهَادَمْ بِرْ جَلَهْ خَلْقَ خَوْدَهْ بَرْ اَيَّيَا
وَمَرْسَلَيْنِ «كَفَضَلَ الشَّمْسُ عَلَى الْكَوَاكِبِ» چَذَنْجَهْ فَضَلَ آفَنَابْ بِرْ سَتَارَ كَانَ
«وَكَفَضَلَ الْآخِرَةُ عَلَى الدُّنْيَا» وَجَوْنَ فَضَلَ آخِرَتْ بِرْ دَنْيَا «وَكَفَضَلَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ» وَجَوْنَ فَضَلَ ذَاتَ باَكَ مِنْ بِرْ جَمِيعِ اَشْيَاءِ . اِيَّا سَتَ سَبَدَهُ اَذْدَلَاهِيلَ
كَتَبْ . قَدْ سَهْ بِرْ فَضَيْلَتْ عَلَمْ .

دَلَالِيَّكَ بِرْ فَضَيْلَتْ عَلَمْ اَذْ اَخْبَارَ فِيْخَرْ كَائِنَاتَ عَلَيْهِ اَفْضَلُ الصَّلَوَةِ
وَالْتَّسْلِيمَاتِ وَارَدَ آمَدَهُ بِنَهَيَاتِ درْجَهِ بِسِيَارَ اَسْتَ اَمَاجَوْنَ اَيْنَ مَخْتَصَرَ
كَنْجَاهِيشَ آنَهُهَ رَانِدارَدَ بِعَضَنِي اَزْ انْرَ اَيَّيَانَ مِيْكَنَدَ .

حَضْرَتْ ثَابَتْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَوَاتْ مِيْكَنَدَ اَزْ مَالَكَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (قَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) «مَنْ اَحَبَ بِنَفَارِ الْعَنْقَاءِ اللَّهُ مِنَ النَّارِ فَلَيَنْفَارِ

آنَ

١٦

إلى صور المتعلمين » يعني فرمودحضرت بني كريم عليه أفضـل الصـلـوة والـتـسـليم
كـهـاـكـيـخـوـاهـدـكـهـآـزـادـكـرـدـكـانـ حـضـرـتـ اللهـ تـعـالـىـ عنـ وـجـلـ رـاـزـنـارـ
بـهـيـنـدـبـسـ نـظـرـكـنـدـبـصـورـتـمـتـعـلـمـ .ـ وـأـبـوـهـرـيرـهـ رـضـيـ اللهـ تـعـالـىـ عـنـهـ
روـاـيـتـ مـيـكـنـدـازـسـرـوـرـعـالـمـصـلـيـالـلـهـعـلـيـهـوـسـلـمـ كـهـفـرـمـودـ»ـ منـصـلـيـ خـلـفـعـالمـ
تـقـيـمـعـلـمـاءـ فـكـافـاصـلـيـ خـلـفـ بـنـيـ مـنـالـيـاءـ .ـ

وابن عمر رضي الله تعالى عنه رواية ميكنداز حضرت خاتم الأنبياء عليه
الصلوة والسلام كـهـفـرـمـودـ»ـ فـضـلـعـالـمـعـلـىـالـعـالـمـسـبـعـونـ درـجـةـ بـيـنـ كـلـ
درـجـةـ حـفـرـالـفـرـسـ سـبـعـونـ عـامـلـانـ الشـيـطـانـ يـضـعـ الـبـدـعـةـ لـلـنـاسـ فـيـنـظـرـ
الـعـالـمـ قـيـرـيـاـهـأـوـالـعـابـدـيـشـتـغـلـبـعـبـادـهـ»ـ وـنـيـزـابـنـعـمـرـرضـيـالـلـهـتـعـالـىـعـنـهـ رـواـيـتـ
ميـكـنـدـازـ حـضـرـتـ سـرـوـرـعـالـمـصـلـيـالـلـهـعـلـيـهـوـآـلـهـوـسـلـمـ كـهـفـرـمـودـنـقـولـالـلـهـ
لـلـعـلـمـاءـ أـنـلـمـاضـعـعـلـمـيـ فـكـمـ وـأـنـارـيدـكـانـ يـعـدـبـكـمـ اـدـخـلـوـالـجـنـةـ فـقـيـدـغـفـرـتـلـكـمـ .ـ
وـهـمـ سـرـوـرـكـاثـاتـ أـفـلـصـلـوةـ أـكـلـتـحـيـاتـ فـرـمـودـهـ كـهـدـكـوـهـنـدـ
كـهـدـعـائـيـشـانـ بـدـرـكـامـ أـيـزـدـسـبـحـانـ مـقـرـونـ اـجـاـبـ اـسـتـ اـوـلـعـالـمـ ،ـ دـوـمـ
مـتـعـلـمـ ،ـ سـوـمـخـدـاـوـنـدـخـوـيـخـوـشـ .ـ جـهـاـرـبـسـيـارـ ،ـ بـخـمـمـجـاـهـدـ ،ـ شـشـتـيـمـ ،ـ
هـفـتـمـحـاجـيـ ،ـ هـشـتـمـنـاصـحـالـخـيـ .ـ نـهـمـبـرـالـدـيـنـ ،ـ دـهـمـزـنـيـكـهـعـلـيـعـشـوـهـ
خـوـدـبـاشـدـ .ـ

ازـاحـادـيـثـ مـنـيـقـهـ بـدـيـنـقـدـرـ اـكـتـفـانـوـدـيمـ .ـ

جاهلی از حکیمی بر سید که علمدار بود در سرای بادشاهان می بینم و نادر
یاشد که بادشاه بدر خانه عالی زود پس آگر علم از مال افضل بودی این
مسئله بالعکس بودی حکیم گفت علم از منفعت عام و سود مال باخبر است
لهذا هر دوراً بعلاید ولیکن جاهل از منافع علم هیچ آکاهی ندارد که طلب
علم نمیکند .

از عبد الله بن زید رضی الله عنہما کسی سوال نمود که ترا بهتر کدام است
علم و درویشی یا جهله تو انگری او گفت علم و درویشی بهتر زیرا آگر علم
باشم و درویش بارکت علم کاری کنم که بتوا انگری دسم تاهم عالم باشم و هم
تو انگری و چون جاهل باشم رواست که بجهل عملی نمایم که مال از دست برود
پس جهله باقی و مال فانی گردید .

واز ابن عباس رضی الله تعالی عنهار و ایتست که پسر خود را او صیانت افر
مودای پسر علم سیاموز که در علم ده منفعت است اول آنکه علم دلیل صفاتی جو هر
زوح و کمال مر رواست ، دوم آنکه در وقت تنهائی ایس تست ، سوم آنکه
در غربت و فیق تست ، چارم آنکه در حضر کارساز تست ، پنجم آنکه هر
سکا کزوی علم را بر صدر آن نشاند ، ششم آنکه علم ترا ابر اتب علوی رساند
هفتم آنکه اگر درویش شوی علم مال تو باشد هشتم آنکه اگر مردیر اصالات

﴿ ۱۸ ﴾

نبو دعلم اور اعزیز کند هم آنکه اگر اصلی علم بیا، وزد سبب زیادی
بزرگی او شود دهم آنکه اگر باد شاهان علم بیا، وزد سبب مهابت و
جلالت او شود .

—﴿ اثبات ضروریت ﴾—

—﴿ اجتماع بی بشر ﴾—

علوم باد که حکایا انسان اهدی باطیع قرار داده اند . یعنی افرادی
بشر — از روی خلقت و طبیعت چون حیوانات سائره دیگر منفرد او و
حشیاز ندکانی شان محل وغیر ممکن است .

حضرت خالق انس و جان خلق و اینجاد نوع شریف انسان را هفتضای
اراده از لی و حکمت بالغه لمیزی خویش بر صورت عجیب و خلفت غریبی
ترکیب و ترتیب فرمود که با وحیات نوعی ایشان بحسب الماده ممکن نیشود
الابها کل ، و شرب .

و ایشان را اشلایه نور بصیرت . وزیور قوت و قدرت آراسته مکاف بر
تحصیل و طلب اکل و شرب گردانید .

و پس ازان ایشان ابر چگونگی تحصیل و تدارک غذاؤنقه که ماده حیات
شان ست دلالت و هدایت فرمود . ولی قوت و قدرت شخص واحدی

﴿ ۱۹ ﴾

از افراد بُنی پسر از تحصیل و مهیا نمودن غذاؤنفقة یکروزه خویش عاجز و
قاصر است .

مثلاً اگر انسان خواهد که از گندم که أقل و ادنای ما کو لایت اوست
قدر کاف یکروزه خویش نانی تدارک دهد تا اعانت دست شخص آخر را
در ان نباشد تنها یک شخص از حصول وجود آن عاجز می‌آید . جو نکه
حصلول آن اولاً بر آرد کردن گندم ، و بعده بر خمیر نمودن ، نهایت بر
بخنچ و قوف می‌باشد ، و هر یک ازین اعمال به کاره محتاج اقسام آلات
و ادوات دیگر است که حصلول آن نیز بر بسی صنایع چون آهنگری ،
ونجاری ، و مسگری وغیره دالک متوقف است . پس کسیکه خواهد از
برای قوت یکروزه خویش لب نانی حاصل گندم می‌باید که به اعمال کردن
اینچه اعمال کشیده و خطر شود . حال آنکه بداغه ظهر است که قدرت
وقوت شخص واحد از عهده اعمال و تحصیل آن همه حرف و صنایع بر
آمدن از ممتنعات است .

و گیرم که آن شخص واحد گندم را بدون ازانک آرد بسازد هیچنان
محب و دانه آن سدوهه ق نماید این نیز از اعمال نان بخنچ اصعب و اکثر است .
ذیراً که گندم را بحصول آوردن بزرگ است و حراثت وقوفت و از برای
حراثت آلات و ادوات یکه دهقانان را الازم است هر یک بر صنعت و حرفي

۲۰

منوط است که بمحصول آوردن اینهمه آلات و صنایع کثیره را قوت و مکنت
شیخیس واحد از ایقای آن امتناع میکند.

بس از برای تحصیل غذا و نفقة یک روزه آشخاص واحد اجتماع بسیاری
از انسانی جنس او لازم ولا بد است که با هم دیگر معاونه نموده هر یک بصنعتی و
حرفتی مشغول گردند تا که بقاوی و نیت بخی نوع بشر بمحصول انجامد.

و نیز از اسباب ضرور بودن اجتماع طوایف بخی آدم یک آنست که در
طبیعت انسانی جلب منفعت و دفع مضرت مرکوز و مودوع است، و جلب
منفعت بدون معاونت انسانی جنس او متصور نیست. و کذالک در دفع مضرت
نفس خود نیز به استعانت بخی نوع خویش محتاج شده است چوناک حضرت
حق سبحانه و تعالی جل و علی مقتضای حکمت از لیله صمدانیه خویش
جمله ا نوع حیوانید را از کتم عدم بعرصه وجود آورده در طبایع هر یک
از ایشان افعال و قوتهای جداگانه که همه موافق حکمت و مصلحت است
خاق و ترکیب فرمود. و در ا نوع حیوانات اکثر بهایم و سیاع را از قوت
انسانی زیاده تر قوت وقدرت عطا نموده چنانچه قوت وقدرت فیل و اسب
و گرگدن و شیر و جاموس و بلنگ وغیره ضعف و ضعاف قوه انسانیست
و چون طبیعت حیوانی بسب قوه غضیبه که در ایشان مرکوز است دام
بر ظلم وعدوان محبوط و مائلند لهد احضرت حکیم بی عات جل شانه برای

۲۱

هر یک از انواع حیوانی آلات دافعه و جارحه جدا کانه مانند شاخ و خر طوم و بخه و دندان وغیره خلق فرمودن با وقت ضرورت ضرر و تعددی غیر راز نفس خویش دفع و از الله نماید .

واز برای اشرف و امکن نوع حیوانات که عبارت از نوع شریف انسا نست مقابله و معادل اسلحه جارحه جمیع حیوانات سلاح عقل و بصیرت و دو دست بر غیرت ذی منفعت احسان فرمودن آنکه بدین واسطه عالیه یه ایجاد و اظهار چنان آلات و ادواتی موفق کردند که از ظلم و تعددی حیوانات ضاره خود را محافظه نمایند .

مثالاً در عوض شاخه ای برق جاموس نیزه و سنان و در بدل بخه و چنگال شیر و بلندگ شمشیر و خنجر و ... و مقابله جلوه حیوانات سخت بوست سپر وزره حاضر و آماده ساختند که بواسطه آنها ماعدا از آنکه دفع و ضرب حیوانات ضاره را از خود نمایند بضبط و تسخیر حیوانات مذکوره نیز ظفر یاب و کام یاب گردیده از ظلم و غدر هدیگر خود نیز مأمون و مصون گردیدند !

و این آلات را بتدادر کارگاه نفس ناطقه بنور عقل و قوه ادرالک تدبیر و تأسیس داده اند و بعد از آن بد و دست ذی منفعت بر غیرت خویش از قوه بفعال آورده اند .

پس حالاک اسباب ضروری بودن اجتماع بی بشر را از نقطه نظر جلب
منفعت، ودفع مضرت که در طبیعت انسانی سرکوز و مودوعست نظر آندا
زیم شهایت خوبی و غایت نیکوئی ظاهر میگردد که قوت و قدرت شخص
واحد از نوع بی بشر چنانچه نسبت بقوه و تغلب حیوانات در نده سازه
مقاومت نتواند همچنان بر سر واحد خویش از ساختن آلاتیک با آن از
چنک ظلم و غدر دشمنان قوئی خوشبخت خود را بر هاند نیز کامیاب نمیشود.
لا جرم ناجار استدارک و تحصیل آلات وادوات جازحه حاده متعدده میگر
دند! و این نیز علوم است که آلات واسلحه مذکوره پر بسی صنایع عدیده
و خیلی آلات کثیره و قوف و منوط است و این نیز واضح و مومبر هن است
که شخص واحد از اعمال و ایجاد استقدار صنایع و حرف وجود آور دن
ایقدر آلات واسلحه نیز عاجز و قاصر است . پس لازم آمد که نوع بشر
بعاونت و مشارکت ایادي هم دیگر اجتماع و آفاق و رزیده هر یک بصنعتی
و حرارتی مشغول گردند تادر دفع مضرت مادی و معنوی ، داخلی و خارجی
رجی ، نوعیت خویش موفق و کامیاب گردند .

و همچنین است در جلب منفعت که آن بایز بدون از اجتماع و تکثر ایادي
مر انسانهار اغیر قابل و عدیم الحصول است ، مثلا نوع شریف انسان چونکه
از حیوانات دیگر «من کل الوجوه اشرف» . واکرم ، واکمل و اتم مخلوق

﴿ ۲۳ ﴾

گردیده اند لاجرم درخصوص ما کل و مشارب و مساکن و ملابس نیز
 با حیوانات سائره هیچ مشابهت و متناسبی نمی‌ساند .
 اکل بُنی بشر مانند حیوانات دیگر بر نیبات خشک و تر صحاری و ابر
 منحصر نیست ! بلکه ما کولات ایشان موقوف بر انفس واعلانهای حوم
 و اکلترین نباتات و زیبای ترین محلیات و دهونات وقوف و منحصر است
 که احتصال اینها و استفاده شدن ازینهمه ما کولات اعلاف باز هم بر معاونت
 و جمعیت بسیاری از انسانی جنس آملق پذیر است . و کذا لک در خصوص
 مسکن نیز انسان مانند حیوانات سائره در مغاره ها و جنگل هاوشاخهای
 درختان زندگانی نتواند بلکه محلات عالیه و مساکن منظمه از سنک و
 چوب و آئینه و بلور و رخام و مس و آهن و غیره ذالک میخواهد که آنها
 واضح و آشکار است که بدون معاونت و مشارکت ملیو ها انسان عدیم
 التصور است و همچنانست در خصوص ملبوسات و مفروشات و خصوص
 صفات سائره که همه گی وقوف و منحصر بر اجتماع و اتفاق و معاونت و مشا
 رکت بُنی نوع انسانی است که ماعدا از اجتماع و تکثیر ایادی هیچیک از اینها
 بمحصول نمی‌آید . اینست که اجتماع ضروریت بُنی بشر را از مقدمه تاریخ
 عالم، اذوفون جناب ابن خلدون خلاصه و ترجیه کرده بدینجا اختتم دادیم !!!

﴿ انتها ﴾

۲۴

— خوبی چیست —

«الْبَرْ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْإِيمَانُ مَا حَالَ فِي النَّفْسِ وَكَرِهَتْ أَنْ يَطْلَعَ
عَلَيْهِ النَّاسُ»

این حدیث از احادیث موثوق حضرت صادق مصدق رسول اکرم سرور علم «محمد مصطفی» صلی الله علیه و آله و سلم که عالم عامل و محدث کامل جناب (شیخ زکریا، النووی) در اربعین خویش از صحیح مسلم نقل نموده اند ترجمه تحت لفظ آن این است: (خوبی حسن خلقت، و بدی آنست که از کند در نفس و مکر و بتدار دزماینک مردم مطلع گردند بر او)

بر صاحبان ذوق سلیم، و لیبيان فہم حسن مضای شعاع این نیار قدسی «اظہر من الشمس و ابهر من الامس» است که بین کلام درز بار حضرت سیدالاشراف امام ناجیہ راز، ضیق قفریق حسن و قبیح تخلیص، و سهان آندر دور اتبین و توضیح فرموده اند.

«ز» معنی خوبی، و «ائمه» نیز معنی جمیع ائمه ایکد حلال و مباح نباشد استعمال میشود. لا جرم فرمودند که بر معنی خوبی حسن خلق است و حسن

﴿ ۲۵ ﴾

خلق ملکه ایست که بر مجتمع محاسن محیط و جمله خوبیها و نیکی های مادی
و معنوی از آن نشأت میکند چنانچه دیگر حدیث منیف بر ینمود عاشا
هد است :

«قدروی الحسن عن ابن الحسن عن جد

الحسن ابن احسن الحسن الاخلاق الحسن»

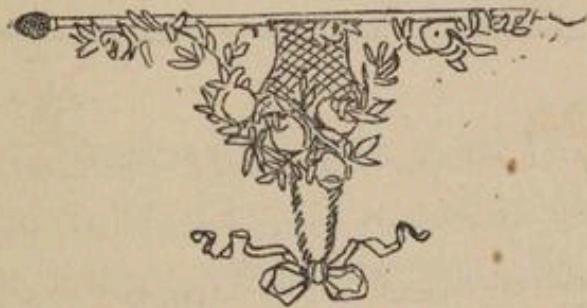
«و ائمہ راز ایز بدان معلوم نمودند: که انسان در عمل نمودن آن مضر طرب
القلب ، و در وقت اجرای آن در نفس قلق و هیجان فوق العاده پدید آید
چه هیچ کنایی نباشد که بعمل نمودن آن وجود از اطمینان حاصل آید ،
بلکه در جمیع اعمال مخالف شرع و عقل «وجدان» انساز امعاتب و داماد
اضطراب میدارد .

و بجزء دیگر کعبارت از (کرهت ان یطلع عليه الناس) باشد علامات
شقاویت سهات «ائمه» را بد اندر جه تبدیل و توضیع فرموده اند که بهین نمی گنجد -
زیرا این یک امر بدیهی و آشکار است که نفس انسانی بالطبع طالب و
جالب اطلاع ناس است بر افعال خیو و اعمال نیک خویش ، و ضد آنرا
بالطبع مکروه پنداشته اطلاع ناس را ابدآ و اصلا بر مکروهات خویش
رواندارد .

﴿ ۲۶ ﴾

اینستکه حضرت «هادی الثقلین الى صراط المستقیم عليه افضل الصلوات
والسلام» بدین کلام معجز لطام که از احادیث مذیف جو اعم الکلم اوست
افتراء نیکی را زبده و تفریق حسن را از قبح به احسن و جووه فرمودند
چه احسن محسن و مدارجیع خوبیها حسن خلق بود، و عالمه فارغه
جمع بدیها آنکه انسان اطلاع ناس را بر آن رو اندارد. پس چون چنین
است عملیکه انسان به کافت اخفاى آن گرفتار آید ترک آن و اجتناب ازان
بهزاد درجه سهل و آسان تر است.

﴿ انتها ﴾



— عذاب و جدانی —

(عذاب و جدانی) عبارت از اضطراب درونی، و خابجان باطنیست که سلطان عظیم الشان «وجدان» انسان بعد از ارتكاب جنایت، و آنهاک قباحتش در محکمه عدالت نفس ناطقه در داره جزائیه تیزی محاجزات عتاب، و تکریر، و اضطراب، و توپاخ مأخوذه و محکوم می‌گرداند.

سر تکبین قبایحیک مستحق عذاب و جدانی، یعنی نزد ایشان داشت خلاصی شان غیر ممکن است. چونکه و جدان انسان را دلائل طریق مستقیم می‌کند، و از افعال ناشایسته و اعمال قبیح، و قول غیر صحیح را بمقام صحیح، و بدراهمقابل خوب، و خیانت را بعادل فضیلت قطعیاً منع مینماید. و اگر انسان از منهج مستقیمی که عبارت از قو این هدایت آئین موضوعه اوست انحراف واستنکاف ورزد بعد از آن بالاشبه موجب عذاب، و مورد عقاب عدالت او خواهد گردید.

کشتیان بحر پیمارا (دومن) یعنی سکان آن بر راه راست در حرکت میدارد، انسانان ذی عرفان را نیز رهنای منهج مستقیمیش و جدانست. انسان اگر هر قدر در ازاله تنویر باضیای ذی تجلای عقل و حکمت کوشش ورزد اطفای آن محال و غیر ممکن است! کذالک ابکم نمودن و جدان

که اخطار کننده و اخبار ناینده فعل خط او صواب است بیز از قوه اجتهد
انسانی خارج است. حس خوبی انسان هارا یک عطای رسانی ایست که هیچ
صورت از صفحه لوحه روح زایل نمی شود.

هر دولت و هر حکومت را قوانین موضوعه ایستگه رعایا و تبعه خویش
را بدان اداره می کنند که اگر یکی از افراد کوچک و بزرگ رعایا مخالف
آهنجک راست نواز آن قانون نفعه طراز شوند در داده (محکمه عدالت)
گرفتار چنگ مجازات قانونیه کردیده بضراب تازیانه تأدب جزاد مار از
روز کارشان میراید.

دولت با صولات سلطان ذی شان (وجدان) رانیز بسی قوانین متین،
و نظمات رصین موجود است که اگر انسان چشم بوشی نموده برخلاف آن
حرکت ورزیده محکمه عدالت «نفس ناطقه» محکوم نداشت و پیشانی میگردد.
مرتبکین قباحت و جنایت و منحر فین غفت واستقامت در خصوص
افشا شدن قصور و قباحت خویش اگر هر قدر دقت و کوشش بعمل آرند
دقیق و کوشش شان فائده نمی بخشد؛ و گیرم که یک درجه قباحت و جنایت
خود را از انتظار مردم پنهان هم بتوانند و بخوبی بدانند که ازین عمل من
هیچ کس خبردار هم نمیگردد با وجود آنچه باز هم مستريح نام نمیشوند:
چونکه صاحب قباحت و فاعل جنایت هیچگاه خوف افشار را از

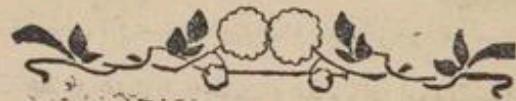
﴿ ۲۹ ﴾

خاطرش محو نمی گردد، شاهد جنایت جانی و جدانست و آن شاهد بیک لحظه
و نیم لمحه از وجودی ندارد .

و الحال (وجدان) چنان مر آت باصفای روندی است که عاصی و
قبایع مر تکه مادر ان عکس انداخته مازابدان، مضطرب و معدب می گرداند،
ذوق و مسرت ماراز هر ناک می سازد و دوهر گونه تسلي و اطمینان را از متابعید
نموده به مجلس ندامت و خیجالت محبوس مینماید .

لا جرم انسار او اجب آنس تکه اگر خواهد از عذاب وجودی و جدان مطمئن و
آسوده گردد جمیع اعمال و افعال خود را بر قانون و جدان بعمل آرد و
همه حرکات خود را بوجدان حواله نموده اگر و جدان از قبول آن اینمود
هر گز مر تک آن نشود . و چون وجودی و جدان انسان را بجز فضایل و محسن
چیزی دیگر نمینماید البته عاملین او مر وجودی و جدان فی کل حال مطمئن و آسوده
مینمایند .

﴿ انتها ﴾



﴿ ۳۰ ﴾

ـ هـ انجاز وعد

کسی را که آرزوی عرض، واعتبار دامنگیر خیال و افکار باشد باید که در خصوص بجا آوردن (وعد) و (سخن) خود و اجر اداشتن آزابوجه احسن سی بلیغ بعمل آرد.

انجاز وعد وظیفه است که انسان ابه کالات انسانیه متصلی، و انفاس آن بلیه است که انسان از جمله شان و شرف مشتعلی میگردد.

انسان کامل انجاز وعد را در جزئیات و کالایت از وظایف کالات انسانیه پنداشته در اجرای این وظیفه همیشه خود را مکلف نماید. اگر کسی در وعد و سخن خوبیش خلاف آرد عرض و اعتبار که همیت و حیثیت انسانی بدانست و محافظه و وقاية آن بمنزله محافظه جانست زایل گردیده در نظر مردم حقیر و دلیل میماند. و امنیت عالم از وصلب میشود.

اجرای این وظیفه معتقد است اگرچه بر عموم علم انسانیت واجب و لازم است اما بربزرگان عالیشان، و طالبان شهرت و شان الزم واهم است. انسان اگر در جزئیات نقض و عدم تایید و خلاف وعد را در امورت جزئیه بی اهیت پندارد؛ فته رفته خالف الوعدی اور اعانت شده بعد از آن در امو رات کای نیز اجر آکنند. آن عادت ردی خواهد گردید.

مردکامل ورجال عاقل باکسیک عهد و وعدی می‌بندد در اول امر باید که
ملاحظه بلیغ و مطالعه عیق در ممکن و غیر ممکن بودن آن امر بعمل آرد
و بعد ازانک غور رسی تامی در آن نمود و دانستک اینکار از قوه اوست و
خسارت کلی باو نمی‌ساند بعده و عده اجرای آزاد عهد می‌بندد زیرا
اکثر نقض وعدیک از انسان صادر میشود از انسنتک در اول امر بی آنکه
سر و پای سخن را ملاحظه نماید و عده میدهد و بعد از آن از اجرای آن
ماجر آمده بعنوان خالق الوعدي موسوم میگردد لاجرم چنانچه
انسان در همه اورات تفکر و تأمل را میشواور هنای باید بداند در امر و عذر
نیز از رهنهای تفکر و تأمل کناره جوئی نماید کرد و از همه بهتر آنسنتک
انسان اگر خواهد باکسی احسان و انعام و اکرامی نماید بی آنکه آن شخص
را به بلیه انتظار و عده گرفتار آرد در هر وقتیکه دستش زید واداره
خود را سنجیده احسان و اکرام خودش را مبذول سازد چنانچه شاعری

درینباب میگوید:

قطعه،

وعده واجب بود و فاکردن ترک واجب کنی حرام بود
وعده ندادن و عطا کردن بهترین شیوه کرام بود
و این یک نیز معلوم ارباب عقول است که بنابر خوای «الانتظار اشد

﴿ ٣٢ ﴾

من النار » بلاي استغارنا گو ارو موجب کدورات ییشمار است بس یکی از
هندو ع خود را انسان بوعده منظر ساختن و بعد از آن در اینجا و اجرای آن
تاقض ورزیدن لایق فضایل و کمالات انسانی نیست .

﴿ انتها ﴾

فی دمشق الشام سنہ ١٣٠٩



—————
۵۰ فقرات مفیده

از سocrates حکیم سوال نمودند که ترا هیچ کا هی معموم و گریان نمی بینم بلکه در همه حال خندان و شادان مینهای ! او در جواب گفت : من هیچ چیزی تعلق خاطر ندارم که از نقدان آن معموم و مأولم ، و طالب هیچ ک از متاع دنیا نمی که از عدم حصول آن دوچار محن و هموم کردم .

فقره — در حلم

اخلاقیون (حالم) را بدبختی صورت تعریف کردند . حالم عبارت از انسنگه در وقت شدت غصب انسان را سکون ، قرار ، و ترک تهییج فساد و اشرار شود . حکما و علمای نیز در حق حالم چنین گفته اند :

حالم انسان از آفات و بلاحای حفظ و حصیانت میکند .
جهال انسان از حالم نمایان ، و کمال علم حالم بودن از اده تعریف و بیان است .

۵۱ فقره مفیده

شش چیز است که توقع بقدار انتظار ثبات ازان نیست : اول — سایه ابر که در لحظه زایل شود . دوم — محبت اهل غرض که به ادنای آن هضم محل گردد . سوم — عشهه زنان که بجزوی سببی سکونت پذیرد . چهارم — سرمایه جمال که هر قدر کمال گیرد . آخر الامر زوال بذیرد . پنجم — ستایش دروغ که آزار فروغی نیست . ششم — مال دنیا که آن عروس بیوفاست . پس مرد عاقل نباید که بدین چیزهای بی ثبات دل بمندد .

﴿ ٣٤ ﴾

﴿ فقره در تفریق اقوال ﴾

مردم در اقوال و افعال بر چهار قسم منقسم اند: اول زمره است که بگو
می‌ند و نکنند. این شیوه منافقان و بخیلان است. دوم — فرقه است که
فکویند اما عمل کنند، ایجادت جوانمردان، و مقتضای کرم کار است.
سوم — کسانیست که هم گویند و هم اجرای می‌ند؛ این سیرت او سط
فاس است. چهارم — مردمیکه بگویند و نه عمل بکنند؛ این خصلت
دون همان و خسیسانست.

﴿ انتها ﴾ —

﴿ از کلامات مبارک حضرت علی کرم الله وجهه ﴾ —
حضرت (علی) کرم الله وجهه اصدقاؤ اعداء ابدین مآل تعریف فرموده
اند: اصدقاؤ احباب — آنست که بادوست خویش دوست، و بادوست دوست
بیا ز دوست، و بادشمن دوست دشمن باشد. و اعداء آنست که با خودش
دشمن و بادوست او دشمن و بادشمن او دوست باشد.
﴿ انتها ﴾ —

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ ٣٥ ﴾

—﴿ در رساله قشيری فی باب الاستقامت ﴾۔

﴿ من در جست ﴾۔

استقامت اسه درجه است: اول - تقویم، دوم - اقامت، سوم -
استقامت، تقویم! تأدیب نفوس است. اقامت! تهذیب قلوب است.
استقامت! تقریب و محافظه اسرار است.

و نیز در شخصوص «بوعلئی جرجانی» میفرماید: صاحب استقامت
شو، طالب کرامت میباش! اگرچه نفس در طلب کرامت متحرک است اما رب
ذوالجلالات از تو استقامت می طلبد.

(شیخ شبیل) علیه الرحمه فرموده: که استقامت چنان باید که از حال
مشاهده قیامت را بدان کنی.

و خود حضرت (امام قشيری) رحمة الله الی بیان نموده اند: که استقامت
متوفی الاقران - ترك غیبت؛ - استقامت فی الافعال نفی بدعت؛ استقامت
فی الاعمال غیرت و نفی حجت است. - *﴾ انتها ﴿* -



﴿ ۳۶ ﴾

هیئت اجتماعیه

معیشت، وزنده گانی که مایم ان هم جنسان خویش یعنی نوع انسانی-
میکنیم، و عمر پخروزه که درین سینه‌جی سرای فانی بسر می‌آریم؛ آیا
هیچ شده باشد که یکبار بدیده باریک بین دقت، و نظر دور اندیش عبرت
بسی کم و یکف این معیشت وزنده‌گانی خودمان که بجهه صورت، و کدام
کیفیت مارا حاصل نمی‌شود تفکر و ملاحظه کرده باشیم؟

گمان می‌برم که چنان ملاحتات، و همچنین تفکرات هیچ‌گاهی نظر
دقیق و دیده عبرت مارا جلب نکرده باشد، و چگونگی تحصیل حواجع
ضروریه که ابتداءً حیات و معیشت ما را موقوف است هیچ دامنگیر افکار
مانشده باشد؛ و گیرم که شده باشد باز هم همین قدر خواهد بود که: استحصال
جمع مایحتاج ضروریه مانند خواراک و بوشاك، و مسکن وغیره ذلك
خود ما را بر همان نقدیه بولی که در جیب خود موجود داریم و موقوف
و منوط می‌بنداریم. بلی اگرچه این نقدیه زرسرخ ما موقوف عليه حوا
جع ضروریه ما نایک درجه شمرده نمی‌شود ولی چیزیکه مارا بر تحصیل این
زرسرخ موفق می‌گرداند، و نایل سعادت و حائز معیشت میدارد چیزی
دیگرست که ما آن ولينعمت و بازئی سعادت خودما را هیچ مخاطر نمی‌آریم،

﴿ ۳۷ ﴾

و در حق نعمات مبذولة او هیچ تفکر و ملاحظه نمی کنیم ، و بلکه اور انا
بحال غیشناسیم و اسمش رایزن شنیده ایم !

آیا چیست آن و لینعمت عالیمقدار ، و گیست آن معین ذی اقتدار که در
هر روز و هر ساعت بلکه در هر دقیقه و هر لحظه از سایه حمایه و اعانه آن باشد
سعادت میشویم ؟ و آمنیت و راحت میباشیم ؟ نی نی ! بلکه معيشت و زند
گانی میکنیم ؟

این معین و ظمیر ، و لینعمت باندیر ما عبارت از حضرت «هیئت اجتماعیه»
میباشد حال آنکه ماین و لینعمت خود را هیچ غیشناسیم ، و به تشکر نعما
میکه در حق مازراتی داشته اید آن بیزدایم !

ترکیب لفظ «هیئت اجتماعیه» به مجرد یک بوزبان رانده شود حواس
انسانی را سهای بسیار عالی بسیار میباشد ، نی نی !! بلکه انسان اهمیت ترکیب
اخطر انسانیت میکند .

چنانچه در میان ستارگان بر توفشان نور ای نیک قبة لا جور در نیک سهای
بافضار اتزین و ترصیع نموده اند بعضی از آنها بدآن در رجه شعشمه پاش ،
و بدان در رجه لمعه انداز دیده میشود که قوه باصره از نظر آن اعتراف عجز
وقصور مینماید همچنان در میان الفاظ نیز بعضی کلاته بنظر میخورد که از
ملاحظه محض آن حواس انسانی را حرکت و هیجان عجیبی حاصل میشود .

مثلاً کلمه (ضیا) و (هوای) که ب مجرد شنیدن اسم محض ایند و کلمه عالیه
 مستلزم احیات عالمیان خواست هر صاحب اد غان به تشکر و امتنان ایندو
 عطیه جلیله را زق انسان و جان و ایندو نعمت عظیمه خالق کون و مکان
 مستوجب شکر و امتنان میگردد. چونکه برای نفس و تمدید حیات ما و جمع
 موجودات کره ارض اگر ایندو جو هر کراپها و ایندو ماده معتبر اخلاق
 دحیم هر بان ماحلق نمیفرمودی زندگانی و نشست و برخاست ماو جمله کا
 نهاد کرده ارض ممکن نشدی. این است که ترکیب کلمه «هیئت اجتماعیه»
 نیز یک ترکیبی است که منیت مذکوره را اجماع و سزاوار است یعنی اگر ان
 ماده جلیله عالیه نمیبود باز هم انسانه اعنوان انسانیت را نمیگرفت، و از
 استحصال مایحتاج ضروریه خویش عاجز بیاند.

اینست که ما این نعمت عظیماً و این عطیه کبرای معبودی همای خویش را
 هیچ بخاطر نمیارسم. و چنانچه به تشکر نعمت ضیا. و هو اندکا سل ورزیده
 ایم از تخطیر منیت «هیئت اجتماعیه» نیز تغافل میدنیم.

«هیئت اجتماعیه» که ما آنرا و لینعمت خود میخوانیم. و معین و ظاهر
 خویشتن میدانیم عبارت از شخص واحدی نیست! بلکه هیئت اجتماعیه
 بر تجمع، و تکثیر زیادی از هیئت مجتمعه افراد انسانی اطلاق میشود که در
 داخل این هیئت مجتمعه هر یک فردی از افراد را کافه افراد هیئت اجتماعیه

تعاونت و مظاهرت مینماید یعنی هر یک فرد از نمره سمعی و غیرت افراد دیگر به استعمال حواچ ضروریه، و استكمال اسباب راحت و رفاهیت، و تأمین حقوق و عدالت، و تکمیل وسایط امنیت و سعادت خودها و فقیر و کامیاب میگردد و بناءً علیه این هیئت مجتمعه را نام «هیئت اجتماعیه بني البشر» میخواند که زندگانی نوع انسانی بدون ازین عطیه ربانی صورت نمی‌شود.

ماکه این هیئت اجتماعیه را اوینعمت خود میخوانیم، و خود را منت دار آن میشماریم، و جمیع جواچ ضروریه خود مازا بران منحصر مینماید اگر یکبار بنتظر حق بین ملاحظه کنیم از دل و جان تصدیق خواهیم کرد که بای همیختین است.

مثالاً گریکقدری تفکر نمائیم که تنهای ای یک لقمه نانیک بدان سد جوع نفیم، و یک مسکنی که در ان سکونت و رزیم، و یک چند پارچه لباسیک بدان از حر و بر دمحفوظ مانیم به تعاونت و مظاهرت سمعی و همت چند میون نقوص از اجزای هیئت اجتماعیه محتاج میشویم بس ازان قدر و قیمت هیئت اجتماعیه را خواهیم دانست.

حالا در نجاشالا در خصوص یک انشای مسکن خود مان تعاونت و مظاهرت هیئت اجتماعیه را ملاحظه کرده معاونات مائره را بر ان قیاس نمائیم.

اولاً از ابتدای اساس خانه خود سخن گوییم: معلوم است که اول عملیاً
 تیکه در انشای خانه مصروف داریم هانا کندن زمین است برای نهادن نه
 دای برای این عملیات اولاً اقل محتاج بیل و کانگ می‌شوند.
 حال آیدانید که فقط برای حاصل نمودن همین دو آلت عادی بی اهمیت
 هست چند هزار کس از اجزای هیئت اجتماعیه مصروف می‌شود؟ ایندا
 بر استخراج آهن بیل و کانگ که از معادن می‌براند هزار ان کس کشش و
 کوشش نموده اند تا آنکه آهن را از معادن بدر او ردماند و چون آهندک
 از معادن می‌براید چنان صاف و خالص نیست که قابلیت دکان آهنگر را
 داشته باشد لاجرم تصغیر کردن آن لازم است. عجیباً صاف نمودن آهن و
 آب کردن آنها او از آن تخته‌ها و میله‌ها ساختن و بعد از آن آزاد کان آهنگران
 نقل دان و ازان بیل و کانگ را بوجود آوردن بهمت و وزحمت چند هزار
 اهل صنعت و حرفت محتاج است؟ و بعد از آنکه بیل و کانگ مازدست
 آهنگر برآمد بر آن دسته چوبیانی بیز لازم می‌یابد که ساختن دسته آن بیز بر
 بسی عملیات محتاج است! مثلاً اول چوپر از جنگلها و بیشه های بیز، و
 آزاب شهر نقل دادن؛ و بدکان نجار و خرادرسانیدن و ازان دسته بیل و
 کانگ را بعمل آوردن بزور بازوی چند نفس محتاج می‌گردیم؟ حالاً
 فکر کنید که قبل از آنکه به انشای خانه خود پردازیم تنها برای کندن

نه دای آنچه قدر عملیات و معاونات بخی نوع خویش محتاج گردیدیم ؟
 فرض کنیم که حالا بیل و کانگ را یافتم و ته دارا کنیدم ؛ حالا در
 خصوص سنگها یک برای برداشتن دیوار لازم می‌آیدیک فکری بکنیم :
 علوم است که سنگها یک در انشای خانه های خود مان استعمال میکنیم از
 روی کوچه ها و بازارها جمع نمی‌آریم بلکه در کوههای برسنگی رفته و سنگ
 پاره های بسیار جسمی را از هم پارچه پارچه کرده به آوردن آن مجبور
 میشویم . آیا معادن احجار به را از هم شکافتند و آزابه آلات متعدد
 حدیدیه پاره کردن و یا آنکه بقوت پاروت از هم رینخانند و آزرا
 قابل استعمال ساختن تابعه در جذحت و چه پایه صرف همت میخواهد ؟
 وبعد ازان گچ و سار و جیک برای حکم داشتن سنگها استعمال کنیم یا زبر بسی
 عملیات بی پایانی موقوفست که آن نیاز از همت و معاونت بسیار آدمان
 میسره میشود !

حالا نکه ماحلا هنوز در اول اساس کارمانده ایم پس اگر یکدفعه در جز
 شیان سائزه انشای مسکن خود در ایم در انحال در خصوص معاونت و
 مظاهرت هیئت اجتماعیه حیران و سرگردان خواهیم ماند . مثلا برای بو
 شانیدن ، و دروازه و بخیره ساختن ، وزنخیر و میخ و شبکه و سائزه اشیای
 لازمه را بوجود آوردن کسانیکه صاحب خانه را مددگاری کنند خارج

حساب است: و این سنگ، و چوب، و آهن و تخته و غیره ذالک را که از
معدن او جنگلها و سحر اه او بحر های شهر ها و بلدها حمل و نقل نماییم بوجود
بسی آلات نقلیه و حملیه مانند عربابه و جر انقال و دواب و دواب و پور و شمند
و فرو راههای متفقلم و فابریقه های مکمل محتاج میگردیم که هر یک از این
نهایت بر بسی آلات و ادوات و اسباب و وسایط دیگر محتاج است که در
خصوص یک انشای خارجی مسکن خویش اگر جزء بجزء ملاحظه نما
یم صحایف رساله ما از استیعاب آن عاجز خواهد آمده حال آنکه برای خانه
مابسی اشیای داخلی مانند چوکی و میز، و پرده، و فروشات، و آئینه
و غیره ذالک نیز لازم و واجب است که در انحصار همت و خدمت هیئت اجرا
عیه بدرجه میرسد که عقل و فکر از تعداد آن قادر میگردد!

حالا قطع نظر ازین چیزهای بزرگ که تنها یک چیز بسیار کوچک بی
اهمیتیکه آز ابد آسفار اعتبار نمیگیریم، و از غایت ارزانی بولیکه بران مید
هیم بحساب هم غیاریم در نجات و نهاد بر قارئین کرام عرضه میداریم. آیا
دانستید که آنچیز ارزان بی اهمیت چه چیز است؟ آیا نمیدانید آن چوب
پاره های کوچک کوچکی را که بر سر آن یک اجزائی مالیده اند و وقتیکه
آنرا بایک چیزی دیگر تماس نماییم همان ساعت آتش میگیرد و با واسطه آن
شمعدان خود را روشن و از خلعت ببره درونی نایاب ضبابی صفات افزونی می

گردیدم، و از سایه آن به اشتعال دیگران خویش موفق گشته طعام مطبوع
میخوریم، و صوبه و نخاری خود را آتش داده از دست بربر دمحفوظ
میگردیم؛ این خدمتکاری معرفت کارگذار جناب (قطیعی کبریت) ضیا
نشاست.

این کبریت که در ظاهر حال خیلی بی اهمیت و کم قیمت بنظر میآید آیاملا
حفظه کرده اید که بسی و همت چند صد هزار آدم بمحصول آمدۀ است؟
اجزای آن عبارت از گوگرد و فوسفور است، کوکر در از از ارضی که قریب
جبال آتش فشنان باشد میرارند. استخراج و تصفیه آن بر استخدام صد
هاهزار آدم متوقفست، فوسفور نیاز استخوان حاصل میشود، استخوان
نهای حیوانات را جمع نمودن و آرسوختن و ازان فوسفور حاصل کردن
وابسته ایادی هزاره انسانست. و احصال این قطعی کوچک بی اهمیت
که مدار کائی خانه ماست از سی و هشت یک میلیون انسان بمحصول میآید.
خلاصه کلام آنکه برای تشکیل یک مسکن خود مان بمعاونت ملیو نه
افراد هیئت اجتماعیه و انضمام اختراعات و کشفیات فنیه و صناعیه ایشان
عاجز و محتاج میباشم. پس چون چنین است باید که در هر حال و هر لحظه
خود را منت دار و شکر گذار حضرت هیئت اجتماعیه شمرده مانیز برگ
کسالت و بیطائت گفته درسی و عمل کوشش نمائیم تا افراد هیئت اجتماعیه

﴿ ٤٤ ﴾

حساب پاشیم •

﴿ حضرت سعدی ۵ ﴾

اب رو بادومه و خورشید و فلک در کارند

تاتونانی بکف آری و بغلت نخوری

همه از هر تو سرگشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که توفیمان ببری

﴿ تطبيق قطعة شیخ سعدی به هیئت اجتماعیه ۶ ﴾

مال و افکار و قوانین و نظمات جهان

نایان نعمت و راحت کندم در عالم

همه افراد مر اخadem و بر من چه روا

که بخدمت نکنم صرف همه جان و تم



٤٥

سیاحت

فوائد آن

ماکه در بجا سخن از (سیاحت)؛ و فوائد آن میرانم محض مبنی بر
ترغیب و تشویق هم زبان و هموطنان ماست برو قوف احوال عالم، و فواید
آگاهی جزئیات و کلیات اطوار و عادات ام.

سیاحت! آنچنان معلم لبیب، ومدرس ادبی است که انسان را از هر گونه
ادب و کمال مستفید، و به انواع تجارت و معلومات مستفیض میگرداند.
و چنان مائده لذیذ است که اگر یکار کام جان انسان بدان آشنا گردید
دو باره صرف نظر نمودن ازان محل می پندارد. ولی هزاران افسوس
که بسامدم غیر از آنکه فوائد و محنتات لذیذ سیاحت را در مد نظر آورند،
و منافع ییشمی آن را تفکر نمایند. سیاحت را ناپسندیده و چیز بسیار
زحم اندوده میشمیارند.

سیاحت را اکسانیک بسیار ترویج و اهمیت میدهند همانا اقوام اوروبا
میباشند. و این اعتنا و اعتبار یکه در خصوص سیاحت مرعی داشته اند
مبنی بر فوائد بسیار و منافع ییشمی است که ازان حاصل کرده و میکنند.
مثال یک کشته که از منتهای بلاد اوروبا بحر کت می افتد، و یا یک سیاح یک

عزم سیاحت میکند، در ضرف مدت محدودی می بینی که چهار اقطار
دنیا را گردیده مکمل یک سیاحت دور عالم اجرا میکند؛ و صورت من
شیات سیاحتی را سیاحت نامه بسیار منتظمی ترتیب داده از احوال بالاد،
و امصار، و طرق و مسافه و محلاتیکه قدمش بر آن رسیده ملک و ملت خو
یشتن را مستفید میگردداند.

سیاحت فوائد و منافعیکه بدولت و حکومت و تجارت میرساند خارج عد
وشمار است. مثلاً دولت انگلیز ایقدر ترقی بی اندازه، و تروت بلا نهایه،
و کثرت نفوذیکه هفت هشت مقابله نفوس ملتشی شانست از کجا صاحبو
مالک گردیده اند؟ و مانند هندستان قطعه جسمیه پر نفوس ذی ثروت را
از چه بدست آورده اند؟ کسانیکه بنیکات دقیقه تاریخ، و سیاست باخبرند
میدانند که بجز تیجه سیاحت دیگر چیزی نیست!

چونکه اول امر سیاحت ذیع رفان جان فشنی از انسامان نقصد کشف
و عایشه آنخطة بی ساز و سامان برخاسته جمیع بالاد، و اقطار، و جبال و
صحابی و آنها، و جنگل، و بیابان و طرق، و شوارع، و مقدار نفوس،
و عادات، و اطوار، و غفلت، و بخبری مردمان آن دیار را از قرار واقعی
به خود ها علوم نموده و احوالات جزئیه و کلیه جفرافیه آنسوزمین را باز
صیم خریطه های بسیار مکمل و منتظم آن ضبط و قید کرده دولت و ملت

خویش را بر احوال نروت اراضی، و غفلت اهالیش کا حقه آگاهی داده
اند تا آنکه از تبعیجه آن سیاحت‌ها بضبط و استیلای آن بکمال سهولت و تمام
سرعت و فرق گردیده‌اند.

در عصرهای کشفیات جدیده یعنی اعصار آخره از قطمه اور و پامانند
(فلمنگ)؛ و (بور تگال)، و (اسپانیا)، و (فرانس)، و (سویدن
ناروی) بصدھاکشتهای، و هزار ان کشافان بکافه ابعاد نیامنتشر گردیده
دنیای اولرا بقدر دو میل آن وسعت داده‌اند. والحاصل منافع سیاسی،
و فوائد عمومی سیاحت نه آنقدر است که در بیان دراید. پس ما حالا
قدرتی از لذایذ و حلاوات آن بیان میکنیم:

لذت و حلاوتیک در سیاحت است اولاً زین نقطه نظر باید کرد: مثلاً
خود را در میان خانه که مسکن اتخاذ کرده ایم بایس درین خانه با وجود یک
بقر از دلخواه ما از هر جهت آراسته و پر انته باشد آیا، یتوانیم که بقدر یک هفته
در آن نشسته و هیچ بیر و ن برائیم؟ در درون خانه‌ها، و صالونهای
خویش این‌همه لوحه‌ها، و نقشه‌های بلاد و اوصار را که آویزان داشته
ایم عجیباً جنان کمان می‌شود که شخص از برای زیب و آرایش خانه‌ماست؟ نی!
بلکه نظر اگر علی التوالی بر دیدن یک چیزی منحصر ماند آخر الامر ازان
تک در و تقریباً حاصل نموده می‌خواهد تا دیگر چیز جدیدی به بیند لا جرم به

آویختن چنین چیزهای زوم دیده شده است . ولی با وجود آنمه باز هم
 انسان نمیتواند که علی التوالی در درون یک خانه و صالونیکه اگرچه اسباب
 تزئینه والواح معلقه آنهم بر کمال باشد نشسه حبس نفس نماید . بلکه لاقل
 اگر یک سیاحتی بسیار عادی و مختصری اجر اماید همان بابا نجفه دائرة خویش
 بر امده بر بر کهای شاداب قشنگ . واشجار و از هار رنگار نک نظری گردانیده
 جستجوی فرحت و سرت میکند . و بعد ازان دائرة باغچه را نیز برخود
 ضيق یافته بر فتن پرون نیز محتاج میگردد . مثلا از برای اخذ ملعون
 چکو آشی بلد تابکو چه و باز از هم میبراید؛ و یا آنکه در خصوص جستجوی
 تسلی خاطرو بالحوال پرسشی احب و متعلقان تابخانه همسایه کان نیز رفته
 قادری متسلی میگردد .

حال آنکه دائرة سیاحت را انسان هر قدر وسعت بدهد در توسعه ذهن و
 فکر انسانی نیز هانقدر وسعت حاصل شده چنانچه در اول امر مسکن خو
 دش را بر خود ضيق میدافعه بالآخره شهر یرا که در آن ساکن است . مانند
 خانه خود محدود ، و خود را در آن محصور میماید . در این حال نسبت از
 خانه بر آمدنش تاببا نجفه به صورت دیدن و سیر کردن نواحی شهر تحولی
 میکند ، و درجه دیدن باز از ور فتن خانه احباب و اصحاب با صورت دیدن
 و گردیدن شهرها و قصبه های نزدیک شهر متناسب میگردد : ور فتن

نسب باستعداده شخص ایندائره سیاحت اتساع یافته از آن و علی الدوام
بدیدن بسیاری از مالک بعیده و اطلاع از احوال اقوام و ملل متعدده آر
زوها و هوسها در قلب انسانی پیدا میشود که حقیقتاً احوال ملل سائمه
باحوال مایخیل دگرگون افتاده .

مشاه در حالتیک در قطعه او روپا پیشتر از يك زن گرفتن منوع و غیر
جاز است در نزد ما چهار زن و هر قدر سرمه و جاریه تیک دل ما بخواهد لازم
و جاری میباشد؛ و اینحال ماجناججه موجب استغراط آنها میگردد در نزد
ما نیز عادت جاریه بعضی از مال هند که چهار پنج فر برادر بایک زن ازدواج
میکنندیا آنکه يك مسدچه از خواهر ابزني میگیرند همانقدر شایان استغراط
میشوده و چون در جبات انسان استعداد امر تحری و جستجو مرکوز است
لاجرم هر قدر توسع در فکر و اطلاع انسانی حاصل آید احوال غرائب
علم و عجائب عادات ام نیز زیاده گردیده جستجوی دیدن و خبر گرفتن ازان
دان کش آرزو و هوس او میگردد .

دیدن غرائب و استحصال علومات کردن ازان تنها منحصر بر مسئله
سبت از مالند انسانهای است بلکه غرائبها یکه عاید حیوانات و نباتات،
غراحت ازدواج انسانهای است بلکه غرائبها یکه عاید حیوانات و نباتات،
و مهادن و خصوصات سائمه میباشد نیز بدینتوالست . مشاهاب نجان که در
نزد مالز سبزوات بسیار عادی و خیلی مبنولی شمرده میشود در بعضی بالاد
اور و پاز غایت ندرت در میان گلداریها و کندها هانگهداشته همایت مقبول

بازم
اسباب
لاق
خوبی
دانیده
برخود
ملومن
تجھوی
از رفته
ذهن و
کن خو
ت مانند
سبت از
تحویل
ت دیدن
قهرفته

و بغايت اعتنام ييتدارند . و كذا لك الخير فرنگي نام نباشيم كه در سطر نهاي
 ما لور ادر ميان گلدانها و كنده الله ها بغايت اعتنام يير و ريم در بعضی مالك
 جنوبيه از غایت كثیر و وفرت در اطرافهای باخچه ها و حواله اما شد دیوار
 میگردداند . و عذرنيک ميانش طلاوه يخوانيم در نزد مابدا ندرجه عن ززو
 بدانيها ذيقدرو قيمتيست که از بر اي محافظه آن صندوقهای آهين و محفظه
 هاي فولادی خود مازا هنوز اهبيت نمیدهيم . حالآن که در نزد بعضی اقوام
 مالك جنوبيه از غایت كثیر و وفرت قدر آن جوهر عن بزذيقدرو از جه
 هاي خسبي که ميان کوديش ميخوانيم بيز يقدر و بي اعتبار است ؟
 چونکه اقوام وحشيه آنسرزهين ها کوديهار السباب زينت و کمال حسن و
 و جمال بنشاشته خيلي عن بزش ميدارند . حيوان عظيم الجنه که فیلان
 میگوشيم در حالئ که در بلاد هندستان بجای دواب بسيار عادتی بر اي حل
 و نقل اشياء و سوازی خواص و عوامش استعمال میکنند در بلاد شامات و
 عربستان احياناً اگر يك چوچه آترا بدست آورده بيارند مانند تیار روی
 بسيار غريب و عجبي اجرت دخوليه و نفرجه ازان میگيرند . حالا که
 سياحت همچنان احوال غربت اشتغال را به انسان آشكار نماید آيا و جب
 استقرار بلا نهایه ، و باعث استلذاذ بـ اندازه او نـیگردد ؟ پس چنانچه
 انسانـیـکـه اـزـنـشـتـنـ دـائـئـیـ درـونـ خـانـهـ خـودـشـ بنـگـ آـمـدـهـ اـزـ برـ ايـ تـزـهـ وـ

تفرج تابه انجه و بازار و خانه همسایه میبراید آن برآمدن و نازه کردن از برای
او هیچ زحمت و مشقی نی بلکه ذوق و لذت عظیمی میباشد همچنانست
سیاحت دور عالم لا جرم کسانیکه سیاحت را زحمت اندودی بسندارند
حکم شان بر غلط و خطأ رفته بلکه سیاحت دور عالم بیز خیلی لذت و حلا
وت بزرگی در ضمن خویش مندرج دارد
مشاهده غرائیکه از سیاحت حاصل میشود بیکچند فقره دیگری بیز
اگر اثبات و آیان نامیم خالی از مناسبت نخواهد بود :

مشاهده موسم اول بهار که روزهار و بامتداد شهار خ باقتصار می نهاد اگر
انسان بسمهای قطب شمالی بسیاحت و حرکت افتاده رفته رفته این در ازی
روزهار کوتاهی شهار ابیکدر جهه میباشد که بمجرد غروب آفتاب بعد از
چند دقیقه باز پس طلوع میکند که ازان حال انسان مشاهده اجتماع شب و
روز دریک آن موفق گردیده از غایت حیرت واستغراب بخود و مدھوش
میاند حال آنکه اگر یکقدری ازان هم پیشتر برود در انحال غروب شب
منیر را هیچ ندیده از مشاهده شب سر اسر محروم میاند و شمس منیر را مدت
شش ماه علی التوالی بر روی سهادیده عالم را ششماه در میان یک نهار خیلی
داری مشاهده میکنند . حال آنکه در مملک مادر از ترین روز های در چار
ده ساعت امتداد میباشد . پس چون انسانیکه بعمر خویش در ازی روز

هار از چارده ساعت زیاده تر نماید باشد و یکبار از نتیجه سیاحت بدیدن
روز شش ماهه ناؤل گردد آپاکم چیز یست ؟

و بالعکس اگر در موسم خریف که شب هار و به امتداد روز هار زیاده
اقتصار میگذارد باز هم انسان بسوی شمال سیرو سیاحت اجراء دارد فه
رفته تعلیل شبهار این درجه میباید که آنتاب جهاتاب بمجرد طلوع کردن
باز پس غروب میگذرد و اگر قدری از انهم میشتر رود طلوع آفتاب را
مدت شش ماه ابدآ نماید از دیدار شمس خاوری بقدر ششماه سراسر
محروم میماند و چهار اینقدر ششماه در یکشب ظلمت نمی دیده از روز
صفالتzon هیچ اثری نمی بینند پس چون انسان بدیدن شب شش ماهه
که مصادف شود چنان بخود و سرگردان نمایند [اسباب چنین امتداد
و اقتصار لیالی و نهار سمت های قطب شمالی را افقان رموزات ریاضی
بخوبی میدانند که تفصیل آن در بخش خارج از صد بحث ماست]

و همچنین اگر انسان در موسم زمستان از استانبول بسوی جنوب
بسیرو سیاحت افتاده رفته در نصف کره جنوبی بیک صیف بسیار
لطیف تصادف میکند . و بالعکس اگر سیاحت مذکور را در موسم صیف
اجرا نماید رفته در محل مذکور زمستان بسیار اعلاه میباشد .
[تفصیلات این نیز متعلق فن ریاضی است] و الحاصل جمله این مشاهدات

غرائب انسان را از نتایج سیاحت حاصل میشود .
 مسئله بحث ما در نجا چونکه عبارت است از آنکه سیاحت زحمت و مشقت
 نی بلکه ذوق و لذایذ کو نا کون ، و فوائد و منافع از حد افزون مندرج
 دارد لاجرم در نجا این یک رانیز علاوه میکنیم که سیاحت در ازمنه قدیمه
 یک وسایط مخابر و وسائل مراحله امر و ذی مفقود بود یعنی از مشغول
 لیت بسیار عظیمی شمرده میشد . درین ایام که مانند وابورها و شمندوفرها
 آلات نقلیه و دوریه که آن یک بصلاحت خویش بحر های پراز
 شور طوفان اثری آرام را مانند نهر بافع خالی از ضرر ری رام کرده ؛ و
 آن دیگر بر ابعاد عظیمه صحاری و خشک هبای و از ذی اهتزاز خویش هزا
 ران طعنه ها نموده موجود است هرگاه انسان بسیر و سیاحت افتديک
 قطعه بسیار عظیم دنیا را مانند گشت و گذار داخلی یک شهری حساب
 میکند . و اگرچه سیر و سیاحتیکه در جو لهاو سیاپا ها اجر اشود بی زحمت
 و صعبتی هم نخواهد بود لکن آن سیاحت های بزر تفکرات عجیبه و مطالعات
 غریبه مر انسان را حاصل میکند و آن بزر در نزد اصحاب ذوق و عرفان یک
 ذوق عظیم ولذت کیری شمرده میشود .
 سخن را که تابدین وادیها کرد اندیم چنان که نشود که ماجمیع قارئین
 گرام و هموطنان ذی احترام را میخواهیم که سیاح بشوند ! چونکه چنین

ذهب باطل خیلی فکر غریبی است . زیرا کافه افرادیک ملتی را سیاح ساختن خارج امکان نی بلکه از تصور نیاز خارج است ! بلی اگر میدانستیم که این سخنان ما، مؤثر و کارگرمی افتداد و کسی راشوق و ذوق سیاحت و خبرگر فتن احوال عالم دامن کش آرزو و هوس میگردید ترغیب و تشویق هم مینمودیم بلکه خود مانیز ایشا ز اتبعت و پیروی میگردیم !!! لکن مقصد مادر حق سیاحت و فوائد آن عبارت از اعطای افکاریست تا آنکه قارئین گرام از بعضی سیاحت نامه هایی که کتبخانه د بستان معارف مابدان تزویین صحایف میکند دل تشكیل نگردد بدانند که منزیت و حیثیت سیاحت خیلی معناوگر انبه است .

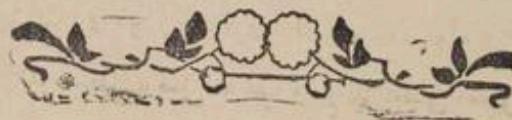
جريدة فردۀ (آخر) که در استانبول بلغت فارسی طبع و نشر میگردد در هر صحایف آخری خویش سیاحت نامه موسیو (استانله‌ی) را کدو سال سه سال قبل ازین بشار تخلیص (امین پاشا) نامی از منتسبان دولت المانیه بطریقی افریقای جنوبی اجراد شده بود در هر هفتۀ از برای استفاده مشترکین ابوته جریدۀ خویش درج و نقل مینمود . درین دو سه هفتۀ در یکی از نسخه های جریدۀ مذکور دیده شد که بعضی از مشترکین شرقیه و میانیه اختری سچاره را در تحت طعن و توبیخ آورده میگوید : «ازین سیاحت صرف نگی ماراجه حاصل و چه منفعی است که شهادو سه

۴۵۵

صفحه را بدان معطل و بیکار میگذارید ۰

حالا بر افکار بدینخانه چنین اشخاص انسان چنان نخندد که اختریچاره با وجودیکه در راه جمع نمودن و بست آوردن سیاحتname مذکور بسی رنجها بر خود همواره داشته و فوائد آنرا بآنکه ایشان رنجها و زحمات مهلك آنهمه بیابانها و صحراء های مهمب مخوف را که انسانها یش جله کی آدم خوار، و جنگلها یش بر از خار و مارست بر خود برداشته از احوال کم و گف آنسوزین های مجھول باخبر گردند اختریچاره مفت و رایگان بر ایشان ایشاره و آکرام مینماید در عوض تحسین و آفرین تعریض و نظرین میشنود ۰ پس آگر بعضی سیاحت نامه هاییکه مانیز بدان تزئین صحایف نمائیم مستوجب طعن و توبیخ ما گردد هزار افسوس بر صرف زحمت، و ضیاع مشقی که در ترجمه و نگارش آن بر خود هموار نمایم ۱

در حالتیکه خود مایان بسیر و سیاحت دور عالم و دیدن عجایب و غرائب آن و فرق و کامیاب نمیتوانیم شد آیا بخواندن آثار کسانیکه بدان امر میهم جلیل القدر و فقیر گردیده اند تازل نموده بذوق ولذتیکه آنها ازان بر گرفته اند اشتراک ورزیم چه نقصی و ضرری بر ما وارد خواهد آمد؟



۵۶

﴿ مباحثه ﴾

—﴿ فخر الدین رازی بامسیحی ﴾ —

﴿ از تفسیر کبیر امام رازی مولا ناراغب در سفیت خود درج نموده ﴾

فخر علمای عالم اسلامی حضرت (امام رازی) در تفسیر کبیر یانظر
 خویش در اثنای تفسیر آیه (مباهله) چنین میفرماید:
 هنگامیکه در خوارزم بودم روزی یکی از احبا آمده کفت: کدرین روز
 هایکی از کشیشان مسیحیون در شهر ماوارد شده است که ادعای مباحثه و
 مناقشه دارد و چنین معلوم میشود که از ارباب تحقیق و تعمق باشد.
 من نیز بر پا خاسته در نزدش برفتم و بعد از لحظه بگفتگو استدایم.
 مسیحی من بوز استاد بسوال نموده کفت: «بر نبوت حضرت محمد»
 صلی الله علیه وسلم چه: لیل دارید» من نیز سوال اور اینچنین جواب متعال به
 نموده کفتم:

چنانچه از «موسی» و [عیسی] و سائر انبیای کرام علیهم السلام ظهور
 بعضی معجزات، و خوارقات فوق الحد بشمری مذقول و مرویست از
 حضرت «محمد مصطفی» صلی الله علیه وسلم نیز بعضی معجزات و خوار-

قات نقل میشود . و این منقولات بدر جه توائر رسیده است که در اثبات
مدعای حکم توائر در تزدیع عقلا بذایت مقبول است . و اگر بگویید که از بد
شخصی که معجزه ظاهر شود این معجزه دلالات بر صدق نبوتش نمیکند .
بس چنان نجف نبوت حضرت (محمد) صلی الله علیه و السلم به اظهار معجزه
نابت نشود بطلان نبوت پیغمبر ان دیگر نیاز لازم نماید . و اگر بحکم توائر
اعتراف ورزیده معجزه نجی را بر صدق دعوای نبوتش تصدیق کنید درا
نمایل از حضرت « محمد مصطفی » صلی الله علیه و سلم معجز آنکه ظهور نمود
و آن معجزات هم بدنی بر توائرست لا جرم ایمان آور دن مابرو لازم و
ضرور است چونکه دیگر صورت نمی بندد زیرا هنگامیکه دلیل نبوت یافت
نبوت یافتن مدلول از لوازم است .

مسیحی گفت : « من در حق عیسی میگویم که پیغمبر است بلکه میگویم
الله است »

« لا اله الا الله وحده لا شريك له »

حسین در انسای ترجمه این مقاله همین توجیه شریف را مؤلف عاجز در جامع امویه 
(بحضور مرقد حضرت بحیی علیه السلام نوشته ام .)
من نیز بجواب آن چنین مقابله نموده گفتم : « کسیکه از نبوت نخست
میکند اولا باید منتبه او هیئت و کم کیف آزادخوبی بداند چونکه اگر

حق الوهیت را بخوبی مداند اثبات نبوت نمیشود . درینباب سخن نوم
خروج از بحث ، و هم باطل محض است . چونکا ولا دلیل بر نبوت می
خواهی و بعده بر بحث الوهیت مناجت مینهانی . حالاً میباید که ذات بالک
حضرت الله را بشناسی که حضرت الله موجود است واجب الوجود که
جسم متحیز و عرض نبودنش واجب ولا بد است . حالاً نک حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه السلام عبارت از یک شخص جسمانی متحیزی بود
که عرض با عرض مختلفه گردیده است .

«،ثلا اول درحالیک در عدم محض بوده سر از نو بوجود آمده ، و بنا
بر قول واعتقاد شما قتل گردیده ، در اول امر طفیل بوده و بعده از حالت
طفلی بجوانی رسیده ، و پس ازان بسن رسیده و کال رسیده است ، و دیگر
آنکه عیسی مانند سار افراد بی بشر میخورد ، و مینوشید ، و سخن
میگفت ، و می نشست ، و بر میخواست ، خواب میگرد و بیدار میشد ،
حالاً نک بداهته تابت است که چیز محدث قدیم ؟ و چیز ممکن واجب ،
و چیز متغیر دائم نمیشود . و چیز یک قدیم ، و واجب ، و دائم ماند خدا
ئی را نشاید .

« و چنانچه در تحت اعتراف شهامت که حضرت عیسی با آنکه بظر او را
اختفا سعی نمود اما از طرف یهودان گرفتار آمده صلب گردیده ، و دران

انساتر از این ایام شدیده اظهار نموده بود . پس نمیدانم شخصی
که شاید اعتقادتان اور الله مینتدارید و یا جزء الله را در روی محلول نمیدانید
آیا جسان از مهاجمات دشمنان نفس خودش را وقايه و محافظه نتوانسته
و آن مهاجمات را بالکلیه محو و نابود نساخته ! و چرا در اینسای استلاح اظهار
نموده ! پس مرا بر عقل و اذهان چنین اشخاصیک به صحبت چنین اقوال نا
بسندیده که بطلان آن بدیهی و آشکار است قائل و مقرر گردیده اند و آنرا
اهبی داده بدائره بحث نمیدارد این دخیل تعجب می‌باشد .

« — و این را نیز گفتم که شمار اسه سخن است :
اول امیگوئید « که شخص جسمانی عیسی الله است » این سخن باطل محض
است چون نکره عالم اگر عبارت از همان جسم می‌بود بنا بر اعتقاد شما و قبیله
قتل گردید گویا که الله عالم محو و نابود گردید . پس بعد از آن عالم چسان بی الله
پیشرفت و انتظام می‌یافتد ولو که یکدیگر قیقه باشد . طایفه یهود که ذلیل ترین
خلقند بغله کامله چسان می‌توانند که الله عالم را بقتل آرد و الله نتوانند که
نفس خود را از ایشان خلاصی دهد . حالا بر چنین آنها که بدینگونه محظوظ
وابتدال مبتلا باشد انسان چگونه معتقد و بندید گردد !
» — دوم سخن شما آنست که میگوئید « عیسی بالنفس الله نیست و لکن

الله بالکلیه در و حلول نموده است» بطایران این سخن تان نیز بد اهته آنکار
است وزیر الٰهی که جسم و عرض بودنش را عقل و فکر قطعیابی نمیکند
حلول آن در اجسام از ممتنعات وغیر ممکن است ۰

«چونکه اگر الله جسم تقدیر شود جسم لابد مرکب بودنش لازم است
و مرکب محتاج اجزای باشد و چیزی که محتاج بغير باشد خدائی را نشاید، و از
حلول آن در جسم دیگر مختلط شدن اجزای شان با همدیگر لازم می‌آید که ازین
حال تفرق اجزای آن ایجاب میکند، پس چنین چیزی که قابل تفرق و
تفرقه باشد آمیختش بکدام عقل اثبات میباشد! الله عالم با غیر خود یکی نشود،
و در غیر خود دنیا باید چه یکی شدن دو چیز یعنی احادیث بالتبیین مخالف است
یک یک است و دو دو و حلول در غیر از خواص اجسام است مانند آب در
گل، و شر ر در سنگ و نور در فانوس ۰ واگر الله عرض تقدیر شود عرض
محتاج محل باشد؛ و چیزی که محتاج بغير بود الوهیت را نشاید!

— سوم سخن شما نیاز آنست که میگوئید: «الله در عیسی با جزئیه
حلول نموده است ۰» و هن و بطایران این سخن بر هر ذی شعوری ویر
هن است، وزیر اگر آن جزوی که از الله منفلک و در عیسی در آمده است
در آن بیان معتبر باشد یعنی محققًا الله باشد؛ در وقت انصاف آن بذات الله
نقسان عارض شدن اقتضایی کند، و حالاً نکذ ذات پاک حضرت واجب

الوجود از نقصان براست؛ و اگر آن جزء در الوهیت معتبر نباشد پس
آنجز، از اجزای الله نبودنش لازم می‌آید.

«و این نیز بتواتر ثابت است که حضرت عیسی علیه السلام بعبادت رب
عبد خویش بهای است درجه راغب و میال بود پس اگر عیسی الله میبوداین
طاعت و عبادت او مستحب میشود زیرا که الله من نفس خود را طاعت و
عبادت نمیکند.

بعد ازین دلایل و بر اینینکه ایضاح نمودم از مسیحی مذکور سوال کردم:
که تو آنکه ادام چیز قائل بر الوهیت عیسی نموده؛ و از چه دانسته که الله یاجزه
الله در عیسی حلول نموده؟

مسیحی جواب داده گفت: — «در حضرت عیسی بعضی غرایی مانند
احیاء اموات، و ابراء آنکه وابرص که چنین اشیاء محض بقدرت الوهیت
بمحصول می‌آید و وجود بود».

پس من نیز چنین مقابله نموده گفتم: — «آیا بسخن را تسلیم و تصدیق
نمیکنید که از عدم دلیل عدم مدلول لازم و واجب نیست؟ اگر تصدیق
نمیکنید در احوال مجرد یک بگوئید عالم در ازل نبود وجود صانع را نیز در ازل
منفی می‌گردانید. و اگر لازم نیامدن عدم مدلول را لزعدم دلیل تسلیم و
تصدیق نماید باید که این سخنان من ابکوش هوش بشنوید:

«مادام که حلول الله را در عیسی تجویز میدهد پس حلول الله را بن و
ساز حیوانات حتی نباتات و جهادات از چه سبب لازم نمیدانید؟

رسیحی گفت: — «در بخار فرق ظاهر و هوید است چونکه حلول الله
در عیسی مظاهر عجائب و غرائب بودن عیسی سنت چنانچه قبل ازین کفتم
آنچنان معجزات از من و تو و سار اشیا ظهور نمیکندتا حکم بر حلول الله
بکنیم لاجرم ازین معلوم است که حلول الله در عیسی وجود دارد، این
و فقوه است.»

بس من کفتم: «که از ینسخن تو چنان معلوم میشود که معنی واجب
نیامدن عدم مدلول را از عدم دلیل هیچ ندانسته.»

«اگر ظهور خوارق یکد در عیسی موجود بود دلیل بر حلول الله در و
باشد. در مابین اعدم ظهور آن دلائل بجهه سبب الله حلول نکند؟ حلول
الله اگر در حالیکه محقق باشد؟ ظهور نکردن دلیل چرا اجاز نباشد؟ پس
از هر جسمیکه خوارق ظهور کند حضرت الله از برای حلول کردن در ان
یک مجبوریتی ندارد.»

«بس از ینسخنان ثابت گردید که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمیآید
لاجرم میبین میگردد که عدم ظهور خوارق در من و تو دلیل بر مانع
حلول الله نتواند گردید. در احوال از برای حلول الله در حیوانات خوب است

٦٣

چون سگ و کرمه و فارم نیاز همیج مانند . پس چنین مذهب و دینیک
مدار و موجب حلول حضرت ذات، قدس حضرت باری تعالی در چنین
اشیای خوبیه گردد آیا ازان مذهب لایعنی تر و هزیان تر مذهبی در دنیا
هست ؟

و آنکه یکوئید احیای اموات نمودن عیسی بجز حلول الله در و دیگر
چیزی نیست ، آیا معجزه خارق العاده وسی را نی بینید که عصارا به
از در تحویل دادکه این از عقل بعیدتر است نسبت به احیای اموات کردن !
زیرا در احیای اموات تغییر نوعی نیست اما در تحویل عصا به از در تغییر نوع
نسبتیست به نوع حیوانی ! مادام که خارقه فوق الحد بشری یعنی تحویل
عصارا به از در نمودن الوهیت و یا بستویت ، و یا حلول الله را در حضرت
وسی ایجاد نکند، و معجزه احیاء اموات بر الوهیت و باحلول، و یا بستویت
حضرت عیسی چه سبب لازم ولا بد باشد ؟

من چون سخن را بدین درجه رسانیدم راه سخن بر مباحث من مسدود
گردیده بسکوت عاجز آنه مقابله نمود .

﴿ انتها ﴾

— ﴿ در شام شریف از سفينة راغب ترجمه شده ﴾ —

سنه ١٣٠٩

﴿ ٦٤ ﴾

﴿ مقاله ۵ ﴾

﴿ فیلسوف مشهور پلوتارق در ﴾

﴿ استکراه از خوردن گوشت حیوانات ﴾

﴿ و ردان از قلم ادیب لیب غیور ﴾

﴿ ضیاباشای مشهور ﴾

(پلوتارق) که از فیلسوفان مشهور و ماهر قطعه اور و پاست در یکی از رسائل حکمیه خویش در خصوص خوردن گوشت حیوانات چنین میگوید: تو از من میتورسی که (فیساغور) چرا از گوشت خوری اجتناب نموده است؛ لکن من نیز بالا مقابله از تو سوال میکنم: که ترا کدام جسارت، و صروت برین واداشته که گوشت ذیروح و ذیحسی را که قبل از یک ساعتی که تواورا بقتل میآوردی در چنوارها میچرید، و از آنکه ها آب مینو شید، و بر سر سبزه های نرم میخوابید، و از بُنی مادران خویش میدوید، صدامی کشید، و میگردید و میآرامید، و مانند تو سفس میور زید بد هن خویش نزدیک نمانی؟ واستخوانها ایش را بدنداشت شکسته اعضایش را در مدهات محوگردانی!

﴿ ٦٥ ﴾

چسان دستی بود که بر حلقوم مخلوق حساسی خنجر بیداد راند؟
چسان چشمی بود که مانند خود یک متنفسی را بر زمین آنداخته قتل و
اعدام آن بیچاره را در نظرش تمحض دهد؟

چسان جگری بود که خون حیوان بی یار و مددگاریز ابر بزد، و اعضا
یش را با قابض ظلم و ستم بی او بزد، سند از بندش را با ساطور جور و جفایز
هم جدا کر داند و آن همه را دیده تحمل ورزد؟ چسان دلی باشد که دست
و بازدن جانکنندن حیوان ذیروحی را دیده و آب نشود؟ چسان نظری
باید که بدین منظرة مدهش لرزش گوشت پارچه بارچه مذبوج بیچاره صبر
و طاقت نماید؟

ای انسانهای ظالم! شمار اینخونه زیختن حیوانات ذیروح کدام چیز اجبار
نمیباشد؟ یکد فعه به اطراف خود نظر آنداخته بینید که طبیعت چقدر نعم
گو ناکون بی پایان، و ارزاق از حد افزون فراوان برای شمار زیخته و
پاشیده است.

ارض را نمیگیرید که شمار اینقدر انمار و جبوبات، و سبزوات میدهد!
شکم های شمار اهر کونه غواص و خوردنی املا مینماید! حیوانات بیچاره
که شما اورا از برای لذت شکم های خود پارچه بارچه میکنید آنها بینید که
از برای خوراک و پوشانک شما شیرها و غنمه و بنیزه های خود شمار اینمعه

کی از
کوید:
نموده
ت، و
 ساعتی
مینو
وید،
دهن
من را

﴿ ٦٦ ﴾

پشم‌ای خود خدمت و اهد امیکند؛ ازین بیچار گان چه بددیده اید که
شکم بروی شهار ابر قتل و اعدام ایشان مرتکب میگرداند؛ حالآنکه
برزق و مال سیر و معمورید، و بخوردن گوشت این خادمان نفس و جان
خویش هیچ حاجت ندارید!

مرا به پیش دلهای سنگین، و جگرهای آهنین شما تعجب می‌آید بر سفره
های خویش شیر و ماست و سائر محلیاً تیک حیوان بیچاره آراخون جگر در
پستان خویش آندوخته است و بعد ازان عرش شهار اهبه و اهد آنوده است
بالحم واستخوان آن بیچاره یکجا میگذارید، و علی الخصوص که انوار و حبو
بات رانیز بران سفره کذاشته اید؟ سباع وحشیه که بگوشت خوردن
حیوانات مألفوند محض بنابر مجبوریت جوع و تبعید کر سنگی برگشتن و
پاره بازه کردن حیوانات دیگر اقدام میورزند. لکن شما از سباع بصدر
جه وحشی تر و خونخوار تریدزیر اشها محض به تبعیت تلذذات ظالمانه خود
تان به اخراج ارواح ارتكاب میورزید.

شما حیوانات گوشت خوار در نده رانیخورید؛ اشتهاشی شهار حیوانات
مونسه که از شما تو حش نکند، و بشما بغیر از منفعت هیچ ضرری نرسانند
صف و باز میگردد.

ای قاتل طبیعت ناشناس! اگر اصرار میکنی برینک طبیعت ترا گوشت

۶۷

خوارساخته و این حیواناتیکه مانند تو صاحب گوشت واستخوان، و مانند او
 لاد تو مالک حس و جان اند محض از برای خوردن تو حاضر و آماده گردا
 نیده تو بیز مانند سبع ساره که مفطور اند بر گوشت خوردن، حیوانات را
 بچنگال پاره پاره گردیده بخور، و بدون کارد و ساطور بساخته و بخه هایت مانند
 خرسان و گرگان بقتل آر، و بدندان گوشتها بشیش را از هم پاره گردیده بدون
 بخن در حالتیکه هنوز زنده و خونش گرم باشد بشکمت فروبر!
 آیا از ینصرورت خوردن گوشت حیوان چرا، و هایت بر میخیزد؟ آیا
 چرا بر گوشت زنده میکه بزرگ دندان هایت در پرش آید جسارت نمیورزی؟
 ای انسان ذی مرحمت! لحم میته یعنی گوشت مرده تراه گرده میآید از
 خوردن آن نفرت میکنی، گوشت خام ترا ناپسند آمده ازان اجتناب
 میورزی تا به آتش رنگ آرت تبدیل ندهی و بروغن و بهارات طعمش را
 تبدیل نکنی بر اکلش جسارت نمیورزی! حالاً نک اگر آکل اللحم یعنی
 گوشت خوار طبیعی میبودی بدینگو نه نمیکردی، پس معلوم گردیده محض
 از برای لذت و خواهش نفس و شکم بروی خویش بر بروج کردن ذی
 ارواح جسارت نمیورزی! انصاف! انصاف! ۰۰۰۰۰
 --- = ﴿§..§﴾ = --

گوشت

- * ردیه ضیاپاشا *

اگر چه و قبیک اینقاله فیلسوفانه بلو تارق خوانده میشود در وحله اولا
 بره های شیر مست و قبیک سر خود در چندار ها و صحراء میگردند و
 بیچرند فردای آن بسر قلا بهای تصابان چون آویزان دیده شود طالعه
 مقاالت مذکور در زیر نظر انسانی آمده انسان از اسر اسراز کوش خوردن
 متنفر و بیز ارمیگرداند ! ولی چون باطراف مسئله تدقیق و تحقیق بعمل
 آریم ظاهر میگردد که اینهمه قبل و قال بجز سقطه فیلسوفانه ، و جربه
 حکیمانه دگر هیچ چیزی نیست . چونکه خواه فیشا غور و خواه قبل ازو
 زرد شیانیک از اکل لحوم اجتناب مینمودند . اجتناب ایشان مبنی برین
 سخن های بلو تارق که کوش خوردن من انسان اغیر طبیعی باشد نیست بلکه
 در مذهب آنان از یک جسدی از الله روح کردن هیچ جائز و مناسب نیست !
 زیر اینفرقه روح هر جسد را جوهر منفرد غیر منقل و بدآنه قائم زعم و
 خلبانیکند و برین اعتقاد دارند که اگر روح از یک جسدی مفارقت کند
 ناچار بخلول دیگر قالبیک و اوافق به استعدادش باشد مجبور است . بطلا نیک
 درین قول ظاهر است محتاج بیان نیست و رداین اقوال باطله را بیز علمای
 اعلام بقر او افقی اجرادشته اند که درینجا از صدد بحث ماخراج است . پس

ما از نجابت مسئله صرف نظر کرده بعضی مطالعاتیک درخصوص گوشت خوردن که من انسار اطبیه و یا خلاف طبیعت است بخاطر قاصر میرسد در دردو مقابله، قاله پلو تارق ایراد و بیان میکنیم، و مطالعات عاجزانه ما نیز سراسر مبنی بر عقولات است چونکه طایفه من بور منقولات را باع نیستند. توییج کنندگان مذهب فیشاغور، مدعی آنند که حیوان را کشتن و گوشت آزا خوردن، غافر طبیعت انسانیست، و خلاصه برها نشان بریند عا آنکه: رقت، و شفقت، و مرحبت، و رعایت حقوق، و شکران نعمت که از صفات مخصوصه انسانیست بدین عمل که غیر طبیعی اوست باطل میگردد. وبسیک مایان مانند سیاع و حشیه حیوانات را به نجفه و چنگال خویش نمید ریم و بعد از آنکه بدست قصاب و آشپز بیفتند و میته از مذبوح تفریق یابد میخوریم لاجرم میگویند که انسان از زمرة حیوانات گوشت خوار نیست و گوشت خوردن فعل طبیعی او اصلاح و قطعاً نباید بود. پس معلوم میشود که این گروه حکما «طبیعت» را غیر از موضع لهوی آن به کیف و مشرب خود شان معنی داده ازان سبب اعتراض مینمایند.

از همه اول از ایشان سوال میشود: که آیا اتصاف انسان بصفات رديمه شهامي گوشید منحصر به اعدام و استهلاک همان ذوي الارواح است که صا حب و شی و حرکت باشند؟ یا آنکه بر اعدام و اهلاک کافه ذوي الارواح؟

دروهمه اوا
لایمکردن
شود، هالمه
مت خوردن
تحقیق بعل
و جزء
واه قبل ازو
ن مبنی برین
د بیست بکه
سب پیشنا
فائم زعم و
فارق کند
و بطلانیک
ر ایز علمی
است پس

آیا کمان میباید که ماعدا از همین اجسام متجر که صاحب دست و با،
و مالک صوت و صدا اندیگر اجسام ذی روح وجود نیست؟
نظر به تحقیقات و تعمیقات فنبه اخیره که متفتنان صاحب اذعان اعصار
اخیره به آلات و کشفیات بدیعه خودشان اجراد اشته اندیبات و بسی
اجسام صلبه ظیک ما آزار جهادی یعنیم هر یک بنابر استعداد خودشان صا
حب روح و قابل ممات بود نشان در نزد دفن ثبت گردیده است.
بس حیواناتی را که به چندر اهاب پیرند، و فرید و فغان شان شنیده
میشود اکل و بلع آزمایگار طبیعت و شکر نعمت و رعایت حقوق شمرده
بر ضد اعتراض میباید آیا از خوردن و تلف کردن گندم و جواری و
ماش و حبوبات سازه که هر یک از ایشان مانند بر و گوسفند و حیوانات
سازه بدون آنکه فریدی زند و فقانی برکشند حیات نامیه مخصوصی
دارند چرا اجتناب غنیماید؟ حال آنکه بدون از آنکه خود تان از هلاکسا
خت و محو کردن آن بیماره های ذی ار واح ساخته دست بردارید مارا
بیز به هلاک ساختن و عدم نمودن آنها تشویق میکند!

آیا گندمهای مایه الحیات مارا که در کشتزارها و بستانهای مانند طلاهای
دست افشار در لمعه پاشیست. ملاحظه نمیکنید که مانند ماوشها و گوسفندان
و حیوانات سازه اولا عبارت از یک نطفه بوده و بعد از آن تولیدیانه اند،

و پس ازان از سن طفو لیت بسن رشد و کمال رسیده اند، و پس ازان بخوا
ش های چون صدف های پر از گوهر حامله کردیده اند، و بعد هادانه های
چون در شهو ار را تولید نموده اند چرا شایان مرحمت و سزاوار رقت نباشد؟
امار گونا کو نیک و الده های عینی درختان بهزار زحمت و خون جگر در
شرف یکسال بسر رسانیده اند بی آنکه بر شاخ و برگ آنها مرحمت و شفقتی
رو دارید، و شکر نعمت و حقوق را رعایتی نمایند چرا لخاک و زیر با یهستان
ربخته اکل و بلع مینهاید! و در انحصار چرا انصاف و مروت، و حقوق و
طیعت را بخاطر نمی آزید؟

اما شهدا اگر بنابر از ذوی الارواح نشمارید و بگوئید که در ترتیب طبائع
اجسام اختلاف هست، و در تعلق روح به اجسام متنوعه مراتب و در
جات نیست، آیا بن تصور شهابادی تحدید قدرت از لیه غمگردد؟ قوه نامیه
که در نباتات موجود است غیر از نوع روح و حیات دگر چیزی هست؟
تصویر خالق حیوانات چون نظر شود: تناسل و توالد ایشان یا بواسطه
تخمی، و یا بطریق ازدواج در میان یک جسمی از بعضی عناصر مرکب
ترکب کرده در انحصار ورش و تربیه میباشد و بعد از آن از سوراخی و یا پستان
خروج یافته بواسطه شیر و یا سبزه و یا گوشت بالتل درینج کسب صورت و
جامت میکنند. پس حالا بر چنین جسمی که اطلاقی حیوان و ذی روح

تموده شود بر نباتات که آن نیز از بیک تخریب و یا یک قسم از دو اجی به عمل می‌آید
 و با بعضی عناصر مرکبۀ مخصوصه در رحم عنصر خاک قرار می‌گیرند و بعد
 ازان با بعضی آلات و مواد نامیه مانند خاک و آب، و هو او انبار تعیش و ز
 مید یافته ظهور و بروز مینمایند؛ و چنانچه در حیوانات قلب اطوار، و تبدل
 احوال وجود است در ایشان نیز حالات طفو لیت و شباب و شیخوخیت
 وجود بوده در جهه بدرجه و پایه پیاپیه اکمال مدت حیات می‌کنند، و چون
 از همان اصلی که مدار حیات شانست منفك کردن چنانچه حیوانات در حال
 قتل بیرون و بجان می‌مانند از ایشان نیز اثر حیات زائل کرده بحال مان
 تحول می‌کنند؛ پس از چه سبب می‌گوئید که ایشان ذیروح نیست؟ در غله
 خانه‌ها، و انبار خانه هایستان ذخایر بر سر هم ریخته می‌که دارید آیا مگر آنها
 بعضی اجسام دسته که بظلم و غضب ارواح شان از اائل نموده اید دگر چیزی
 نیست؟ شما آن حبوبات بچاره را بچه جسارت و کدام حیث و مرحت در
 فی رهزار من سنگ آرد ساخته و شکمهای تاز ابدان می‌برید؟ و چنان
 دیده بیشود که شما از فریدون ناله کو سفندان و بر هار می‌آرند تاز کر
 دیده بر ایشان مرحت می‌کنید ورنه بدقدرت که نباتات را بدستقدر خارقه
 طبیعت و مهارت تکوین فرموده از عدم و هلاک کردن آن بسبب بیصدائی
 هیچ متأثر نمی‌شود!

بس چون چنین است چنانچه در حیوانات قدرت ربانیه اتفاقی نمیکند
 در یکدane سبی و یا انگوری و یا خوش کند می نیز همچنان تقدیر نموده بر
 حیوانات چنان که اظهار ترحم مینماید بر بناهات نیز باید اجر ادارید؛ و از
 جمیع اینهمه نعم کو ناگونیک خالق رحیم و رازق کریم من نوع انساز الحسان
 فرموده شما نفس خود تاز امروم و مکروب داشته اجتناب فرمائید.
 حال ای ایام بر سخن شیر و نوشیدن آن! شما میباید که از نوشیدن شیر
 حیوانات نیز بغايت اجتناب نمایید. چون که ظلم و عداوتیک درینجا معا
 شه افتد و نیز مانند شما انسانیت شعاران و طبیعت شناسان را نمیزید که شیر
 آن بچار کار کر اینشید! اولاً گوسفتند آزرا بجه استحقاق در اشکلهای
 بندید؛ و شیر هاییک طبیعت مخصوص چوچه های ایشان داشته بجه
 سبب غصب مینماید؛ و قیاس نمینماید که اگر شما با ولدو والده ولد خویش
 بدست مخلوق قوی تری از خود گرفتار آئید و شمارا بصور تیکه فرار کر
 دن تان محال باشد در تحت قید و حبس گرفتار آزند، و شیر والده ولد تازرا
 بی آنکه به پسر شما ازان بنشاند همه را دوشیده خود بنشنده آیاهیج
 بر طبع تان گواز امی افتد؟ بس لازم آنست که مانند شما یان مردم حق شناس
 باشیال چنین افعال مغایر طبیعت و مغایر حقوق و صرحت متوجه نگردیده
 چنانچه از خوردن کوشت و حبوب و غله و میوه اجتناب تان لازم آمد از نوشیدن

شیر و سار مخلیبات نیز خود را محروم کذاشته خود را بیک جوع و گرسنگی
دانمی، وابدی گرفتار آرید!

بیا شیم بر سخن پشم و پوشیدن و رکوب ایشان: آیا بکدام طبیعت شنا
سی و کدام شفقت و مرحبت دانی بشمهای ایشان را که کسوه خلقتی ایشانست
بغلم و جور از پیشنهای شان برداشته بر بدن خویش میپوشانید و آن بجا
در گن را برهنه و عرصان میگذارید؟ آیا قیاس نفس نمیکنید که اگر یک ظالم
قوی تری از شما به قوت ظالمانه خویش شمارا در مقابل حر و برد روزگار
بر هنده نماید و لباسهای تازرا از بر تان کشیده خود پوشید بر نفس قان هیچ
پسند نداشته میباشد؟ پس چون چنین است باید که حضرات طبیعت شناسان
چنانچه خود را الزما کولات و مشروبات محروم داشته انداز ملبوسات نیز
مایوس کذاشته جوان و عرصان در بیابان سرگردان گردند تا آنکه حق
طبیعت را بجا آرند!

گاوها ایه او دواب ساره مركوبه را کبر گردنهای شان جوع میندید
وبدهای شان لگاههای آهین انداخته باهای شان را میهیجکوب میگردانند
و در تخت بارهای گران پشت های شان را خدار نموده در صحر اهواز بانها
میدوانید. آیا از برای تغلب واستیلای آن بیچاره گان کدام طبیعت و مرحبت
و مصوت شمار انجویز فرموده؟ آیا خوردن گوشت ایشان را که مغایر

کرسنگی
بیعت شا
بسن انس
آن عبا
یک ظا
روز گر
نان هیج
شناسان
سات بیز
که حن
میندید
فرانید
ویبا آنها
ت و مر
که مغار

طیعت میندارید این اعمال وغایر طبیعت را چرا بر ایشان رو اینهاید؟
حالا مادام که شما خود تائز اعاقل و فاضل ناس بر قم میدهید تیزید که بپیچگو
نه ازین کارها اقدام ورزید.

بس نخوبی بدانید که حضرت حکیم مطلق انسان از جمیع اشیا الشرف و
اکل خلق فرموده است، و جمیع حیوانات، و نباتات و جهاد اترابی
او مسخر و تابع داشته است و حیات اور ابر اکل لحم و نبات وغیره ذالک، و
قوف فرموده، لاجرم انسان نباید که نعمت ورز قیک او حلال و مباح
بر او نموده ازان صرف نظر نماید، و اینکه میگوئید گوشت خوردن انسان را
طبیعی نیست، معلوم میشود که شما (علم حیوانات) را نخوبی نخوانده اید
حالا بشنوید که شمه ازان می شمار آتعر یف تمامیم:

در علم حیوانات ثابت گردیده است که حیوانات (لاحمه) یعنی همان حیوا
ناتیک گوشت خواری می ایشان را طبیعی است در دهن شان چهار دندان
نوك تیز یک بدیگر مقابله موجود است که این دندانها در دهن حیواناتیک
میندید
فرانید
ویبا آنها
ت و مر
که مغار
اکل شان فقط بر تیز نات منحصر باشد ما نند گوسفنده و بزوگا و وخر
گوشت واسب وغیر ذالک موجود نیست، وبالعكس در دهن حیواناتیک از
گوشت تعیش دارند مانند شیر و پلنک و گرگ و گربه و سائره دندانهای مذکور مشاهد و پدیده ارست، حالا یک آئینه بدهست گرفته بدهن خود نظری

سیفگنید که در دهن شما نیز چهار دندان سر تیز یا که بدیگر مقابل در پهلوی
 دندانهای کرشمی تان وجود است ولی چون نوع انسان هم از حم و هم از
 بیات تعیش دارند لاجرم آن چهار دندان شان به تیزی و باریکی دندان
 نهای حیواناتی که تعیش شان منحصر بر گوشت باشد نیست. لا جرم این
 یک بخوبی استدلال میشود که علم حیوانات انساز از نوع حیوانات لاحم
 یعنی حیوانات گوشتخوار محسوب داشته است. پس در عالم حیوانات نیز
 بهره‌هان قویه بدهیه محقق گشت که گوشت خوردن انساز اطیبی باشد، و
 پیش از آنکه او گوشت و سبزه را از هم شناخته تفرقیق نماید خالق برحق و
 رازق مطلق او آلات گوشت میده کرد زاده کرده در دهن او گذاشته است. حالا
 چون این دلیل مبرهن در دهن انسان میخزده ایستاده باشد انسان چنان
 عرض تقلید فیشا غور و یاز ردشت شده یک جهت کائی خافت و طبیعت را
 معطل بگذارد!

و دیگر اینکه چون بقاعده کلیه، و قانون عمومیه کائنات ملاحظه نایم
 در بحال گوشت خوردن ماهیج مغایر طبیعت چیزی بنتظر نمی‌آید بلکه با
 لعکس سراسراز واجبات حکم طبیعت مشاهده میگردد. چونکه قانون
 طبیعت جمیع اشیا را آکل و ما کول هدیگر و اداشته است. اولاً بنا ترا
 بنگریم: نباتات از آبها و حشرات میقر و سقوپیه که در آبها وجود داشت

وسائر مواد دیگر تعیش میکنند؛ بعد ازان گوسفند و بز و آهو و حیوا
نات سائره نباتات را اکل و بلع نموده آنها را این انسانها میخورند و
نهایت الامر حشراتیکی در وجود انسانست از گوشت انسان تعیش میور
زند و الحال اگر در جمیع مکونات دیده شود قاعده کلیه و قانون عمومی
طیعت را می بینم که تعیش وزندگانی یکی را برخوردن و محو کردن
دیگر مو قوف داشته است. پس ما که از جنس حیوان و بالغ خصیص از
حیوانات لاحمه ایم چسان برخلاف طیعت برویم؟

واینکه میگوئید که اگر گوشت خوار، هی ما طبیعی میبود باید که ما حیوا
نارا بدست خود ذبح نموده میخوردیم. حالا آنکه اینحال دلیل بر طبیعی
نمودن گوشت خوار، هی ما نمیکند. زیرا چنانچه در آکثر مألفات ماعادت
بنقام طیعت قایم گردیده این نفرت نیز برای مالازعات عارض شده است.
مثالاً اگر من از زمان صباوت شاگرد قصابی میشندارم که حالا

گوسفند کشتن و هندوانه را شکستن بنظرم مساوی میبود.

و در خصوص تفرقه میته و مذبوح اگر بگوئیم که در بخار امر شارع چنین
است چونکه شما از منهج صراط المستقیم دورافتاده ایدلهمذا به شما چنین
گفته نمیشود لا جرم میگوئیم که این نفرت ما از میته و رغبت ما به مذبوح
نیز از طیعت نی بلکه از عادت مار انسانات کرده و آن یک طیعت ثانی برای

بهلوی
دهم از
ن دندا
م از بن
لاجه
ت نیاز
مد، و
حق و
حالا
چسان
مت را
نمایم
ملکه با
قانون
ناترا
است

ماشده است . و اگر بیک حیوانی را چه مابکشیم و چه خود بمیرد در هر دو
 حال رو حش زایل و گوشت و چربیش بخوردن قابل است . من کمان غیرم
 کا اگر آشیز ما صراغ مرده را در میان بیاز و روغن یک قورمه لذیذی بیزدو
 ما آنرا خورد و فرق بتوانیم کاین ویته است یا مذبوح . یا خود در یک معا
 صره و یا خطی اگر حیوان مرده بسیار از خوردن آن استکراه نمایم .
 پس معلوم شد که این فرق و تمیز ویته و مذبوح مار از عادت نشأت نموده
 نه از طبیعت چونکه هر کاه اسباب باعث عادت از میان برخیزد اصل طبیعت
 بیدان میبر آید .

و اینکه میگوئید اگر گوشت خوری مار اطیبه میبود بایستی که گوشت را
 مانند سباع بن اخنه از هم در آنیده و همچنان خام بیخوردیم . حال به خدا
 لanan میرسد که این یک امر متعن الحصولیست ؟ گویاشها (غراحت عادات اقوام)
 نام کتب و رسائل را مطالعه نموده اید ؟ در دنیا چقدر اقواء بیست که گوشت
 را خام و بدون بخشن میخورند . در طرف های بحر منجمد شمالی همه سر
 دم ما هیان را از بحر صید نموده بدون طبخ اکل مینمایند . حتی من در لندن
 بجسم خود دیده ام که زنی گوشت خام را بر گوشت بخته ترجیح میداد ،
 و چنانچه ما گوشت بخته را بیلان طبیعت و خواهش ولذت بدند اپا کنده
 میخوریم او بیز گوشت خام را همچنان میخورد . و اینکه گوشت را نسان

بناخن مانندسباع ساره از هم ندر دمانع گوشت خوار بودن طبیعی او نیست.
 چونکه خلقت از لی چنانچه دندانها ایش را موافق بگوشت خوردن نکوین
 فرموده ناخن هایش را بوضع و هیئت دیگری خلق نموده، و بعوض ناخن
 کاردوساطور و دیگر آلات جارحه که سبع ازان محروم آنبد ستش داده.
 و اینکه میگوئید انسان حیوانات معصوم اهلیه را بسبب ضعف و کم قدر
 رئی شان میخورند و اگر گوشت خواری شان طبیعی میبود باشد که از
 گوشت حیوانات در نده نیز استکراه نمینمودندی ۰ پس میگوییم که در
 یخصوص من تابع کیف خودم بدما غم هر گوشتیکه موافق باشد و بردم کوا
 را افتدهان گوشت را میخورم ۰ و هم عموم حیوانات گوشت خوار هم دیگر
 خود را نمیخورند زیرا در گوشت حیوان گوشت خوار آنقدر لذت و حلاوت
 موجود نیست ۰ آیا نی بینید که شیر و پنگ و دیگر حیوانات در نده یکدیگر
 خود را نمیخورند بلکه آهو و بزو و گوزن و غیره ذالک را میخورند؟
 یک سخن دیگر شهابی مانده که میگوئید کیم که انسان خلقة گوشت خوار
 گفته شود مادام که انسان بصفت عقل و تمیز سر افراد باشد، وبصفت مرحمت
 و شفاقت از سبع در نده ممتاز باشد نمیز بیند که فعل مکروه ارهاق روح را جائز
 شمارد ۰ بلی ارهاق روح جاندار اگر چه عمل ناسزا او مخالف قاعده انسانیت
 است ولی چون حضرت حکیم طلاق آن ارهاق روح را بر ماحلال داشته

لاجرم هیچ بأسی نیست + اما صد حیف که اجرای این فعل از حضرات
 فیلسوف کان مانیز بر می‌آید + (میر و سقوب) نام یک نوع ذره بینی ایجاد
 شده است + آیا سبزه هایی که پخته کرده میخورید و آبهای را که مینو شید
 یکدفعه بدین آلات دده خواهید بود؟ آیا حیوانات صغیره متذوعه که در
 سبزه ها و آبهای مذکور موجودند و نظر ما از دیدن آنها عاجز است اکل
 و بلع آنها را هاق روح نیست؟ وقتیک سر و بدن تان چرک بشود بحتم میر
 ویدازین قبیل حیواناترا که بصابون تلف مینماید آیا آنها مانند شهاصاحب
 روح و حیات نیستند؟

بس در حالتیک از عدم اجرای این فعل شهانیز عاجز می آید دیگر مرد
 مان اچنین دعوا نیک امکان عقلی و نقلیش غیر مثبت باشد چسان دعون
 مینماید؟ آیا این مقتضای انصافست؟ و دیگر از شهاسوال میشود که شهابین
 احکام را بکدام ترازوی عقل و خرد سنجیده اید که بر صحبت آن یقین نام
 حاصل نموده مارابر را ک آن ر غیب و تشویق مینماید؟ آیا نمی بینید که در
 هر مسئله عقولات نی بلکه در هر خطوطه مسئیات نیز بهزاران سهو و خطا
 بر میخورید؟ از برای عالم بخیال خود یک نظامی مقرر مینماید و یکده باز
 ده کتابیک خواندیدا بنای جنس تاز احقریدیده بنای خود بانی میگذارد
 حالآنکه از وقوع ایک بعد از یکد قیقه بظهور می آید هیچ خبر ندارید!

۸۱

آیا ن چگونه میزان عقل و حکمت است؟ پس معلوم میشود که شهادتین
مسئله و امثال آن بوجдан صحیح هیچ تبعیت نموده مغض از برای آنکه
رأی و قول خود را به انسای جنستان قبول نماید و در میان ایشان خود را
بفرو روعجت ممتاز و سرفراز شدید دگر، مقصداً نیست!

ای گروه حکمایی که بالاغت و مبالغه و نطق و حسن افاده را برهان حق
گهان کرده اید بخوبی بدانید که این عقل و حکمت خیالی شهادت نزد علم محیط
حقیقی و حکمت غیر محدود حضرت آفریدگار عالم نسبت قطره را به بحر
و نسبت ذره را به شمس نیاز نمیگیرد پس ازین اوهام باطله که برای خودتان
مقرر نموده اید در گذشته بر صراط المستقیم قانون الہی کعبارات از حدود
شریعت و مسلک نبوت است سالک شوید تا بشید که طریق نجاتی برای تان
بیداگردد والسلام .

انتها



مران
امجاد
شدید
که در
اکل
م میر
احب
مرد
دون
ماين
ن نام
ه در
خطا
دانز
اربد
يد!

۸۲

— حديث —

— دع ما يربك الى مالا يربك —

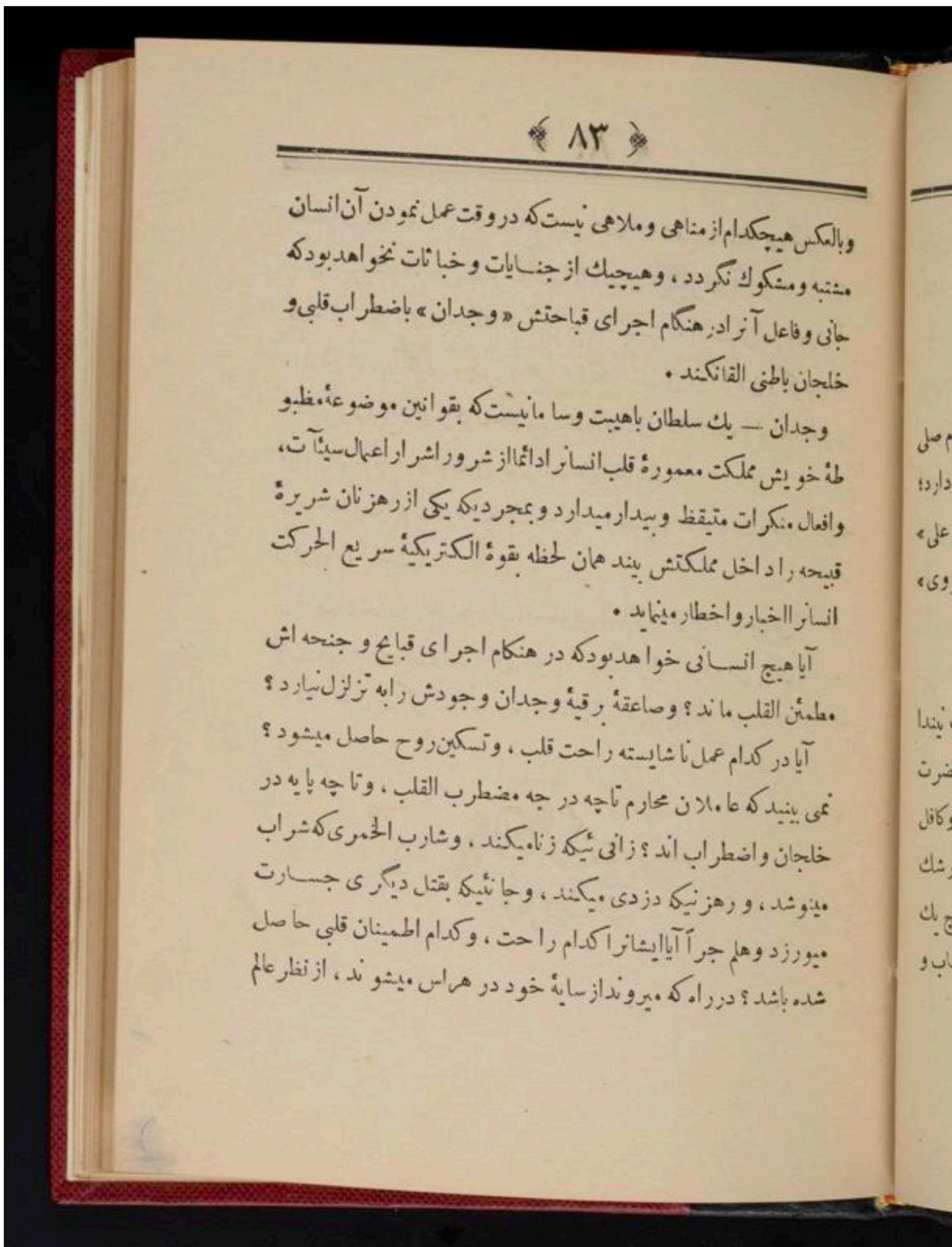
این حدیثیست از احادیث جو اعم الکلم «رسول اکرم و بنی مکرم صلی الله علیه وعلی آله وسلم» که در الفاظ قلیله معاشری کشیری مندرج دارد؛ و روایت است از سبط رسول الله و ریحانه «ابی محمد الحسن» ابن «علی» رضی الله عنہما که عالم عامل و فاضل کامل جناب شیخ «ذکر یا النبوی» درجهٔ حديث خوبیش از (ترمذی) باسناد صحیح فلتموده .
معنی تخت لفظ حديث شریف آنکه :

«ترک کن چیزی را که ترا در شک اندازد بدان چیزی که ترا در شک نیندا زد» پس اگر کسی بر این حفت یاور و عقل و هبر باشد این کلام معجز نظام حضرت سید الانام اور ادر عمل جمیع اعمال حسته، و ترک جمله افعال سینه کافی و کافل می‌آید . زیرا الطاعت جمیع اوامر آسمی نه آنست که مردمسلمان را در شک و ریب اندازد، و قلب انسان در اجرای عمل آن مجرب نماید، و هیچ یک از فضایل مقدسه عالیه، و مدارج مبارکه معالیه نباشد که در اکتساب و اعتدالی آن قوای انسانی را رعشه عادگردد .

و بالعکس هیچ کدام از مذاهی و ملاهی نیست که در وقت عمل نمودن آن انسان
مشتبه و مشکوک نگردد، و هیچیک از جنبات و خبات نخواهد بود که
جانی و فاعل آزاد رهنگام اجرای قباحتش «وجدان» با ضطراب قلبی و
خلجان باطنی القانکند ۰

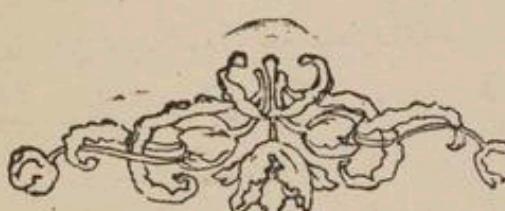
وجدان — یک سلطان باهیت و سما مایست که بقوایین موضوعه، غلبو
م صلی
دارد؛
علی،
روی،
طه خویش مملکت معموره قلب انسان را داده از شر و اشرار اعمال سیناثت،
و افعال، نکرات متیقظ و بیدار میدارد و بمجردیکی از رهزنان شریره
قییحه را داخل مملکتش بیند همان لحظه بقوه الکتریکیه سریع الحركت
انسان الخبر و اخطار، بیناید ۰

آیا هیچ انسانی خواهد بود که در هنگام اجرای قبایع و جنجه اش
علمیش القلب ماند؟ و صاعقه بر قیه وجدان وجودش را به تزلزل نیارد؟
آنکه بیندا
ضرت
و کافل
رشک
چ بک
باب و
آیا در کدام عمل ناشایسته راحت قلب، و تسکین روح حاصل میشود؟
نمی بینید که عالم محرام تاچه در جهه مضطرب القلب، و تاچه پایه در
خلجان و اضطراب آند؟ زانی سیک زنایمکند، و شارب الخمری که شراب
مینوشد، و رهزنیک درزدی میکند، و جانئیک بقتل دیگری جسارت
میورزد و هم جرا آیا ایشان را کدام راحت، و کدام اطمینان قلبی حاصل
شده باشد؟ در راه که میروند از سایه خود در هر اس میشوند، از نظر عالم



محجوب میانند، از یسم اطلاع ناس بزمیات شدیده مبتلا می آیند و اینا
صل هیچیک قباحتی تصور نمیشود که انسان بر اجرای آن از اشواش نکر
که خالی ماند و هیچیک از فعل حسنہ نیست که انسان در اعمال آن
مطمئن القلب نگردد، پس در هر عملیکه انسان در کردن و نکردن آن
مشتبه گردد باید که بر قول حضرت مخبر صادق عمل نموده آزربایجانیزی
مبادله کند که در وشك و ریب زامد خلی نباشد.

«حضرت ابونا آدم» علیه السلام اول وصیتیکه مر «شیعیت» علیه السلام
را فرموده اینست:

«ای شیعیت در هر کاریک دلت اضطراب کندز و داز ان رجعت کن تا آنکه
این باشی و زیر ادر وقت اکل شجره دلم اضطراب نمود و من بدآن التفات
نمودم تابدین بلا کرفتار آدم» 

نصلحی که حضرت علی کرم الله وجهه مرس  —
امام حسن رضی الله عنه را فرموده‌اند  —

نور عین علی انسان درین ایت لخانه بی تبات از مصادفات شدائد هیچگاه
مصور و مأمون نیست، واژه صائبات امتحان در هیچ زمان فارغ نی 
اما ص دان خدامقابلة صدمة  با دیار ابصیر واستقامت کنند، واژه اضطراب
برکنایر باشند، و تسليم و رضار اشعار خود سازند 
بس تو نیز از انفرقة ، باید که مقابله سهیم آفتاب انجوشن صبر و شبات نمائی.
صبر جمل بر حسن عاقبت دلیل است؛ اگر از زمرة صابر ان باشی نتیجه
حالت مسبر تحشی بالت گردد 

غضوب مشوک غصب جالب تعب است، حالم باش که حلم حکیمانه صدیق
شفیقی است که انسان ابرراه خیر سوق میکند 
با کسایی که داخل دائرة خلقت باشد عهد دوستی  یکدیگر قلب او اسنان آرا
رعایت کن که مسلک ارباب و فاینست 

هر نعمت منع حقیق که نائل شوی شکر آزما میکن که خداوند مجید
نعمت را منع میکند ، اگر خواهی که از نعم نامتناهی الهی بره و رشوى

﴿ ۸۶ ﴾

شاکر باش .

ای فرزند من ! در جات فضایل بشر یه بسیار است انسان که خود را
بهر یک از اندر جات اصعاد نماید قیمت حقیقت او عبارت از همان فضیل
می‌ماند . پس چون قضیه چنین است شهباز هفت را بلند بر وا زدار جهد
می‌کن تا به اعلی درجه مراتب انسانی صعود نمایی .

طالب رزق حلال شو که جناب رازق مطلق در رزقت توسع نماید ،
در دنیای دون برای هیچ چیزی آبرویت را می‌ز که حیات احرار بدان
قائمه است . اگر در حق خویش از کسی احسان و از انسانی مشاهده کنی
تو نیاز جهد نمی‌کن تا اور ابلطف منون نمائی زیر اجزای احسان احسان است .
حقوق ولدین را محافظه کن تا مسعود دارین شوی با همسایگان و اقارب و معا
ونت و مددگاری را از دست منه . منت کش عطا یای ادائی می‌باش که از دون
هنان بجز منت و خسران دیگر چیزی عیان نمی‌شود . والسلام

﴿ خالد بن عبد الله قشیری رحمتہ الله علیہ هنگامی که در واسطه ﴾

—*} تشریف داشتند این نطق را ایراد فرموده اند *}—

ای ناس ! به استحصال مکارم افتخار ; و با کتساب غنایم فضایل مساععت

وصرف اقتدار نمایید . بجود و مکرمت مر خود تاز الازهر طرف است جلا ب
 'منونیت ، واستحصال شکر و محمد نمایید ، در تاخیر امور و مصالح تان از
 دوچار شدن سندامت مجائب ورزید .
 احسان تاز اقبال از احسان کردن بسان مکنید . اگر از روی اتحاد و
 تصنیع چیزی را داشته باشید قبل از اتمام واکال آن کسیر اخبار نهید .
 کسیر اکه تلطیف و انعام فرمائید اگرچه آن شخص در تشرک و امتنان
 قصور نماید مجازات آن بجناب حق عائد است زنها از لطف و عنایات امتناع
 ننماید و بشکر گزاردن او نظر مکنید که شیوه کریمان اینست . زیرا جناب
 پروردگار کریم احسان نمایید که در حق شما ابدال میفرماید از عهده تشرک
 عشر عشیر آن برآمدن محال است با وجود آن لطف و عنایات بیغایت
 خویش را لزمه باز نمیدارد ؛ و چون شمارا موفق بر احسان نماید و احسان
 دیده را محروم از شکران این مجاز اینست که در حال اجرافرمود یعنی ترا
 فاعل فعل نیکی و اوراعامل عمل شنیع نمود . و این را نیز باید دانست که
 حضرت واهب العطا یاجل وعلى ثروت و نعمتی که من ترا احسان نموده
 نمره و نتیجه نیک آن هاست که هوین حوايج ارباب فقر و احتیاج را بدان
 نمائی پس لازم آنست که خودت را لزین نمره و نتیجه حسنة ثروت و ت محروم
 نگذاري .

• قابیل نعم نامتناهی الهی کدر و مال اظاهر مکنید تا آن نعمت تحول نکند.
 احسان ، و خوبی خوش چنان زیبا و دل را باز ینتی است که اگر کسی صورت
 خود را بدان بیاراید هر یمندۀ برو و الله و حیران گردد و همه عالم مفتون و
 مجاوب او گردد و هر کس برؤیت آن تصویر دلنشیں سرور و حبور یاد.
 بخل و بدآخلاقی چنان مذموم و مقبوح هیکلی است که اگر در پیکر انسانی
 آرا نفشن نمایند از عبودت و کراحت آن هر کس نفرت و مجانبته ورزد و
 اگر خود انسان آن صورت کریمه را مشاهده نماید البته بخوف و فرار مجبور
 گردد . پس چون چنین است جهد کنید که لوحۀ شریف مذیف نفس ناطقه
 را که از غایت صفائی ذاتی واستعداد جبلی نقش پذیر هر گونه نقوش است به
 الوات صفات ذمیمه غبار آلو دنشود .

جو امداد و سخنی ترین خلق آنست که حاجت محتاجین را قبل از نیاز و
 استدعا و انجاید . اصفح و سمیح ترین خلق آنست که در حالت قدرت اخذ
 آنقدر مسامحه و مسامله را پیش گیرد . او صل و احسن ناس آنست که اگر جفا و
 بیضد با احسان مبادله نماید .

کلام خالی از ریای من عبارت از همین چند نصیحت برادرانه است که
 گفتم باقی برای خود و شما از جذاب عین حقیق استغفار و استظهار مطلبم:
 والسلام . انتها

— جمل حکمیه —

یکی از معتبران صاحب جاه در نزد حکیمی رفت . حکیم بنابر بعضی مشا
غل مخصوصه که داشت بر عایت لازمه آن شخص چنانچه شاید و باید پرداخت .
این مامله حکیم بکسر و نخوت جلائی شخص مذکور موافق نیامده از راه
نهدید و تعزیر بر آمده و حکیم را مخاطب نموده گفت :
-- آیا من امیشناستم ؟

حکیم نیز بجوایش چنین مقابله نموده گفت :

— بلى ذات عالی شمارا بخوبی میشناسم ؛ اول اصل و اساس سرکار عبا
رت از یک قطره آب بسیار مردار است ؛ آخر کارت نیز عبارت از لاشه
جیوه و بیکار است . پس بدین اول و آخر چسان جسارت بر فخر و
غرور مینهاید ؟

بس اگر کسی را جسم بصیرت بر نفس خویش باز باشد و حقیقت حالت
را بشناسد نباید که بر همنوع خویش تکبر و تعظیم فروشد .
از حضرت مرتضوی که مدینه علم را بایست، و باب او من طالبان یقین
راما ب منقول است که فرموده اند :

الله تبارک و تعالی ملک را عقل داد بی غصب و شهوت، و حیوانات را شهوت
و غصب داد بی عقل ، و انسان را هم عقل داد و هم شهوت و غصب . پس

﴿ ۹۰ ﴾

انسان اگر شهوت و غضب را مطیع و منقاد عقل گرداند رتبه او از ملک بر
ترواعلی باشد زیرا ملک امن احمدی در کمال نیست بلکه اختیاری در آن نه؛ و
انسان با وجود مزموم احمد بسی واجتهاد بدین صفت به فائز شده، و اگر بالعكس
عقل را مغلوب شهوت و غضب سازد خود را از مراتب بهایم نیز فروزاندا
زد، زیرا بهایم بسیار فقدان عقل در نقصان معدور است.

قطعه

آدمی زاده طرفه معیجو نیست گز فرشته سر شته و ز حیوان
گر کند میل این شود کم ازین و رکند میل آن شود به ازان

— فقره —

حضرت شیخ شبی رحمه اللہ الولی برای یکی از منسوبان خویش، از
اغنیای زمان خویش چیزی دنیوی طلبیدند. او در جواب گفت از
مولایت طلب کن؛ شیخ فرمود دنیا چیزی است حقیر و تو نیاز حقیر پس حقیر
را از حقیر طلب باید نمود، از مولایم بجز اود گر چیزی نیطلبم.

— فقره —

حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ فرموده اند: که با پنج صفت
کسان اختلاط و محبت اصلاح ای ای نیست. اول کذاب خانه خراب؛ دوم
اچق خیره سر؛ سوم بخیل موجب التذلیل، چهارم بد خوی باره دل،
پنجم فاشق بمحاصل.

﴿ ٩١ ﴾

— فقره —

حکم اهل کرم را بدرخت باردار؛ و بخیلان را به زم که سار تشبیه نموده آن ده.

— فقره —

حضرت علی کرم الله و جهه ظالم را به سه علامت تفریق نموده: بر زیر
دست خویش غلبه و خودنمایی نمودن؛ بر ماقوق خویش بخیله و مفسد
بر آمدن؛ وباله ظلم معین و مظاہر گردیدن •

— فقره —

امون الرشید که از اجله خلفای عباسیه است میگوید: که اخوان بر سه
گونه آند — بعضی چون غذاست که از ایشان استفاده ممکن نیست: و بعضی
چون دوا که وقتی احتیاج بدان میافتد. و بعضی چون سم که از واجتناب
لازم است •

— فقره —

حضرت یوسف علی بنینا و علیه السلام محبیک در انجداد اخی بودند بر باب
آن ان کلات را نوشته بودند •

«،نمازل البلوا؛ قبور الاحیا؛ شهادة الاعداء؛ تجربة الاصدقاء.»
ابن عباس رضی الله عنه فرموده: مومن راعلم خلیل • عقل دلیل • حلم
وزیر، عمل فائد؛ رفق والد؛ لین برادر، صبرا، بیر لشکر است •

شخصر بادیانت

در یزهفت که عبارت از بخشنبه ۲۰ ماه جمادی الآخرین ۱۳۰۶ باشد در
جريدة (سوریه) که در نفس (شام بلغت ترکی طبع و نشری گردید سخن
عجایی ملاحظه نمود که نسبت باهل این زمان خیلی غرابت دارد.
جريدة مذکور میگوید: یکی از مهاجرین (بازارچق) که حالا در شام
ساقن و متمکن است و به اسم (عبدالله) مو سوم و عمرش تخمیناً بیست و
پنج باشد روز بخشنبه جمادی الآخر بحضور (قوماندان زاندرمه) ولا
یت سوریه سعادت‌آب (فویزی پاشا) آمده عرض نمود که مدت مددیست که
بسیب ماده، بهمی قلبم در اضطراب و از گرانی آن وجودم در تابوت
وماده که من ادر تشویش دارد آنست: که در تاریخ ۱۲۹۴ یعنی قبل ازو
قوع محاربه رویه بادولت علیه در مملکت ماسقط و غالای عظیمی ظهور نمود
که اکثر ناس بطلب نان کنند وین دست از جان شیرین بشستند پس با بر
مقتضای شفقت و مرحمتی که در نهاد این دولت باعظمت موضوع است من فقط
زدگان بیچاره را ذخیره و نفقه توزیع نمودند ازان جمله من فقیر الحال را این
مقدار هشت کیله جواری که در انوقت هر دانه اش معادل بجواهر بودنی
بلکه جوهر بی بهای حیات بجوار آن جواری از خواری مرگ بیزاری
محی جست اعطافر نمودند، بعد پس از مدت قلیلی می‌دار به روس در انخدود

حدوث نموده مجبوریت ترک وطن مار احاصل گردید و چون در نجای بعضی
امثال واقر ائم ساکن بودند من نیز هجرت نموده بدان پیوستم و ازان زمان
تابدین آوان تادیه آن هشت کیله جواری که حق بیت المال مسلمین است مرا
دامنگیر خیال و عجز حال مانع آملم می بود تا آنکه بعد از چندی بخدمت
پاسه ای تعین گردیدم و مقابلاً با ن خدمت معاشی که میگرفتم سدر مق او لا
دو عیال را نموده و باقی آنرا جمع می نمودم تا آنکه ذخیره که در یقین داشتم
نموده ام امر وزبند و عدد لیره بالغ گردیده است و چون مبلغ مذکور کفایت
دینی را که از بیت المال مسلمین برداشته ام میگرد و همیشه بسبب آن ضطراب
میبودم لاجرم بحضور شما آوردم حالار جامی یکنهم که وجه مذبور را ز من
ستانیده کاغذ و صول آنرا بدینه تحقق بیت المال مسلمین از من ساقط گردد
جناب باشای مشار الیه از سخن آن شخص ستوده اطوار راست کردار
خیلی تلطیف و نوازش فرموده بمحاسبان دفتر واردات امر نمود تا مبلغ
مذکور را از وضبط و یامش و حات لازمه آن در دفتر قید واد خال نمایند

انتهای

«ترجمه احوال حضرت امام اعظم صاحب رضی الله عنہ»

(حضرت امام اعظم رضی الله تعالیٰ عنہ) اول امام بیست از چهار اما
میک از برای مسلمانان اهل سنت و جماعت چهار مذهب کشاده اند . اول
چیزی که از ترجمه احوال شریف حضرت امام در قید تحریر آریم آنسک
این دتبه رفیعه او لیست مژدهات عالی ایشان را من کل الوجوه مسلم گردیده زیرا
چن شجاع من حیث الوقت والزمان نقدم ورزیده اند ، همچنان من جنبه
فضائل و کالات صوری و معنوی نیز بر دیگر ائمه مجتهدین تفوق داشته اند .
حضرت امام آنقدر ذکر ، آنقدر حق شناس ، آنقدر متدين ، آنقدر
صاحب حسن خلق ، و مالک زهد و تقوی بودند که تنها در میان ائمه اربعه
نی بلکه در میان عموم ناس نادر الامثال و مشار بالبنان بوده اند . بناءً علی
ذالک به عنوان ععلمت نشان (اعظم) بوجه احق ظهر گردیده اند .
بعد از مژدهات شریف حضرت ایشان ائمه مجتهده هلاکه هر یک فضائل و کا
لات حضرت ایشان اسلام و تصدیق نموده ، در بعضی مسائل مشکله فتوها
و رایهای حضرت امام را نیز مأخذ اجتهاد خود اتخاذ می نمودند .
در خصوص نسب شریف حضرت صاحب مذهب مالک امام هام رضی الله تعالیٰ
عنہ در میان ورخین تایکد رجه اختلاف واقع شده است . (جناب امام

خزائی) رحمت الله عليه در (جامع الاصول) نام اثر مبارک خویش چنین
ایضاح کرده اند: که (نعمان ابن ثابت ابن زوطی ابن ماده کابلی) و ماه رأیز
از اهالی شهر کابل که مقرر حکومت امارت افغانستان است تحریر نموده اند
وبنده در (جامع التواریخ) نام کتاب نیز همچنین مسطور یافتم . اما (ابو
مطیع بانی) که از مترجمین احوال شاهیر است نسب شریف شائز الاصصار
نیک هنجار رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تعین فرموده بدین صورت تسطیع
داشته است: (نعمان ابن ثابت ابن زوطی ابن حمی ابن راشد الانصاری) وبعضی
از مترجمین احوال نیز (نعمان ابن ثابت ابن طاء وس ابن هرمن) قید و
تحrir کرده اند . و هر منز ایز از ملوک بنی شیبان روایت داده اند . اما
در نزد ماقبوليترین روایات روایت مخدوم نجابت موسم شان (حماد)
است که مشار اليه پدر عالیقدر شائز (نعمان ابن ثابت ابن مرزبان) کنیه
نموده و مرسی باز ایز از ابنای فارس روایت فرموده اند . و «مطلع العلوم»
نام کتاب نسب شریف شائز انسو شیروان میرساند . خلاصه کلام آنکه این
یک متفق عليه است که تنها حضرت امام فی باک پدر بزرگوار شان نیز بر دین
مبین اسلام تولد یافته است .

اسم شریف شان (نعمان) کنیه مبارک شان (ابو حنیفه) لقب جلیل
شان حضرت [امام اعظم] است . در سنّه ٨٠ هجری ولا دت شان وقوع

یافته که از بُنْسَبِ به دیدار چهار نفر از اصحاب کرام حضرت فخر کاشان
علیه افضل الصلوٰة والتّحیٰت مشرف شده اند . لاجرم بعنوان تابعین
بِنْزَمَعْنُونَ گردیده اند . که بغیر از حضرت امام مالک رضی الله عنہ دیگر
از آن‌هه مجتهدین بـدیدار حضرات اصحاب نرسیده اند .

حضرت امام بـجز خواندن ونوشتن استادیه را که از معلم تعلم نموده اند
باقی هیج از برای تحصیل علوم از هیچیک معلمی درس گرفتن شان علوم
تیست . زیرا زمان حضرت امام بـز مانی مصادف شده است که عمر هـ
هنوز از فتوح شنی هیج بـهره نداشتند . حتی صرف و نحو و منطق و معا
نی لسان عربی نیز بعد از آن تأسیس شده است . و اما اصول فقهیه در انوقت
منحصر بر آیات یافتات قرآن عظیم ، و احادیث منیفة حضرت رسول
کریم علیه افضل الصلوٰة والتّحیٰت مقدس بوده است که هر کس بقدر عقل خود
شان ازان دومنع مقدس استخراج شرایع نموده بر آن اصول حرکتی
نمودند . ولیکن چون استخراج منهج مستقیم از آن منابع با تکریم مردم
کسر امیس نمیشد لاجرم حضرت حکیم علی الاطلاق جل سبحانه بـمحکمت
بالغه خویش حضرت امام هام عالمقام را چنان استعداد جملی ، و قابلیت
فعلی احسان فرموده که علوم اسلامیه . و شریعت غرایی محمدیه را بر چنین
اساس محکم و هدیت منتظری تأسیس نموده که طریقت و مسلک مو ضوعه

منتظمه شان تامادام القیامه این امت ناجیه را منهج مستقیم ، و حبل المتنین
بس قویی است . پس بددگاری این استعداد فطری ، و معاونت قوه لسان
عربی که مرایشان را احسان شده بود در وقیکه هنوز صغیر السن بودند
بخل چنان مسائل غامضه مشکله که بزرگان از حل آن عاجز آمدی ووفق
بیشند .

قضیه اساسیه اجماع که اساس آزا خلفای راشدین رضوان الله تعالى
علیهم اجمعین نهاده بودند ، در فکر سامی حضرت امام هنوز از ایام جوانی
مقبول و جاگیر شده بود که محسنات آزا بارها بردم بیان و اتیان داده اند .
وچون حضرت معاویه رضی الله عنہ این اس اساسیه قواعد اسلامیه را
تبديل داده در شام از نوع تسلط حکومتی تشکیل داده بودند این قضیه
همیشه بر آئینه افکار عالیه روشن نظر میرشان غبار کدورت فوق العادة میبوده .
وعلى الحصوص که زمان شریف شان در آخر دور حکومت امویه تصادف
نموده سوء اداره و اسرافات بالنهایه خلفای شام دائماً وجب تأسف و تکرر
خطره بارگشان میبوده . و چون حضرت امام از یکاره ذکای مجسم
خلق گردیده بودند جمیع مردم او امر و افکار ایشان را از دل و جان تسليم
و تصدیق نموده بیرون سلک مستقیم و وابسته منهج قویم شان می شدند .
تا آنک حکومت امویه بنظر سوء قصدی بطرف امام دیده حضرت امام

نیز بالمجوّر به از کوفه بطر فهای مکه مکروه و مدینه منوره چندی کناره
کشیده سالهای درازی بدانظر فهابسر اوردند.

و چون انقراض دولت امویه و اعلان خلافت عباسیه و قوع یافت در
حالیک سن مبارک شان از بخواه تجاوز نموده بود باز بکوفه عودت نموده با
تجارت خویش مشغول گردیده اند.

بلي سرمذهب ما حضرت امام اعظم از ارباب تجارت بوده اندوان تجا
دت ایشان مبني بر جمع مال و اندوختن ز رو ديناري بلکه از برای دفع احتجاج
و نفقة اهل وعيال بود. زيرا اگر مقصد شان جمع و ذخیره مال و مصال
ميپودي پاروان و طرفدار آن مذهب صحیحه شان كدر انقدر مدت از هزار
ها گذشته بود ذات مبارک ايشان را اماندگو هر نايابي در محفظه هاي جان
خود هانگه داشته از سرومالي خود شان هيج چيزی از ایشان در یعنی عicker
دنده. ولی آن ذات عالي صفات خدمت حل مشکلات را در اجتماع دين محمدی
بر خود لازم گرفته از معاونت نقيمه خلق نی بلکه از حرمت و تعظيم زياده
حق نيز در آزار و يزار ميپودند.

اخذ و عطای حضرت مشار عليه عبارت از برازی بوده است که سرمایه
صنعت شان را نيز ورخین چهار هزار درهم انقره روایت ميدهندي پس از بن
چهار هزار درهم انقره هر قدر تمنع که حاصل ميشدا ولا آنقدر ماليک داره

متصر فانه بیتیه شان را کفایت میکرد جدا اکرده مابقی آن را بر فقر او محتاجین
صرف می نمودند .

از سخنان مبارک حضرت امام که در خصوص حسن اداره و تصرف
قاعده بزرگی اتخاذ میشود یکی این سخن است که میفرمودند :
« این چهار هز اردر هم که سرمایه منست اگر چه میدانم که آدم ذیحر ص
و آزیر اینز افغان میتواند . ولی چون این محقق است که اگر سرمایه کم و ناقص
باشد صنعت و تجارت به ادناض روزیانی بر هم خورد ها ز قوت و عمل بر می
افتد . بناءً علیه در عالم اخذ و عطا قاعده احتیاط را مرعید اشتهای سقدر مبلغ
راجح بور آسر مایه اتخاذ کرده ام »

در خصوص امورات تجارتی خودشان که بر قاعده شریعت مطابق و از
شایله حرام بری و خالی باشد درجه نهایت احتیاط میفرمودند . حقی
بعضی مؤرخین در خصوص دقت فوق العاده حضرت مشارالیه ایندو حکا
یت را بیان نموده میکوینند :

وقتی حضرت امام بعضی امتعه از کوفه بدبادریگر از برای تجارت میفر
ستانده . مگر در میان امتعه مذکور یک توب متعاری نقصان دار و عیبی موجود
بود که حضرت امام عیب و نقض توب مذکور را بکرات و مرات منافق
و حامل امتعه مذبور را نموده و تاکیدات موکد در باب آنکه (هر گاه این توب

۱۰۰

رامیفروختی ضرور بصدق ضرور باید که عیب و نقصان آزار ایه مشتری بسنا
 شی) فرموده بودند . والحاصل آن شخص امتعه مذکور را برداشته بدلیار
 یکار قلنسی بود برفت . و در انجمات اعشر اخوب وجهی فروخته و نفع
 خوبی برداشته عودت نمود . و منافقی را که ازان حاصل نموده بود بر
 حضرت امام عمر ضنه نمود . مگر شخص مذکور در هنگام بیع و شر آن
 توب عبیدار را نیز در ذیل تو بهای بی عیب فروخته بوده است . و چون
 حضرت امام این معنی را در یاقنتدها لحظه جمیع منافقینک ازین تجارت حاصل
 شده بود بر فقر او و مساکن و جوار و محتاجین تقسیم و قریب نموده جهه
 از ازادر اصل سرمایه خودشان داخل ننموده اند .)

وایز را نیز حکایه میکنند که : (روزی حضرت امام از برای مطالبه دینی
 که بر ذمه شخصی داشتند در حالتیکه هوابنهاست گرسی بود بدرخانه مدیون
 رفته دق الباب نمودند . و تبار امدن آن شخص از زیر سایه دیوارش خود
 را کشیده به آذتاب ایستادند . کسی گفت یا امام چرا در زیر سایه نمی ایستی
 گفت این سایه از دیوار مدیونست آگر من در پناه آن بایسم میترسم که مبا
 دا حکم ربارا بگیرد .]

عموم ناس که حضرت امام را پیشو او مقندا اتخاذ کرده بودند فرط ذکا
 و حسن اخلاق ، وزهد و تقوای شان باعث شده بود . که در خصوص

ذکا و فطانت شان اینجا کایه را آکن و مورخین روایت نموده میگویند:
 روزی یکی در نزد امام آمد و گفت که: فلان شخص شر عاً و اجب
 القتل یک آدمیست . چونکه او میگوید من جنت را نمیخواهم ، از دوزخ
 هم نمیترسم . لحم و یه را بکمال لذت تناول میکنم ، نماز بیکوع و بی سجود
 می کذارم . بر جیز یک ندیده باشم کوهی میدهم ، چیز حق را دوست
 ندارم ، فساد و فتنه را بغايت دوست میدارم . بالنهمه افعاً یک دارم ابو
 حبشه صرا و اجب القتل هم نمیشمارد .
 کسانیکه بحضور امام نشسته بودند از شنیدن این کلمات همه کی بیک زبان
 گفتهند: کا اگر بر قتل چندین شخص خبیث که همه اقوالش مخالف شرعاً است
 قوادده نشود دیگر از اهیج عربی حاصل نخواهد شد .
 پس حضرت امام تبسی فرموده گفتهند . — مقصود آن شخص از یکی
 میگوید — من جنت را نمیخواهم آنست که من جنت را نمیخواهم بلکه الله
 را میخواهم و از یکی میگوید — از جهنم نمیترسم یعنی از حضرت بار تعالی
 میترسم . اکل میته اگر چه حرام باشد لکن من ماهر ام بخورم . بیکوع
 و بی سجود نماز جنائز را میگذارم . ذات بالک بر وردگار را اگر چه ندیده ام
 لکن بر هستی او شهادت میدهم . صرکی اگر چه حق است من دوست ندارم .
 مال و اولاد اگر چه فتنه اند ولی دوست میدارم . حالاً کسیکه بر چندین دعوا

باشد ابوحنیفه البته اور او اجب القتل نمیداند. حضار از ینهمه ذکا و فطانت
 حضرت امام اعظم ارجاع تعبیج نموده بسته بسته و سئی مبارکش مسارت و رزیدند.
 اجتهادات و فتاوی که حضرت امام مشارالیه در امور و نواهی دین میین
 به تبعیت فرقان کریم و سنت سید المرسلین بنانهاده اند آنقدر محکم و مبنی و
 بر جنان اساس مضبوط و رصینگذ اشته اند که در بنیان آن هیچ خلل و
 تزلزل راه نمیباید. حتی از منایت احکام حضرت مشارالیه که همه بر راه حق
 و صواب است چنین حکایه میکنند که :

وقتی در کوفه دعوی مصدقابی در نزد حضرت امام من افده شده ولی
 بمناسبت نبودن شاهدین عدل دعوی قصاب احضرت امام زدگرد بودند
 اگرچه ظن اقوی و بر هان بر ملا نیز بسته مصدقاب وجود بود. (چونکه
 در مذهب حنفی بدون شاهدین عدل به ظن اقوی مدعای اثبات نمیشود)
 لاجرم مصدقاب ازین باعث دلایل حضرت امام اعتراض، و از چنین
 حکم ایشان همیشه در اشتکا میبوده. تا آنکه روزی قصاب مذکور گوسفند
 پراکنده و در حالیکه هنوز کارد خون آلوده بسته داشته است اور اقضای
 حاجتی پیش آمده لاجرم چنانچه عادت قصابان است کارد را بزیر دندان گرفته
 داخل خرابه از قریب انجا گردیده است. و چون هنوز صبح وقت ناریکی
 بود در خرابه مذکور چیزی ندیده بعد از رفع قضای حاجت پس برآمده

است . بر امدن او با عسان شبگردی که در انجو از در گردش بوده اند تصا
دف نموده است عسان چون این هیئت خون آود کارد و دست قصابر را
دیده اند بشبهه در افتاده داخل خرابه گردیده اند . در انجا شخصی را
میابند که تازه سرش را بریده و تنفس در رخاک و خون آغشته افتاده است .
مگر قبل از آنکه قصاب داخل خرابه گرد بعضی از زدنان بیمه آن بچاره
راد را نجات داده و بی کار خود گرفته اند . حالا بفرمائید ! وقتیکه عسان
بخالت را بینند و اورا بجهنی هیبت در انجا بینند آیا چگونه میشود که غیر
از بر دیگری کمان برند ؟ لا جرم بنا برین ظن اقوی قصاب بچاره را در
زندان کرده دعوا را بر حضرت امام عرض مینمایند . اما حضرت امام علی
سبت نبودن شاهد قصابر اقاتل وجانی نه پسداشته امر به تحری و تفکیش
قاتل میکنند . والحاصل عسان بعد از مدتی قاتل را بچنگ آورده قصاب
بچاره از زیر تیغ ناحق خلاص میباید . پس ازان قصاب مذکور منیت
احکام حضرت امام را دانسته اعتذار و استغفار طلبیده است .)

بعضی کسان در حق امام میگفتند که او بر قیاس فتو امیده دیده بمناسبت
روزی در اثنای راه ملازمت (امام موسی کاظم) رضی الله عنه مشرف
گشته حضرت مشارالیه جناب امام اخاطب نموده فرمودند که : (شنیده
ام تو آیات الامی و احادیث جدمار آگذشتہ عمل بر قیاس و اجتہاد خودت

مینهانی) او گفت: — یا مام چندسوالی دارم جواب آنرا بفرما: اولاً آنکه
— بول پلیدتر است یا نه؟ فرمود بول. گفت اگر قول من بر قیاس بودی
پس بر هر بول غسل میگفتم. دوم آنکه — مسدض عیف است یا زن افر
مودزن. گفت — اگر قول من بر قیاس بودی مسدایک حصه و زنا
دو حصه تجویز کردی. سوم آنکه — نمازها ضلایل است یا روزه؟ گفت
— نماز گفت: اگر قول من بر قیاس بودی حائض را گفتی که نماز را
قضابگذارد. پس امام در حق ایشان تحسین و دعا فرمود.

از فرط زهد و تقوی حضرت امام این حکایه را نیز میکنند که وقتی در
کوفه گوسفند سیاهی از مجموعه کم گشته حضرت امام مقدار عمر طبیعی گوسفند
گوشت گوسفند سیاه را بر زبان نگذاشتند که واقعاً استقدر دقت و اعتناد را مو
رات دینی مر هر کسیر ای سر نمیشود.

والحاصل سرمذن هب و پیشوای ما حضرت امام خواه در خصوص فضل
وذکا و خواه در حسن خلق و تقوی نادر الامثال و بدیعه روزگار یکذان
قدسیت صفائی بودند. حضرت مشارالله مانند فرقه های دیگر که در آنها
نه از اسلام منقسم گردیده از اصحاب کرام بعضی را بر بعضی بطریق غر
حسانه و تعصباً نه فضیلت میدادند ایشان چنین نمیگردند. بلکه بعد از وحدا
نتیت الله جل و علا و نبوت حضرت رسول مجتبی صلی الله علیه وسلم حضرات

۱۰۵

ابو بکر، و عمر، و عثمان، و علی رضی الله عنهم را از روی ترتیب صحبت و اطاعت میورزیدند. و بعد ازان اهل بدر، واحد، و اهل بیعت رضوان، و اهل عقبه، و سائره را تکریم و تعظیم میکردند.

حال آنکه در این زمان — گروه خطابیه طرف حضرت عمر، و گروه راوندیه طرف حضرت عباس، و گروه رافضیه طرف حضرت علی رضی الله عنهم را اگر فنه یک بر دیگر بغض میورزیدند لکن این دعو اهادی و نکره همکی سیاسی و تعصی بود، و افکار حضرت امام از آلایش تعصب و سیاسی میباشد لاجرم افکار و آمال ایشان به افکار و آمال عموم اهل اسلام و اقتدار کرده مذهب مبارک شان را همه عالم قبول کرده اند.

در خصوص وفات حضرت امام همام رضی الله عنہ اختلاف است. بعضی میگویند در حبسخانه خلیفه منصور عباسی بسیار قبول نکردن امور قضاوی فات یافته اند. و بعضی سبب حبس شان اچنین روایت میکنند که یکی از علویان در این زمان خروج کرده امام با او بیعت کرده بود. والحق اصل در سنه (۱۵۰) از بنادر فنا بدار بقاپسون (۷۰) سالگی رحلت فرموده اند. رحمت الله تعالى رحمة واسعة.

— انتها —

* ۱۰۶ *

﴿ حديث شريف ﴾

روایت است از (ابی العباس سهل ابن سعد الساعدي) که شخصی بحضور
پر نور حضرت خاتم الانبیا (محمد، صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف
شده عرض نمود: (که دلالت فرماس ابر عملیک چون عمل کنم دوست بدارد
مرا خدا، و خلق خدا،)

آنحضرت فرمودند: (از هدفی الدنیا یحبک الله؛ و از هدفها یادی
الناس یحبک الناس) حدیث حسن رواه ابن ماجه وغیره باسانیده
(مائل حدیث شریف آنکه: پرهیز کن از حرامها و مکروه هادوست
میدارد را خداوند تعالی و پرهیز کن از مال و دینار یک در دست مردم
است دوست میدارد ترا صدم) حدیث خوب است که ابن ماجه وغیره به
اسناد های خوب روایت کرده است .

ادب نفس خویشتن را صیانت کردندست از اقوال نایسندیده، و افعال
غیر مشکوره، و حقیقت منبع ادب نیز پروردی شریعت غرایی حضرت
سید اولاد آدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یمایشد کسی که ساعتی
راه تحصیل ادب و عرفان باشد، اول قدمی که در از راه می نهد همانا بدست
آوردن معلم عالم کامل فاضلیست که درخصوص تعلم و تأذیب ازو استفاده

نماید و پس هر انقدر که معلم کامل باشد تأدیب و تعلیم متعلم نیز بوجه احسن
صورت میگیرد.

حالا، مؤذای این حدیث منیف را که (ادبی ربی فاحسن تأدیبی) در
مدانظر دقت گرفته ملاحظه نماییم: کسی را که معلم و مؤدب ذات اقدس حکیم
علیم ذو الجلال باشد حسن تعلیم و تأدیب او بکدام درجه و اصل خواهد بود؟
لا جرم کسیکه اقطع ف ادب و عرفان را از منع مقدس شریعت محمدی
نماید البتہ چنستان نفس ناطقه اش بچنان نمرات ادب و عرفان بهره ور گردد
که جمیع علم بستان کائنات بورق از خزان رسیده آن نیز نخواهند رسیدا
(ادب آموز ازان ادیب که او ادب از حضرت خدا آموخت)

احادیث جو امع الکلام که از انسان معجز بیان مبارک شرف صدور یافته
هر یک از آن بدان درجه محاسن و فضایل را مندرج دار که هیچ یک ذیشعو
ری بر انکار آن اصرار نتواند که از انجماله حدیث شریف عنوان ماقوقست
کاگر در همانی غامضه مندرج آن دقت شود منافع دین و دنیا را انسان
در آن ظاهر و هویدا میباید و چونکه هر کاه انسان در دنیا از افعال ناشایسته،
و اعمال غیر مجد وحه، و نهیات، و منکر ایکه حضرت خالق مطلق و معمود
بر حق مامار بر نکردن آن مامور داشته مجتبی و پرهیز گار باشد — چنانچه
هر امر، آن ما، و زیر آنکه اطاعت ش را بجا آرد دوست میدارد حضرت پر

۱۰۸

وردگر لایزال نیز آن بندۀ اطاعت کیش را دوست داشته فائز در جات‌الله
بیگراند.

و هر کسیک بـهی و کوشش کسب و عمل خوبیش رزق حلال خود را
تدارک نموده چشم بـمال مردم ندوزد و اذلت طمع و سفالات سوال خود را
برهاند الیته در نظر عالم و قع و اعتبارش بـجامانده هر کس به نظر محبت بـسوی
او مینگرد. واگر کسالت و تنبیل را که خانه بر انداز تمام علم انسانیت است
شعار خود ساخته، و ذلت ناموس و عار سوال و طمع را بر خود بـسندیده
چشم به اخذ و جذب مال و منـال ایادی دیگر ان بـدو زد بالـشهه در نظر
جـمـعـ مردم از وـبـی اـعـتـبـار و بـیـقـدـار تـرـ کـسـیـ نـخـواـهـ بـودـ!

انتهـا



۱۰۹

صیام

این مقاله‌ذیل در [محاضرات] نام رساله ترکی عثمانی مذکور و مسطور است که محسن از برای ترهیب، و تنبیه بعضی جوانان روزه خوار بیان استانبول تحریر شده است. لاجرم مانیز آنرا بنابر مفید بود نش ترجمه و نقل نمودیم.

(آیه کریمه)

— ﴿ يَا إِلَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبْ عَلَيْكُم الصِّيَامَ كَمَا كَتَبْ —
— ﴿ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَعْلَمُ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴾

ازین نص جلیل فرقان عظیم، مفروضیت صیام وغرت انعام صراحةً وبداهه ظاهر و هویداست که حضرت، عبود مطلق و هست دهنده بر حق کافه کائنات مایا زا که ملت بیضای اسلامیه ایم، مکلف و مامور امساك صیام داشته است.

صیام؛ جنان امر جلیل حضرت رب جلیل است که انسان از زیر بخشه قهر و تغلب قوای مفسدات انتہای شهوات نفسانیه رذیله خلاص و مصون میکند؛ نائل نعم کون ناگون دنیا و آخرت میگرداند؛ نائل طاعت و عبادت

د ب معبود میناید . قلب انسان از الوات معاصری و مناهی از ظهیر نموده از آلام
و اوجاع ز هایی میدهد .

صیام چنان عطیه جلیله رب عظیم است که انسان ایصال منینه نفس
(تقوا) متنحی . و از الوات ردیمه رذیله نفس و هوام تنحی می سازد .
خطبای کرام که در هر جمیع امر حقیقت مشحون (آنکه الله و اطیعون) را
بین میفرمایند همان همین سعادت انگیزیست که مکاف بودن . و مطلع شدن
ما را اخطار میکند .

تقوا ! او امر سبحانیه را الطاعت کردن ، و از نواهی او سبحانیه مجانت
ورزیدنست . تقوا اسلک امانت پدر ایست که سالکان آن بنا برخواهی :
(فَإِنْ تَصِيرُ وَأَوْسِقُونَ إِلَيْهِنَّ كَمْ شِئْنَا) از هر گونه ضرر اعدام اموں و
مصطفون میاند .

تقوا ! خلعت ذی فیخرت ذی بائیست که اکشنا کنند کان آن بنار متعلق
حدیث حضرت صادق مصدق که : (الإِيمَانُ عَرِيَانٌ وَلِبَاسُهُ تَهْوِي) گوهر
ایمان و جوهر نفس ناطقه خود را ایمان نزدین و ترصیع میکند .

تقوا ! چنان نعمت عظمائیست که مستعدان مظہریت آن عقتصای نص
جلیل کتاب میبین که : (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَقِيْنَ) محبوب و مقبول در گاه رب
العالیین میگردد ، و عبادت عابدین تقوا آئین بدر بار صمدیت حضرت غیاث

ن المساغیدین بنابر توضیع و تبیین آیه کتاب رضایت بہیں که : (اعماقیل الله
من المتقین) رهیں قبول و موجب نعم نامتناهی میگردد .
بس محل معین و هویای تقوای خیر انسانکه برگت و فیوضات آن عموم
علم اسلامیت را شامل است همانشهر رمضان فیض رسان میباشد و چونکه آیه
کریمہ (شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن) شاهد و ناطقست برائینک درین
شهر مبارک قرآن مجید و فرقان حمید از لوح محفوظ . شرف بخش زرول گر
دهد ، و چون احسن سالک تقوافرقان حمید است لاجرم تسهیلات تحصیل
تفوابصوم رمضان شرف رسان میبوط میباشد . او اوصیه مکده رب المعبود ،
که در فرقان حمید در گرفتن صوم صیام وارد شده بر عموم علم اسلامیت وا
ضع و عیانست . اما هزاران افسوس بر بعض جوانان غفلت توامان شهر
ما (مراد از استانبول) که از یتقدر او اوصیه مکده ربانیه چشم بی بصیرت
شنازرا بوشیده منہمک طغیان و عصیان خالق بر حق و معبد مطلق خود
میگردد ؛ و بجهالت و اغوای نفس بر ظلمت خود شانر الازجین نعمت عظماء
دولت اعلی محروم میگذارند . و احسر تبار حال چنین گروهی اذعاکیه از خبر
صحیح (تصویب و اتصحوا) غفلت نموده صوم مبارک را که موجب اعتدال
جسمانی ، و باعث صفائ روحانیست بوهم سقیم و فکر و خیم خود مستلزم
ضعف میپندازند .

ویل بر احوال ایسفرقه کمراهی که صوم رهضان خیرسان را که حضن
از برای تسهیل سلوک مسعدت ز فیق هدایت ایشان فرض گردیده بارگران
طاقت فر سامیشمارند . و خود را بحق و جهالت از سعادت عظمای (کلوا
واشر بو اهینیاً) با اسلفتم فی ایام الخالیه) محروم و مسدود میگذارند .
این بدختان ضلالت نشان که صوم ذی منفعت شر فرسان اموج ضعف
و محل صحبت میبیندارند آیا عافیت صوم بر منفعت است و یا آن زهر هلاحل خبا
نت میاول که نام آنرا نشاء رحیق سرشار ، و با ده عتیق خوشکوار گذاشته
اند ؟

صیام : قوای وجود انسان را به اعتدال ، و مایع بر لوث هلاحل مثال خواه
عقل و خواه وجود همه را قرین محو و اضمحل میگرداند .

در گرفتن صوم اطاعت رب معبود . و در نوشیدن مایع بر لوث و لوم انباد
شیطان مسدود است . گرفتن صوم الہی قلوب انسان را مستعد انوار رحمان
رحمیم ، و اینها ک افعال خبات اطوار مناهی مظہر اشرار دیور جیم میکند .
گرفتن صوم در دنیا و آخرت انسان را بر مدارج علیا عسر و وج ، و نوشیدن سم
قاتل از شهر ام عقل و انسانیت خروج میدهد .

این بدختان کمراه جا هل که آن مایعات زهر ناکی ک تلخی خمارش احنا
کنند ملذت و صفات است ، و هضر اتش از برای وجود انسان در نزد هر ذیشو

﴿ ۱۱۳ ﴾

ری لایعه ولایحصی است بکمال گرمی و آرزومیل نموده از برای لذت یکسا
عن آن از صوم نافی که رضای خلق و خالق درانست خوف و مجانب
ببور زند.

آیا یتقدر تفکر نمیکنند که وجود یافتن و مخلوق شدن ایشان از برای
چیست؟ و بدینجهان فانی از برای چه آمد؟

آیاتوع انسان که آکمل و اشرف مخلوق است محض از برای آن خلق شده
که مانند بهایم مهار گسته در مراتع و منزارع ملاهی و مناهی ایندار فانی
چرا نماند؟

بس عاقل آنست که بجهات اختیار به اقدام نکند. و در ادای فریضه عبو
دیت بکمال شوق و ذوق جد و غیرت نماید. و به اوهام باطله و خیالات عاطله
خود را در قعر عیق مذلت و مفسدت نیندازد.

ای جوانان غافل! نعم کوناکوی که حضرت نعم حقیقی در حق شما احسان
فرموده آیا کر همه عمر خود تاز ام صروف شکران آن دارید و میتوانید که
جزء لایحه ای ازان را ایفا نماید؟ انصاف کنید که شمار امداد یازده ماه
به آکل و شرب مأمور فرموده و اقسام نعم شمار اعطان نموده يك ماهی که آنرا
نیز در هر روزه دوازده ساعت بر نخوردن منع و آمر حقیقی تان امر کند
آیا هیچ عقلی قبول نکردن آنرا تجویز میدهد؟

چنانچه هیچ فعل فاعل حقيق خالی از حکم بالغه نیست در صوم صیام بیز
حکم بسیاری مندرجست . و این یکر این بخوبی بدانید که اگر سعید باشد
و خواه شقی از عظامت و کبریائی او سبحانه هیچ چیزی بخواهد کاست .
بلکه منفعت و خسارت آن مر خود شمار ارجاست .

اینضمنه حقیقت مشحون حکمت نمون حدیث متفیض حضرت پیشوای
اکرم خود را که فرموده (للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند
لقاء ربها) — یعنی برای روزه دارد و خوش قی است یکی در وقت افطار و
یکی در وقت دیدار حضرت برو درگار . — مطلع نظری بصر نموده بعقل
جاهله خود تا زیرا ازین سعادت عظماء محروم مکنید . بصیام خیر انجام کد
مبنای اسلام است اقدام و به اصلاح نفس خویش اهتمام کنید . از حال این
اشتغال ارباب فسق و فجور عبرت برداشته بنهج مستقیم سلامت روان و بو
یان شوید .

ازینکلام حکمت انسجام سید الانام که (ذکواة الجسد الصیام) — یعنی
زکات و جود انسان ، روزه رهضان است — اقتباس برآورده دایت و به
ایفای ذکواة خویش اکمال صحت و عاقیت نمایند .

ای بی انصافان کم اذعان یک قادری منصفانه ملاطفه کنید هنگامیک مر
تکب قباحت روزه خوردن میشوید اولاً باید که از دهشت شریعت غرای

با هبیت محلی بسیار پنهان و مستوری از برای خود تان تدارک کنید، و
اگر باشد من به های که انسان نیم دقیقه در انخاست و آن دیگر بروید واز
علام الغیوبیت علیم بصیر جل سبحانه صرف نظر نموده بکمال خوف و
هراس و نهایت رعب و احتراز که میاد اکسی از عیب تان واقف گردد لفمه
نانی و یاقدح ام الجبانی و یا یک نفس سیگاره بدنه خود فروبرید و در
آتش اضطراب پنهان نمودن آن گرفتار باشید، و مو جب نفرت عام و
خاص گردیدحتی از وجودان خویش نیز محجوب مانید . آیا نیز هرست
یا آنکه چند ساعتی صبر و تحمل را که افضل فضایل حسن است شعار خود
ساخته تا هفربیضه نافعه صوم را ادا کرده باشید ، و هم در نزد خلق و خلاقی
مطلق از احتیاج و عقاب آزاد گردید؟

بس ای اخوان دین ! این سخنان مفیده بی ریار اینقدر دقت . طالعه نموده
صایم شوید ولی شرایط صوم را بخوبی رعایت و محافظه کنید . و بخوبی بدانید
که توق از معااصی و مناهی در هر زمان و هر اوان سر اسلامیان را البد ولاز
مستولی درین شهر مغفرت هر سر اسرالوجو بست . چنانچه در رضان
طاعات و عبادت موجب اجر و مثوابات کثیره میگردد فساد و معااصی نیز غایب
نمیشود . چنانچه شاعر خوش شانی دارد :

(شهر الصیام مشاکل الحمام فیه طهور من جمیع الاثام)

﴿ ۱۱۶ ﴾

(فاطهر به واحد رعثارک انا شر المشارع مشارع الحمام)

— یعنی ماه رمضان مانند حمام است که از جمیع گناهان انسان اباک میکند.

خود را باک کن دران ، ولی از لغزیدن دران حذر کن . زیرا بدترین لغزید

نه لغزیدن در حمام است .

لا جرم درینهای مبارکشی در تقو او استرضای خداوند تعالی و پروردی محمد

مصطفی بعمل آریدنادین و دنیار احصال کرده باشید و السلام (تو خواه از

سخن بندگیر و خواه ملال)

﴿ انتها ﴾



﴿ ١١٧ ﴾

﴿ چند شعر پر حکم حضرت امام اعظم رضی الله عنہ ﴾
 الا توبوا الى رب الانام وکونوا بالصلاح على الدوام
 الا لا تطبو الا حلالاً الا لا تسبلوا سبل الحرام
 ولا تعثوا بجانات يدکم ولا تأسوا على فوت المرام
 الله الخلق يدعوكم جمیعاً من الدنيا الى دار السلام

﴿ مآل ایات ﴾

سازگار کاه لایزال رب الانام توبه کنید؛ و بر صلاح دائمی مداومت و روز زید!
 غیر از حلال دُکر چیزی طلبید؛ راه حرام را جستجو مکنید؛ بجز
 یک دست تان بر سر آزادی کار و خبایث اخلاق و افساد مکنید؛ الله عالم جل
 و نعم همه شمار از دنیا بدار السلام دعوت میکند!

§ تمجید مؤذن حضرت نبی القریشی صلی الله علیه وسلم جناب

﴿ بلال حبشی رضی الله عنہ ﴾

تیقظ و اتیقظوا یا نیام قد هزم الفجر جنود الظلام
 یا نائماً فانتبه عن نومه لیلک قد اسرع فی الahnzam

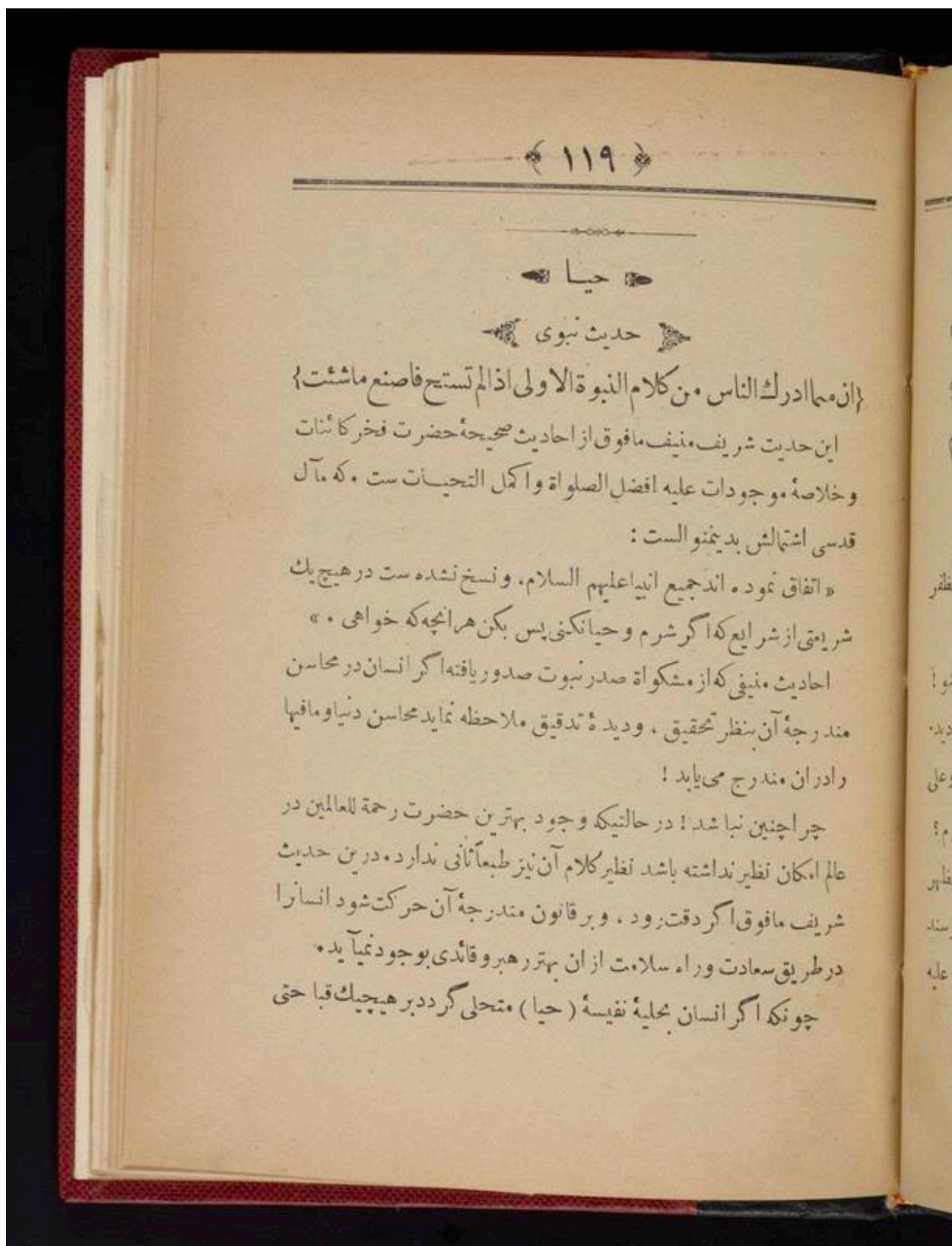
﴿ ۱۱۸ ﴾

يَا ذَلِيلَ الْمُسْتَغْرِقِ فِي نَوْمِهِ اَنْتَ نَامِ رَبِّكَ لِنَامِ
 فَهُلْ تَقُولُ اَنِّي مَذْنَبٌ مُشْتَغَلٌ اللَّيلَ بِطِيبِ النَّامِ
 رَبِّكَ يَدْعُوكَ إِلَى بَابِهِ قُمْ وَاسْتَأْتِ الْعَفْوَ بِغَيْرِ اِنتِقامِ
 صَلَ عَلَى سَيِّدِنَا مُصْطَفَىٰ اَحْمَدَ نَالْمَهَادِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿ مَآلِ اِيَّاتٍ ﴾

اَيْ كَسَانِيْكَ بِخَوَابِ نَازِيْدَ ! بِيَدَارِشُوْيَدَ ! بِيَدَارِشُوْيَدَ ! زِيرِ اِسْبَاهَ ، ظَفَرَ
 بِخَرْجَنْوَدِ ظَلْمَتَ آمُودِ شَبَرِ اِنْهَزَمَ وَبِرِيشَانِ نَوْدَ !
 اَيْ آنَكَ درِ خَوَابِ غَفَلَتَ مُسْتَغْرِقَ كَشْتَهَ . اَزِسْقَدَ رَغْفَلَتَ مَتَبَهَ شَوَ !
 چَوْنَكَ شَبَتَ رَادِرَ غَفَلَتَ گَذَاشَتَهَ وَخَوْدَشَ درِ گَذَشَنَ سَرِيعَ وَشَتَابَانَ گَرَدَيدَ .
 تَوَاكَرَ چَهَ مُسْتَغْرِقَ نَوْمِيَ . تَوَاكَرَ چَهَ بِخَوَابِيَ . اَمَا خَالِقَ مَتَهَ الْجَلَ وَعَلَى
 هَبِيجَ بِخَوَابِدَ ! شَبَهَ شَبَهَ مَشَغُولَ نَوْمِيَ آيَا هَبِيجَ مَىْ كَوْنَى كَهْ كَارَمَ ؟
 جَنَابَ حَقَ تَرَابِبَ مِنْ حَتَشَ دَعَوَتَ ، يَكْنَدَ ! بِرِخَيْزَ قَبْلَ اِنَّكَ ، ظَاهِرَ
 اِنْقَامَ شَوَى اِزْ حَضُورَتَ غَفارَ الذَّنْبَوْبَ مَغْفَرَتَ طَابَ كَنَ ! اَدْرَوْدِ بَفَرَسَتَ بِرَسَندَ
 وَسِيدَوَهَادِيَ صَرَاطَ مُسْتَقِيمَ ما يَعْنِي حَضُورَتَ مُحَمَّدَ مُصْطَفَىٰ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَمَ . حَمْدُ اِنْتَهَا حَمْدُ



﴿ ۱۲۰ ﴾

وجنایتی اقدام کنند نمیشود . و جمیع افعال ناشایسته ، و اعمال رذیله از
بیجانی و جسم شوخي بظاهر میرسد .

حیا ، انحصار نفس است در وقت آگاهی از ارتكاب رذایل و قبایع از
برای آنکه مستحق مذمت ، و مستعد لوم و توبیح نگردد و ازین است که
متحلیان حلبیه سعادت انتیای حیا زیم آنکه فقار بخده قهر و خامت احوالی
مذمت و ملامت ملت و مد نیت نشوند بر هیچگونه قبایع و فضایع اقدام
نمیورزند . و متحلیان این کوه که انبهاتنا سبت عدم حیا از ذم و قدح عالم
پروانکرده از هیچیک رذایل و قبایع رونمیکردارند .

وصاحب قاؤس حیا و استحیار [از حیات] ماخوذ بنداشته است
که حیات احرار بدن قائم ، و بقای ابرار بدن دائم است . والد ماجد بزر
گوارم حضرت طرزی صاحب بدین مناسبت خوش مقالی دارند :

پاس ناموس حیا سرچشمۀ آب بقا است
موج آب جو هر شمشیر کوه ها حیاست

و حضرت علی کرم الله وجه فرموده اند: «من کسی بالحیاء تو به مر
الناس عیبه » . — یعنی هر کس که جامۀ حیا را بپوشد هیچکس عیب اور ا
نمی بیند . و بعضی از سلف پرسش رانچنین نصیحت نموده میگفت:
«یابی! اذاد عتک نفسک الی معصیة فارم ببصرک الی السماء واستع

من فیها؛ وارم بصرک الی الارض واستح من من فیها، فان لم تمنع فعد
نفسک من الهايم) — یعنی ای پسر من ! اگر نفست را بر کنایه
وادارد ، اول نظرت را بسوی آسمان بیند از وشم کن از مو جوداتی
که در ایست . باز نظرت را بسوی زمین بیند از وشم کن از مو جوداتی
که در ایست . با یینهم اگر نفست از معااصی منع نشد خود را از حیوانات و
بهایم شمار کن .

والحاصل مدار جمیع فضایل و نوامیس متوقف بر حیا ، و ضد آن جمیعاً
از شوخ چشمی و بیجانی نشان میکند . *آسمان*

— رعایت و محبت والدین —

همترین وظیفه انسانیت ، محافظه محبت ، و ایفای حرمت ابون است .
اگر کسی رعایت این وظیفه معتبر نیارد یعنی در حرمت ، و محبت و
لدين نکوشد طاغی امر آهی ، و منفور قلوب اعلى و ادانی گردیده بهیچگونه
سعادت ، و ترقی ، و بهیچیک نعمت حقیقی نه در امور دنیوی ، و نه در مارب
اخروی نائل و سزاوار خواهد شد .

حضرت باری تعالی جل و علی زمانیکه وجود نابود انسان را بزیور عقل
و ذکائزیور ، و قلب بندگان را مستعد او امر خود گردانید ، ایفای این وظیفه

رایه او امر موکده ، و نصوص جلیله مقدسه فرض نمود . حتی در قرآن
کریم . و فرقان حیدری نص جلیل که : (فلا تقل لهم اف ولا تشر
هم و قل لهم اقو لا کریما .) اف کفتن را که اخفا کنست بیز
منع فرموده .

حضرت علی کرم الله وجهه فرموده اند که اگر از اف خفیفت کلمه میبود
حضرت واجب تعالی و تقدس آزادیز نهی میفرموده . حضرت بازی تعالی
که از اف کفتن نهی فرموده اند این است که یعنی والدین زار بخانیدن ، و آزار
کردن اگرچه بصورت خیلی خفیفه باشد نیاز رواندارند .

بس بنگر که رعایت حقوق والدین تاچه در چه امر عظیمی است ! اگر
کی از چنین امر بازی تعالی چشم پوشی نماید ، و در صدد آزار ایشان براید
عقبت او بکجا نجات خواهد شد ! و در عمر ، و روزی ، و اولاد خود چه
برکت خواهد دید !

(ابوسعید الجذري) رضی الله عنه روایت میکند که شخصی از دیارین
بخصوص فخر کاشت علیه افضل الصلوة والتسليمات آمد . عرض نمود : که
مرا آرزوی جهاد داشت که خبالت و بدبین نیست آمده ام فخر عالم صلی الله
علیه وسلم فرمود : که آیدرین ترا پدری و ما دری هست ؟

— کفت . ببلی هست !

۱۲۳

— فرمود . از آنها اذن گرفته ؟

— گفت . خیر ماذون نیم !

— آنحضرت فرمود : برو استیزان نما ، اگر اذن بدھنده نیتی که داری اجرانما ، و اگر ماذون نشوی حتی الوسع با آنها احسان و خوبی کن ! ازیرا در حق پدر و مادر احسان ، بعد از توحید جناب یزدان از کافه اعمال بهتر و خیرمندتر است .

بعضی از اخلاقیون تفریق حقوق والده الرزو والبدینگو نه نموده است :
که حق والدین پدر برولد : روحانی و معنوی است . و حق والده برولد از
حبنیه جسمانیست .

زیرا پدر اولاد را از چیزهای روحانی و معنوی چون تهذیب اخلاق ،
ونصائح ابدار ، و تشویقات اعمال حسن ، و تعلیم علوم دینیه ، و تقویم آداب
ادبیه و مدنیه که همه کی متعلق معنویات است مستفید میگرداند .
اماوالده ، بشیردادن و هر گونه ماکولات ، و مشروبات و ملبوسات اولاد
را عانه و اعشه کنند ؛ و در باکیزه کی و نظافت ایشان حتی المقدور بکوشند ؛
و در دفع آفات و بلیات ایشان تا طاقت دارند فدا کاری نمایند . که ایشان این
همه کی به جسمانیات تعلق پذیر است .

بس بر اولاد نیز رعایت این نکته از لوازم ایست بعئی چنانچه پدر در روحانی

۱۲۴

نیات معین و مددگار او گردیده است او نیاز در همان طریق با او حرکت و رفتار
نماید . مثلاً انصاف آبدار اور امجان و دل شنیدن ، و در حرمت و رعایت او
اقصی الغایه و النهایه کوشیدن ، و از هیچ گونه اوامر و نواهی او که مخالف
حقوق الهی نباشد مخالفت نورزیدن ، و در هیچ وقت عنان ادب را از دست
نداشتن ، و با صفات فوق العاده با محبت داشتن همه کی از جمله معنویات و
روحانیات است که ولد با و الدخویش آن امر عی باید داشت .

و با ولد خویش نیاز در امور جسمانیات اقصی الغایه باید کو شید مثلاً
کاری و خدمتی که بفرماید و منافی حقوق الهی نباشد بنها رضاو تعجیل
در اتمام آن ساعی گردد و البته خوب و طعامه ای لذیذ مرغوب مر والد
خویش را حاضر و مهیا گردد ، و همیشه در پاس خاطر او کوشیده سی
نماید که آزرده خاطر و دلنشسته نه شود و دعای بدد حق او لاد خود نه
نماید . بس با ولد دقت و احتیاط لازم تراست تا مورد دعای بدایشان نگردد .
و استادی درینباب خوش اشعاری دارد :

— ፩ رباعی ፩ —

گر عاق شوی در آنجه مادر فرمود خیرات و عبادات بجادار دسود
میدان بیقین که نشزوی بوی بهشت گر مادر تو از تو نباشد خوشنود

قطعه

دانیکه چه کفت حق تعالیٰ آن کن که رضای مادرانست
 با مادر خود ادب نگیرد از زیرا که رضای مادرانست
 جنت کسر ای جاو دانیست زیرا کنف پای مادرانست
 خواهی که رضای حق بجزی آن کن که رضای مادرانست
 والحاصل اولاد یک در محبت و رعایت و الدین بکوشید و شربت خوشگوار
 رضا و دو عای ایشان از این شد در دنیا و آخرت رفعت و معادت می‌یابد
 نصوص جلیله فرقانی و احادیث منیقه نبویه و کتب مفصله اخلاقیه مازا
 در خصوص رعایت و اطاعت و محبت و الدین مکلف و مامور و از ادا
 وجفا و عدم تحصیل رضای ایشان دور و منفور نموده است آیا وجود آن
 هیچ صاحب ادعایی اینرا قبول نمی‌کند که بدر و مادر در حال تیک سبب و
 جود مجازی و باعث حیات و زندگانی ماشده باشند و مارادر زمانیکی بغايت
 بی اقتداری و نهایت ضعف و ناتوانی بوده ایم اعانه و اعشه کرده باشند
 و بسینه شفقت و دست مرحت خویش محافظه و تربیه نموده باشند و در
 خصوص بروش و خورش و آسایش ماهزار گونه، هالک و فداکارها
 بر خود گرفته باشند و حلال مابی آنکه در مقابل احسان با ایشان بکوشیم
 بالعکس در صدد اذ او جفای شان بر ایم؟ حال آنکا اگر ما هر قدر سهی و

﴿ ۱۲۶ ﴾

غیرت و رعایت در خدمت ایشان اجر اداریم باز هم مقابله احسانی که از
والدین خویش دیده ایم ایفانتوانیم نموده . حکیم استها

حکیم مختصر

ترجمه احوال فخر رازی

از مشاهیر علمای اعلام دین و میان سید الانام بکی باز جناب «امام فخر الدین رازی» علیه رحمه الله الملک الباریست که بوجود ده معارف آمودشان ملت بیضای اسلامیه افزیخار ، و از سایه تالیفات و آثار برگزیده شان جمع علم اسلامیت استفاده واستفاضه بیشمار نموده و بیناید .

ترجمه احوال حضرت امام رازی خودن از قبیل اعلام معلوم و تحصیل حاصل است . ولی مادر بخاخ مختصری از مهارت و استعداد فطری ایشان را تبرکات در بجا میدنکاریم .

حضرت امام در سنّة ۵۴۲ هجری از کتم عدم بعرصه وجود قدم نهاده اند . واکثر عمر کرمانیه را در راه خدمت معنوی دین و میان تصنیفات و تالیفات صرف نموده اند و تالیفات شان بد و صد و بیست جلد بالغ بیشود که از آنچه مه مانند تفسیر کبیریک از جلیل بیعادیلی موجود دارد .

در خصوص مهارت و درایت ، و فطانت حضرت امام بعضی از مترجمین

﴿ ۱۲۷ ﴾

احوال این روایت را میکنند:

که وزیر جم غیری از علمای عظام در محفل معارف منزل حضرت گرد
آمده از هر در بحثات علمی، و مناضرات فنی، و محکمات حکمی، و
مجادلات نظری، و محاورات عملی بعمل می‌وردند تا آنکه در جمیع علوم و
فنون ذات فضیلت سمات ایشان بر همه‌گی از باب محفل غالب آمده همه
حاضرین کمالات ایشان را اتفاق آرائه می‌دانند.

درین انساقائی نیز در انجام حضور شد. و چون غلبه امام را برینقدر از
باب فضل و دانش مشاهده نمود لطیفة امام را مخاطب نموده گفت: که اگر
چه علمای حاضر همه‌گی در خصوص علم و فن حضرت امام بتصدیق و
تسلیم مجبور شدند ولی صنعت و مهارتیکه من در فن آب‌کشی دارم شما ازان
عاجزید. یعنی فن سقاوی را نمیدانید.

امام سقار امتحان نموده گفت: — شما نیز در صنعت خویش بقدر من
مهارت ندارید. بیایید تا با شما نیز امتحان کنیم. جمله حاضرین از نسخن
بخنده آمده گفته: — در سقايان چه مهارتی است که حضرت امام با ایشان
در صدد امتحان برایشند.

امام — گفت: خیر مهارت، چیزیست که در جمله فنون و صنایع بکار
است. مثلاً این سقاکه دعوی مهارت میکند آیا از عهدِ این عمل میتواند

۱۲۸

برآمد: که بـیـک مـنـارـه رـایـد، و در زـیر مـنـارـه بـیـک اـبـرـیـقـی بـنـهـد. و اـبـرـیـقـی
را اـز آـبـ چـنـان مـلـوـ کـنـدـ کـه آـبـ بـدـیـگـر طـرـف اـصـلـاـ نـپـاشـد؟

سـقاـ وـجـلـهـ حـاضـرـینـ بـیـکـ زـبـانـ دـعـوـ اـنـمـوـدـنـدـ کـاـنـ عـمـلـ خـارـجـ اـمـکـانـتـ.

بسـ حـضـرـتـ اـمـامـ اـزـ مـیـانـ بـرـخـاستـهـ گـفـتـ — کـهـ اـیـسـعـمـلـ هـیـجـ بـعـدـیـ نـدارـدـ.
وـ بـیـکـ اـبـرـیـقـیـ زـادـرـ زـیرـ مـنـارـهـ کـهـ درـ انـ جـوـ اـرـبـودـ وـضـعـ غـوـدـشـ بـرـمـنـارـهـ
برـآـمـدـ. وـ اـزـ اـنجـایـکـ نـخـنـیـ تـابـیـانـ اـبـرـیـقـیـ آـوـخـنـتـ. وـ آـبـرـ اـزـ سـرـنـخـ آـهـتـهـ
آـهـتـهـ زـیـخـنـ گـرـتـ. وـ بـوـاسـطـهـ نـیـخـ، مـذـکـورـ آـبـیـ آـنـ بـدـیـگـرـ طـرـفـ بـرـیـزـدـ
ابـرـیـقـ اـمـلـاـ نـمـوـدـ. وـ حـضـارـ اـزـ بـنـارـ وـ بـیـازـ بـعـقـلـ وـ عـرـقـانـ خـوـیـشـ حـیـانـ
سـاخـتـ.

روـیـاـیـیـکـ درـ خـصـوصـ آـخـرـ عمرـ اـمـامـ مـذـکـورـ استـ: الـحـقـ خـیـلـیـ شـایـانـ تـحـسـرـ
وـ تـاسـفـ استـ. چـنـاـنـجـهـ مـیـکـوـیـندـ کـهـ حـضـرـتـ اـمـامـ درـ اوـ آـخـرـ اـیـامـ حـیـاتـ خـوـیـشـ
ازـ کـثـرـ اـشـتـغـالـ بـعـلـتـ عـمـیـ مـبـتـلـاـشـدـهـ اـنـدـ ثـرـوتـ وـ سـاماـنـیـکـ درـ اـوـلـ بـیـازـ اـزـ
یـشـانـ مـفـقـودـ بـوـدـ درـ انـ اوـانـ سـرـ اـسـرـ اـزـ یـشـانـ دـستـ کـشـیدـهـ بـقـرـ وـ عـجزـیـ
نـهـایـیـ گـرـنـتـارـ آـمـدـهـ اـنـدـ. تـآـذـکـهـ بـاطـفـ وـ مـرـوـتـ دـیـگـرـ اـنـ مـخـتـاجـ شـدـهـ اـنـدـ.
وـ اـیـنـ نـظـمـ بـرـ حـکـمـ آـقـیـ رـاـدـرـ چـنـانـ حـالـ بـرـیـاسـ وـ الـمـاـشـادـفـ وـ وـدـهـ اـنـدـ:

۵۰ نـظـمـ

نـهـایـهـ اـقـدـامـ الـعـقـولـ عـقـالـ وـ اـکـثـرـسـعـیـ الـعـالـمـینـ ضـلالـ

۱۲۹

وارواحناق وحشة من جسمونا و حاصل دنیا نازی و وبال
و کم نستدم من بختنا طول عمرنا سوی ان جمعنا فيه قيل و قال
و کم قدر اینامن رجال و دولت فباد واجيعاً مشر عین وزال
و کم من جبال قد علت شرفاتها رجال فزال الو او الجبال جبال
یعنی — آخر قدرهای عقلهای ریسمان باشدیست، واکثر سعی علمهای کمرا
هیست جانهای مادر و حشت است از بد تهای ما، و حاصل دنیای ما آزار و
وبال است . در مدت عمر خود از بخت خود چقدر استفاده کرده خواهیم
بود . مگر اینکه چند قيل و قالی در ان جمع کرده باشیم . چقدر مسدمان ما
و دولتهای دیدیم که آغاز کردند و زود زایل شدند . چقدر کوههایی دیدیم
که زروعهای بلندی داشتند . اما هزار افسوس که مسدمان زایل شدند و
کوههایمان کوه است .

والحاصل حضرت امام از اجله علمهای این دین مبین است . و تعریف
و توصیف شانزاقم شکسته زبان بیان نتواند در سنّة ٦٠٨ هجری این دنیا
نایابدار را رکن نموده بعلم بقاشتا فته اند . رحمه الله عليه رحمة واسعة .

انتها

۱۳۰

— بداع —

§ قدرت قادر وحید، بلسان طرز جدید

ای انسان غافل! یک چشم عربی بکش، و یک دفعه بسوی مکونای کاخالق
کون و مکان، و آفرینندۀ زمین وزمان بقدرت کامله وحدانیه، و حکمت
بالغه صمدانیه ذات بهمای خویش بر اوراق بلا نهایه این عالم ملا نهایه
بصورت بسیار بداع، و هدایت خیلی غریبی تصنیع و تکوین فرموده نظری
انداز که اگر نظرت بر هر چیزی تعلق گیرد آنچیز، همان لحظه انوار بداع
قدرت قادر قدیم اعظم، و آفرینندۀ حکیم عالم این غفار این تصاروت تجلی میدهد.
از همه پیشتر! یک دفعه بسوی خویشتن سُکر! کتوچه، و چونی؟ ماهیت
چیست، و گیفیت چگونه است؟

تو اول عبارت از بسی اشیای متذوعه، و بسی اشکال غریبه بودی، مثلاً
یک جزء تیکچندانه بیوه، و یک جزء تیکچندانه کندمی، و یک مقدار
یک کاسه آبی، و یک مقدار چند نوع نباتی، و یک پاره ای چند قطعه گوشت
حیوانی، و یک قدرت یکندره قاربونی (۱) بود، و هم جر او بعد از آنکه از
محالت مختلفه بیشمار با هم جمع گردیدی و انواع صعبه بات متذوعه بحساب

(۱) قاربون مواد زغالی را گویند

کشتن، و درودن، و پاره بازه شدن و میده میده کشتن، و بخان و غیر ذلك
 را بدیدی در میان مغاره تنگ و تاریک که آنرا (دهن) میگویند واقع شده
 در زیر آسیانی (دندان) آرد گشته، و بعد از هزاران مشقت از ناودان
 [زبان] در تنگنای بر فشار (باعوم) در آمده و مانسد (مری) و غیر ذلك
 بسی بزرخها و تونیلهار اطحی کرده . تآنک در درون یک کيسه عضویه که
 عبارت از (معده بدر) باشد تراکم ورزیدی . و در انجا بواسطه ماده مهمه
 که آنرا (عصارة معدویه) مینامند هضم گردیدی . بس ای انسان بچاره
 توحالا یکقدری ملاحظه کن که در انسای این (کیموس) مجده درجه حرما
 رت شدیدی چو شیده، و در تحت چه گونه تضییقات و فشارات عجیبی مانده؟
 تآنک از انجبانیز بواسطه (جدران معده) مص گردیدی . و بعضی از
 اقسامت که قابل هضم نبودند در رهگذر های تنگ و تاریک بسیار کج و بیکه
 آنرا (اعما) میخوانند در آمد . و بعد ازان در میان (کبد) نام محفوظه
 غریبه در تحت تانیرات موثر دو ماده مهمه که یکی را (عصارة صفر اویه)
 و دیگر را (عصارة نانتر اسیه) میگویند حل و بلع گردیدی . و بعد ازان
 در انسای شهیق وز فیر نفس بچگرد از امده از تانیر آن تصفیه شدی . و خیلی
 زمانها در (اورده) و (شرائین) که رشته های حیات اند گردش نموده
 (و فی) نام مایع صلبی تشکیل گردی . و از انجباب بواسطه فوران و غلیان بس

۱۳۲

عجیب و غریبی که آزا (اختلاج و انتشار شهوانیه) میگویند از مخرج
باریک و ضيقی برآمده داخل دیگر کیسه عضویه بدیعه که باسم (رحم مادر)
موسومست نمکن ورزیدی .

بس حالاً اگر تبدلات ، و تغیرات متنوعه محیر العقولی را که در ضروف نه
ماه درین کیسه بدیعه برتو وارد شده است همه رایکان یکان بیان نمایم
میترسم که خود ترا اسرار گم خواهی کرد ، حالاً نکه من انقلابات هزار
گونه ماقبلت رایعنی پیش از آنکه بدنه بدر بررسی نیاز بیان واقعی نکرده
ام . لاجرم نمیخواهم که خودت را سراسر گم کنی . پس اینست که بعد
از هزار ان تغیرات و انقلابات بنام (مولود) در عالم حیات قدم نهادی .
و در حالتی که تمام جسمت از سرتاقدم بیشتر ازده بیست انگشت تبود رفته
رفته یک جوان بلند بالای خوش سیاهی پس زیبائی شدی . و حالاً خود
تر ادیده دیگر را نمی بینی . و بر اقران ، و انسای جنست تفوق و رعوت
میفروشی . انصاف ! انصاف !!

لاجرم حالایک ملاحظه فرما — که آیا را بدنقدر خوارق و بدایع بر
حکمی که از هزار یکت را نیز تصویر و تقریر نتوانستم وجود آور نمده و ظهور
دهنده کدام کست ؟ اگر نمیدانی بخوبی بدان که ترا بدن قدر خوارق و
حکم از کتن عدم بعرصه عالم بظهور آور نمده و هستی دهنده همان ذات اقدس

۱۳۳

حضرت صانع واحد قدیم حکیم لایزال، و خالق رازق علیم ذو الجلالست.
 بداعی قادر آن حکیم تو انا را شهامت حصر برخوارقات و بدایمات تولد،
 و تقلبات مختلفه وجود خویشتن میندار؛ بلکه آن صانع بداعی یجهون و
 چندرا آنقدر بداعی قدرت و صنایع حکمت درین کارگاه عوالمذی و سعث
 موضوعت که تنها عقل محدود و محصور تو کشمه از او صافت را شنیدی
 نی بلکه اکر جمیع بحور علم را مرکب؛ و جمله اشجار جهان را قلم سازی باز
 هم شمداد جزءی ازان مقدار نخواهی شد!
 بنگر در بخارا از نونه های آشکارترین بداعی قادر قادر و حیدر یکجند
 مشالی بیان کنم، تا آنکه رتبه اقتدار، و حکمت آن خلاق کائنات، و صانع
 وجودات را تایک در جه قیاس بتوانی کرد و بشنو!

(جادبه عمومیه) که باعث دوام موازن است، و موجب انتظام حرکت عالم

است عبارت از بدیعه قدر است.
 (امراج کیمیوی) و [انتساج عناصر] که ماده قیام، و انتظام عوالمد

بایز عبارت از یک بدیعه قدر است.
 وجودات را از عناصر و عناصر را از (ذرات) و ذرات را (از اجزای
 فردیه) تشکیل دهنده، و در میان این اجزای فردیه (قوه جاذبه و دافعه)
 را اکندرانده، و عالم وجود را ازان بظهور آور نده ها نابداعی قدرت، و

۱۳۴

صنایع حکمت آن صانع بداعی حکیم قدیم است .

(مولدماء) نام جو هریس غربی — که مضر تنفس و بالنفس سوزنده،
و مانع سوختن اشیائیست که داخل آن باشد با (مولدالخوضه) نام جو هریک
صالح تنفس، و خودش غیر مشتعله، ولازم اشتعال اجسام است یکجا بهم
آورنده، و مانند (آب) یک کوهر عزیزیرا ازان تشکیل دهنده همان بجز
بدیعه قدرت آن قادر قیوم تو ارادگرچه چیز است ؟

و کذالک (مولدالخوضه) و (ازوت) و (حامض) قاربون نام جو هر
های عجیب متصاده را بهم منج نماینده، و ازان بنام [هوا] یک واسطه
(حیار) بوجود آورنده بغیر از بدیعه قدرت آن خالق عظیم علیم دان
دگرچه چیز است ؟

(قلور) نام یک زهر بر ابا (سودیوم) نام یک معدنی بهم امتراج بخشنده،
و بواسطه آن اطعمه مارالذت بخشش کر دانده و بوسیله آن آبهای مارالز
تعفن نگهدار نده بغیر ازان قادر و خالق بداعی یکست ؟

از اهتزاز بسیار خفیف اجزای فردیه (هوا) مانند (صدای) یک بدیعه
غربیه را، و از تماس دو جسم مستعده — و یا امتراج دو قوه متفاصله
(الکتریق) نام خارقه بدیعه محیر المقولی را بعمل آور ندم بجز قدرت بدیعه،
و حکمت قویه آن واحد یگانه، و خالق زمانه دگرچه چیز است ؟

۱۳۵

اجسام را بتأثیره تضاده (قوه جذب و دفع) دوام دهنده، و این خاصه
دفعیه و جذبیه را در امتزاجات کیمیویه تأثیر بس محیبی بخشنده بجز قدرت
تامه، و قوت کامله آن خلاق بدایع، و مسبب الاسباب صنایع ذکر کدام
چیز است؟

در یک قطره آب بصد هاهز ارجیوانات میقر و بیه، و در یکمشت خاک
بملبو نهایاندار ذره بینیه، و در یکنفس واره و اعلمیاره اهوم لایخزائیه را
برورش دهنده؛ و هر یک از ایثار احس واعصاب بخشنده؛ و هر کدام
از سهار او سطه انتعاش یکدیگر کننده؛ بسی اشیای بو قلموز را بعد از هزار
ران انقلابات، و تغیرات گوناگون بنام (خون) یک مایعی سازنده؛ آنرا
در میان عروق، و شرائین دو اندده؛ و در انسان پنج قوه بسیار محیبی
مانند (حاسه) و (تصوره) و (متخيله) و (تمیز) و (حافظه) را یکجا
گرد آورنده؛ و بنام (عقل) یکقوه بدیعه را از ان ایجاد کننده؛ و این
قوه نفسیه را یکحال غضو بازه مدهش که به اسم نفس و سوم است، و
سبب بسی تشویشات مشتهه می گردد مقرر کننده؛ و برای مشاهده
اشیا (قوه بصر) و برای استماع اصوات (قوه سامعه) و برای تمیز اشیا
(قوه لامسه) و برای استلذا ذذایذ [قوه ذاتیه]، و برای استشمام بویها
(قوه شامه) را اعطای کننده؛ و بعد از جمله این قوا در یکپاره زم کوچک

۱۳۶۴

که دماغ میکویندش گرد آور نده جمله بداعی قدرت کامله . و صنایع حکمت بالغه آن خالق یگانه ذیقدرت ، و حاکم شیلت ذیقوت جل و علی میداشد . (دماغ) او امر حواس ظاهره و باطنی را بواسطه خطوط ای تلغیر افتش که آز اعصاب تسمیه میکند بعض الات نقل داده ، و وجب حرکت اعضا ، و باعث تبدل اطوار گردیده . و مانند حس یک سر غریبی را حاصل کنده باز هم بدینه قدرت آن قادر حکیم تو انجل وعلی است . (باد) و (آب) و (حرارت) را بواسطه تبدلات ، و تغیرات سطح زمین مالک و مقندر گردانده باز هم همان جلوه قدرت بدینه حکمت آن خالق قیوم کائناست .

(اجسام) را بر سه حالت که عبارت از (صلب) و (مایع) و (غاز) باشد خلق کنده ، و در هر یکی ازان به میلو نه بداعی . و خوارق اظهار کنده همانشان قدرت آن قیوم قادر تو انجل وعلی است .

جرماً قدر یک انسان ، نقله از انسان دم بازدید دفعه زیاده ترا جام نقله که آز (گاه توب) میخوایم بمسافه ده هزار مترو یعنی دونیم ساعت راه مانند یکدانه نحوه اندختن ، و این قوت و اقتدار رادر باروت نام مخلوقی نهادن ، و اظهار کمال قوه دافعه غاز به که در میان یک مضمونی که عبارت از (میل توب) باشد بواسطه فشار همان باروت نام موادی ظاهر گردن باز هم از مخصوصات قدرت همان قادر بداعی و صنایع حکیم قدیم تو انجل و

۱۳۷

علی ست

سبحان الله! و تعالیٰ الله! کدام حقایق حکمت، و کدام بدایع قدرت
 آن یگانه خالق کون و مکان انسان عجز بیان انسان نتوان توضیح و بیان
 نتوان داد؟ موافقیات و اختزاءات خوبیه و عجیبیه بنی بشر بهادر اک و فهم
 حقایق قدرت جسان و موفق خواهد شد؟
 هیهات! هیهات! بشریت با اینهمه ترقیات کونا کون ازان قبله علیا
 هنوز به هزار هافر سینخ دور رفته است. حالا اگر ما بدایع قدرت و
 صنایع حکمت آن خالق عظیم ایشان، و آفریننده کون و مکان، الخواهم
 نکاشت. میداید که بخوبی بیان؛ اسر کب و اشجار جهان، جهان افق بسازیم.
 لکن بجا کجا؟ نوع خی بشرط تعالیٰ حقیقت حقیقی، و ماهیت اصلی اشجار
 کجای برده است تا آنکه بقیم ساختن آن، قدرت گردد!!! (انتها)

حجه جمل حکمیه

از موارد الکلام نام رساله غیر منقوصه فیضی دکنی
 (وکل احد لاعلم له معلول الروح و مکالم الروح) کیکه برهه مند
 علم نیاشد روحش بیمار. قلبش چریمه دار است!
 (العدل مدار الملائک و اساس صلاح العالم:) عدالت، مدار دو امسلطنت

۱۳۸

است، ویکانه واسطه نظام عالم است .

الحلم مصلح الامور، مورد السرور) حلم حکیمانه اصلاح
امور میکند، و مورد سرور میشود .

(الحسد هلوع، لا هکوع له) حسد چنان مضطرب است، که آرام و
آسایش برای او نیست .

[الطامع لساع لکاع] طمعکاری عاربد کردار یستک انسان اند
عقرب میگزد .

[الطامع اسیر المطموع] طامع اسیر هانجیز یستک طمع آنرا کرده است .

(اهل الوداد لهم سکر مدام لا کاس مدام له) ارباب خوبی را چنان
مستی سرشار یستک بجام مدام حاجت ندارند .

(راح اهل الولادماء الدموع) باده آتشین عشق جکر خون،
سرشک خونین شانست !

(روح الملاح رماح، احاح الملاح روح الا رواح) هیران دلبران
در قلوب عاشقان سنان جانستان است . وجفاو استغنای شان در هنگام و
حال صفاتی خشن جان و روان است .

(الاروع مهلك الا روع) یک دلبر مستثنی ! رهزن هزار اهل نفو
است .

حکیمانه

۱۳۹

س

وطن عنزیم، افغانستان

و برادران دینم، افغانیان را خطاب

ابوطن عنزی ! وای مسکن محبت انگیز ! از هنگامیکه سوق مجبوریت،
و ذوق غربت من از خاک پاک دل چسب صفا ناکت برون آمد اخته، و
تسیار قسمت، و اضطرار معدوریت از دیدار فرحت اثار آب و هوای دلا
ویزت محروم ساخته . خنجر فرات جگرم را پاره پاره نموده، و درد
حرمانت وجودم را بمال الم داشته .

نمیدانم دلم را بجه کونه از حرمانت تسلیت بخشم، و نمی فهم بجه حبله
قلب را ز هجرانت شکیبایی دهم !

شکاتسلیت ؟ و چسان شکیبائی ؟ در حالتیکه اجزای فردیه وجودم از
خاک پاک تو تشکیل یافته باشد ؟ و ذرات بدایت حیاتم از آب و هوای
جانفرای توجع آورده باشد ؟ و اول خطاوه من حلہ زندگانی ام عبارت از
زمین دلنشین توباشد ؟ و گوشت و بوست، واستیخوانم همه کی بخاک، و
آب، و هوای توپ و روش یافته باشد . پس چسان میشود که خاک باکتر را
فراوش نمایم، و دل را بدوریت تسلی و شکیبائی بخشم !!

عشق تو در درونم و هر تو در دلم باشیراندزون شد و با جان بدر شود

۱۴۰

غیدانم! از هوای جانفرایت سخن رانم، یا آنکه آبهای حیات بخداخت
دراخاطر آرم. اگر از هوایت دم زنم آم جا تکاهم روی هوار آیده خواهد
نود، و اگر انهاز با خداوت دراخاطر آرم، خونابنسر شکم انهاز خونباری
جریان خواهد داد.

ای شهر شہر خوش تعمیر محبت تغمیر (کابل) که دارم افغانستان
جنت نشان را مر کری. و اماقت اسلامیه آن سامان را بآخت! قلعه‌های
نایاب که در وسط گل چکیده؛ و گل طراوت بخش شادابی. که زینت
چندان اسلامیت گشتئ! بقدر ده میلیون نفوس اسلام مر امر جمی، و مقدار
ده دوازده ولایات بنام را ملکا. کهست انت، کاستانیست که از هارش گل
انسان است، و چارده است؛ بستانیست که دوازده هزارش باغی است.
ولی هزار افسوس که ساکنانت بر شور و شر، و انسانهای همه کی از
حال و احوال عالم بخبراند. قدر و حیثیت را غیدانند و منیت و اهیت مو
قفت؛ اندیشه‌نامند. پرده غنلت و عطلت جشم‌های شار اجنان بوشید که
دشمن جان و ایمان را نمی بینند. قلع و قلع هم بگردسته‌ای شار اجنان
بسیه که به دریت و ترقیت نمی‌کوشند. حرمن و طمع جان و مال هم بگر
اوکار شار اجنان مشغول داشته که حریصان، و طامان خاک باکت راهیج
بخاطر غمی آرند. و عدم تعجب مدنیت، و عدالت وجود جفا، و اذیت در

۱۴۱

وجود وقوای شان آنقدر قوت و قدرت نماینده که گلوگاه ناز بینت را در
زیر فشار ، و تحت تضییق چنگ حریصان بیدینت می بینند ، ولی چاره
تحلیصت را نمی اندیشند ، و نمی بینند *

حال آنکه دشمنان پر تلبیس و سیر نگت ، و طامعن فساد پیشه هزار آهنگت
که گاه ناز نین بسیار معنای خیر متینت را جنان در تحت فشار آورده
که مجال حرکت برایت نگذاشته ، چنان منتظر فرصت ، و متربح حیلت
اخذ و استیلایت نشته اند که لمحه از دقت ، و لحظه از فساد فارغ نگشته اند .
و تنها گوگام رانی ، بلکه گذر گاه معنا بهای ولایت جسمیه پر کازار ذی
انمار زر بارت یعنی [قندهار] را نیز چند کاهیست که گذر نموده ، و حالا
در فکر نسب و شکافتن ، کمر گاهت افتاده . حالانکه ساکنات تا بحال گذر
گاه . و کمر گاهت را نیز نمی شناسند . گذر گاهت دره (بولان) کمر گاهت
(کوه کوزک) عظیم ایشان است . [۱]

حال آنکه از طرف غربی و شمالی دو ایالت جسمیه قدیمه حاصلخیز زر
دیز معنا بهای (هرات) و (ترکستان) را نیز دشمن حریص بسیار قوی
بدرنیک باتائی و در نک دیگر بادوازده میلیون جیوش منظم پر توب و تفک
احاطه و انحصار نموده . که لاسمح الله ! اگر این غفلت و نادانی ، و این

(۱) هنگامیکه این مقاله نوشته میشد هنوز شکافتن کوه کوزک به انجام نرسیده بود .

۱۴۲

عطالت و بیخبری در میان ساکنات بهمین صورت حکم فرماباشد در مدت
بسیار قلیلی هتك عرض، و ناموس، و حقارت، و اسارت آن دشمن
بیدن قوی وجودت را بمال خواهد نمود.

بس ایوطن عنیز، وای خاک عشرت انگیز! عمر یستکه از خاک باکن
 جدا گشته ام، و در دیار غربت عنیز ترین ایام بهار شبابم را میگذرانم.
ولی بازم لحظه از خیارات فارغ نیم، و لحظه از محبت و احوالات چشم
نمی پوشم، چونکه کره مجسمه زمین بر سر میرم همیشه وضو عست و
خریطه های قطعات عالم در دیوارهای آفاق آویخته.

طوافان مخرونیت دوام بخبری اهل و طن عنیز سفینه وجود را می
شکند، و قبودان عقلم رادر گرداب بمحری ایس و حسرت غرق و نابدید
میکند. ولی بجز از گریه حسرت دکر چیزی از دستم غایید.

سبحان الله! این کله، قدس [وطن] تاجه درجه تائیدات غربیه
حسیات انسانی اجراء نماید که از گرفتن اسم آن وجود انسان از ارعش حاصل
میشود، و به تذکریاد آن نلب و حواس انسان اجاذبه بس غریبی استbla
مینماید. یکی از ادبیات خرد بنایان میگوید که: چنانچه عقل، بیک قوت
بسیار قوی بر حقیقت این قضیه حکم میکند که مثلث دیگر، و مربع دیگر
است. همچنان وجود آن حکم میکند که: (وطن دیگر، و خارج وطن

۱۴۳

دیگر است) آیا نمی بینید که شیر خوار کان گهواره شانرا؛ اطفال باز صحنه
شانرا؛ جوانان معیشتکار شانرا. پیران گوش فراغ شانرا، اولاد والده
شانرا، مادران عائله شانرا بچه گونه حسیات غریبی دوست میدارند! این
است که انسان نیاز وطن خود را به همچنان حسیات بدیهی دوست میدارد.
و این حسیات عبارت از میل طبیعی بلا سبی نیست! بلکه انسان وطن
خود را دوست دارد! زیرا حیات، که عنزیزترین و احباب قدرت الهی است
اول به نفس هوای وطن آغاز میکند.
انسان وطن خود را دوست دارد! زیرا ماده و جودش جزوی از
اجزای همان وطن است.

انسان وطن خود را دوست دارد! زیرا مقبره سکون ابدی اجدادش که
باعث وجود او شده اند، و جلوه کاه ظهور اولادش که نتیجه حیات او
خواهند شد همانا خاک باک وطن است.
انسان وطن خود را دوست دارد! زیرا بسبب اشتراك لسان، و اتحاد
منفعت، و کثیر و انسنت انسان را بالسانی وطن با قرابت قلب، و بیک
اخوت افکار حاصل شده است.

پس ای وطن عنزی! من نیز تر ادوست دارم زیرا حیاتم هوای تو تنفس
نموده. و اول افتتاح نظرم بخاک باک تو برخورده است، و ماده و جودم

۱۴۴

جز،ی از اجزای تست، اجدادم در زمین دلشیین تو مدفو نست، اقام
در خاک پاک تو نوطن دارند، قرابت قلبی، و اخوت افکار انسای وطن بر
من فرض عین گردیده، لکن چکنم که سوق مجبوریت، و تسامر قسمت
مر از توجدا ساخته، و باز رفتارم را بسویت قطع نموده و رسیدنم را
بکویت محال انداخته، لاجرم از بلاد شام بسویت سلامی میفرستم، واز
دیار روم بکویت بیامی مینویسم.

ای اخوان دین، وای هموطنان ذی یقینم افغانستان شجاعت، و بسالت
تو امان! پنبه غفلت را زکوش تان بدرارید، و غطای جهالت را از پیش
چشم تان بذر کشید و یکار باطراف و جواب تان احالة نظر نمایید، پس
بنگرید که چار اطراف تان را دشمنان دین و ناموس، و اعدای جان و مال
احاطه نموده، واز هر طرف عالم سیلان بهای طوفان نمای کفر بمحوش و
خروش آمده، واز هرسوی دنیادر یاهای بلا انتہای دول ذی قوت، و
اقدار اجانبه سیلان و جریان گرفته نآنکه ملت مینه مار اغرق و نابدید
سازند، واستقلال قومیت مار از میان بر اندازند.

آیانی بینید فرنگیز اکه از اقصای غرب و انتهای شرق بهانه نشر
مدنیت، و وسیله اشتهر انسانیت برخاسته از هند تأسید، واز مصر تاچین،
واز قفقاس تا کنار جیحون اکثر روی زمین را سیلان نموده اند؟ و چقدر

۱۴۵

پادهای اسلامیه را مندرجہ ای غرب، و جبل طارق، و مصر، و هند، و سند،
دبلوچ، و سمرقند، و بخارا، و مرو، و خیوا، و قفقاس وغیر ذالک را
ضبط و تسخیر نمودند. و از سب اموال، و هنک صرض و تاموس، و محو
استقلال و سازه شان هیچ فروگذاری نکردند.

پس اینست که حالا از چار جهت گلوی شمارانیز بفتخار بسیار سخنی محکم
گرفته اند. و از غفلات و بطائت، و عدم علم و معرفت شما استفاده خوبی
گرفته بقصد استیلای وطن عنیز شما نیز برآمده اند.

حال آنکه شما این مسئله را هیچ ملاحظه نمیکنید. و چاره انجام کار ترا
هیچ نمی آمدشید. حب وطن، عبارت از دوست داشتن سر او خانه، و
باغ و باغچه نیست: بلکه حب وطن آنست که در مقابل دشمن در پیش هم
سنک و کلوخ وطن انسان سینه خود را سبر نماید. و برای پامال نشدن
یکوچب زمین وطن، انسان جان خود را فدا نماید. و برای ندادن یکذره
خاک وطن انسان خون خود را هبا نماید. و از برای ترقی، و اعتدالی وطن
انسان هر گونه مهالک را بر خود هموار نماید. و اگر یک نقص و قصوری
در راه ترقی و تحفظ وطن به بیند همان لحظه انسان آنرا انقدر که وسعش
بر سد اصلاح نماید.

پس در حالتیکه این مرض مهلك بی اتفاقی، وابن و بای خان مان سوز

﴿ ۱۴۶ ﴾

بی اتحادی در میان شما حکم فرما باشد ، و این بلاعی خانه بر انداز بی معنی ،
و این در دیده دوای نادانی در مابین شما یو ما فیوم رو به از دید آرد تیجه حال
مان و خانمه وطن تان بکجا منجر خواهد شد ؟

بی اتفاق ، و بی اتحادی چنان داء عدیم الدواعیست که دولتها عظیمه ،
و دولتها جسمیمه لا یعد ولا یحصی را از بیخ و بن برگنده است . و اتفاق ،
و اتحاد چنان غذای جان بخش حیات بخشانیست که حکومات صغیره ، و
جمعیات بس قلیله را از حضیض مذلت ، و اسارت باوج عنزت و سعادت
نشانده است .

آیدین مبین قویم اسلام رانی بینید که بمیجر در ظهر آن از خطه مقدسه
مجاز هنوز یک صر نگذشته بود که از جبل طارق که اقصای غرب بست تا حدود
چین که انتهای شرقست جمله بلاد و امصار را پامال خیول مجاهدان ، و دست
بر دیگرانی غازیان نمودند . و شرق تاغرب را سوره دایت و عرفان مستغرق
ساختند .

آیا سبب اصلی ، و باعث اساسی اینهمه فتوحات بی اندازه چه بود ؟ اتفاق !
و اتحاد .

حال آنکه این بلاعی دهشت انتهای بی اتفاقی و بی اتحادی در میان شما
پدرجه رقی و اعتلا نموده که شهر با شهر ، و قبیله با قبیله و طایفه با طایفه ،

۱۴۷

و بار با بار و قصبه با قصبه ، و ده با ده ، حتی کوچه با کوچه ، و خانه با خانه . و
برادر با برادر و پدر با پسر ، و پسر با پدر ، و عم با خال . و عیال با عیال دائم و تما
دیادر عداوت و جدال . و خصوصت وقتان بس رمی آرند . اغرب و اعجیب شن
آنکه شهاین فعل نامشروع ، و این عمل غیر مقبول را به اسم سیالداری ، و
هم چشمی ، و غیرت . و بهادری موسوم ساخته به اجر او اعمال آن خود تازه
مفتخر و مباری هم می شمارید .

آیا در خصوص این غیرت ، و این بهادری از دین فتو اگرفته اید . یا از عقل ؟
اگر دین باشد ! دین شمار امام و بامر (المؤمنین اخوة) فرموده . و اگر
عقل باشد . عقل ممیخت و زندگانی شمار ابر جمعیت و اتحاد . فقر نموده .
چنانچه در خصوص دلائل مثبتة زیادی درین کتاب مذکور گردید . بس
علوم شد که درین راه پراز چاه رهبر تان بی علمی و بخبری . و مفتئی تان
درین فتو او حشت و نداد نیست .

بلی ! علم و عرفانست که انسان اسلام را مدینیت و مالک هر کونه راحت
و سعادت می گرداند . بلی ! عقل و اذعانست و که انسان از حالت وحشت ،
و حیوانیت بسر منزل انسانیت و سعادت می ساند . بلی ! علم و عرفانست :
که هیئت و ملت را دولت و سلطنت می سازد .

ماجی ، و مهملک وحشت ، و جهالت عقل و ذکاویتست . من بی ، و محظی

۱۴۸

عقل و ذکاوت نیز عالم و معرفت است . جهالت چنان بالای دهشت است
پیشست که بسیاری از مملکت جسمیم و هیئت های عظیمه را در تحت اقدام
اسارت و مذلت پامال نموده .

علم و معرفت چنان جوهر نفیس گر آن بهائیست که بسادولت حکومات
ذلیله محقره را از حضیض مذلت و حقارت باوج شان و شوکت فوق العادة
رسانیده .

بس اگرچه انکار نمیشود که علمای اعلام ذی معرفت ، و فضلاً بسام
ذی خبرت در خطه بالک آوطن عنزیز ذی فسححت و وجود نباشدند بالک !
آب ، هوا ، اراضی ، اهالی وطن عنزیز ما آماده هر گونه ترقی ، و مستعد
هر نوع تقدم اند . لکن چه فائمه که خود شان بمحال خود ملنفت نیستند .
و بنعماهی که حضرت واهب العطایا در نهادشان بودیعت سپرده است اصلا
التفاتی ندارند . خدای ذوالجلال تواناعقل ، فکر ، ملاحظه ، ادب ،
علم ، شجاعت ، بسالت درایت ، شدرستی جسامت ، قوت ، وغیرت ، نا
موس ، دیانت و بسی محسن دیگر ایشان را احسان فرموده . و اراضی ،
و میاء ، و هوای ، و اتمار ، و حیوانات و حبوبات و معدنیات و ازین گونه
گنجهای شایکان طبیعت ممالک ایشان را مالامال داشته .

و بقدر هشت نو میلیون نفوس شجاعان عیور که همه کی از یکسر بدین

﴿ ۱۴۹ ﴾

پاک اقدس محمدی، و مات منیفه حنفی برو و سزا او از ندر تخت دارم در اورده.
 لکن با وجود اینهمه هزاران افسوس که در آکثر این نعمای عظیم‌ای آله‌ای
 ایشان سوء استعمال بکار میدارند! مثلاً (شجاعت) که افضل نعمای آله‌ای
 است، و افضلیت آن از فرضیت آن که واسطه جهاد گردیده معلوم است.
 ایشان این فضیلت عظمی را ب فعل مکرر و قلع، و قع همدیگر، و قطع کردن
 دست و کمر اینای وطن خویش سوء استعمال مینمایند. و بدین سبب در نزد
 جمیع ملل اسم شان به جهل و نادانی، و وحشت و سیاهی زبانزد گردیده.
 انصاف کنید! اگر این بالای خامان سوزنبی اتفاقی و بی اتحادی
 در میان شهانمی بود، و از قتل و قتال همدیگر صرف نظر نموده به اتفاق ملیت،
 و اتحاد اسلامیت اینهمه محاربات، و قتال خوزیانها را که از یک مصرباً نظر ف
 در میان همدیگر سوء استعمال نموده ایده‌ر گاه بر مالک اجنبيه نزد یکدست
 خویش اجر امین نمودند آیا حالاً مانندند و بلوچستان و پیشاور و سیستان،
 و بعضی بلاد ساره را از شها که میتوانست ربود؟ پس نتیجه این اهال و
 تمدن، و اثار این جهل و بخوبی کار تاز اینجایی رسانید که اکثر بلادهور و نه
 تان مانند بلوچستان، و شکار بور، و پیشاور، حقیقت شنک، و شال کوه، و
 غیره حکوم ممل اجنبيه که قبل از دو سه عصر از دیوان و ددان فرق و تمیزی
 نداشتند گردید، و هنوز چه جاها که نخواهد گردید!

﴿ ۱۵۰ ﴾

آیا ساس این بلاهای خرب وطن چیست؟

بی علمی و بخبریست! بلی بلاد تان از علم و معرفت خالی نیست، ولی
این علم خصوصیست نه عمومی! محدود و مخصوص است! نه شامل و مبدول!
علم و معرفتیک احیا کننده و ترقی دهنده ملک میگردد آن علم عمومی، مبدول
نمیگردد! نه علم خصوصی و مخصوص!

پس شهاب از راست! کسر از بالین غفلت برداشته اندکی بر چپ و راست، و
اطراف و جوانب خود نگریسته تامیل کنید که در سوقت عالم چسانست،
و شما چگونه اید؟ دشمنان تان بچه افکارند، و شما بچه کار، و حال تان چسا
قست. واستقبال چه خواهد شد!

بناءً عليه حالاً أَكْرَرَ خُواهِيدَ كَيْكَيْ جَانِي بِسَلاَمَتْ بِرِيدَ وَعَرْضَ وَنَاءِ وَسَوْسَ وَ
جَانَ وَمَالَ، وَوَطَنَ وَعِيَالَ خُودَ تَانَ رَالِزَ دَسْتَ دَشْمَنَانَ دِينَ تَانَ كَهْ عَبَارَتْ
از فَرَنْكَانَ طَاعَانَ سَتَ تَانَ يَكْدَرَ جَهَ مَحَاخَلَهَ بَتوَ اَنِيدَ دَكَرَ چَارَهَ نَدَارِيدَ مَكَرَ
اَيْنَكَ عَلَوْمَ وَفَنُونَ غَزَبَيَهَ وَصَنَاعَيَهَ، وَبَدَاعَيَ جَدِيدَهَ رَادَرَ بَلَادَ خُودَ رَوَاجَ
دَادَهَ مَاتَ وَرَعَيَتَ بَادَولَتَ وَبَادَشَاهَ مَتَّفَقَ، وَدَولَتَ وَبَادَشَاهَ يَنَزَ باَهَلَتَ وَرَعَيَتَ
مَشَقَ كَشَتَهَ بَهَ اَنْفَاقَ حَسَنَ نَسَتَ بَادَشَاهَ وَاتَّخَادَ خَلُوصَيَتَ وَغَيْرَتَ مَلَتَ وَ
سَيَاهَ مَكَاتِبَ وَمَدَارِسَ، تَعَدَّدَهُ عَمَومَيَ اَزْرَوَى تَرَيَاهَاتَ مَكَاتِبَ جَدِيدَهَ بَرَائِي
تَعَلَّمَ عَلَوْمَ وَفَنُونَ وَصَنَاعَيَهَ اَبَنَيَ وَطَنَ خَوَيَشَ اَسَاسَ نَهِيدَ؛ وَعَسَاكَرَ

و جیوش متنظم فرمان بردار بسیاری امداده سازید . زیرا باعساکر معلم فرمان بردارد شمن پلتن های سرکش نا فرمان شما — اگرچه قواعد دان هم باشد مقابله نمیتواند . خابطان و حکمداران عسکریه را از مکاتب و مدارس باید که جغرا فیه خوان هند سه دان ریاضی فهمی ذی اخلاقی تعین کنید . زیرا العجمی بایینا کاری نمیتواند ! همه عسکر شوید ، و تعلیمات خوبیه را برضاور غبت بسیار وزید . بایادشاهه و متبع خویش محبت ، و صداقت ، و اطاعت بکاردار بیدباد شاه نیاز نظامات . و قوانین مضبوطه وضع نماید ، و جان و مال و صنعت و تجارت ، و ثروت ، و راحت و رفاهیت و حریت شمار احفاظت و دقت نماید . زیرا آبادی ملک و ررقی دولت به تکثیر ثروت و تربیه صنعت اهالی وابسته است .

آلات نقلیه ، مانند ریل ها ، و عربابه ها ، راههای متنظم ، و آبادی مکمل برآم اندازید . و سایر طنابهای چون تلغراف ، پوسته های عمومی جاری سازید . که احیا کننده دولت همین هاست . و اساس این همه کارها مکاتب ، و مدارس و ررقی علوم و فنون جدیده است . درین خصوص دولت علیه عنانیه را پیشو او و مقنده اتخاذ نماید که آنها نیز همین وهم مذهب و هم آئین مانند ولی چون دیدند که باعلم بجزء بعلم بخوبیه نخواهند داد و باعسکر متنظم بجز عسکر متنظم و باطوط و تفنک بجز طوط و تفنک کاری از پیش نخواهند

برده از ازو بقدر سی چهل هزار مکاتب ابتدائیه ورشدیه و اعدادیه و حربیه،
و بحریه و سائر درجه نفاط ممالک محرومه و سنه المسالک خود اساس نهاده اند.
وبنیو نهاردم خرد مندانش پسند باعلم و فن ازان مکتب های بر او رده
اند که حالا در نقوص مو جوده دولت عليه در صدی بیست سردم نا
خوان نانویس باقی نمانده است. و تنها در شخصوص فی بلک معنا و ماد تا خیر
اندیشه، و دعا گوئی این دولت با عظمت بر رقبه اسلامیت ما فرض و دین
است: زیرا در مقابله ده دوازده دولتها و حکومتهای جسمیه ذی قوت و اقدار
فرنگستان که همه کی دشمن جان، و ایمان ملت اسلامیان اند بجز همین دولت با
سعادت دگر دولت و هیئتی مو جودیست. حالاً نک امیر المؤمنین و خلیفة
المسلمین و خادم الحر میں الشریفین نیز عنوان ذی شرافت و شان اوست که
بدین سبب نیز مفترضیت دعا گوئی او جمله اسلامیان را شامل گردیده است.
بس ای اخوان دین، و ای اینای وطن عنیز! من کهیکی از اجزای فردیه
شہریا نم، و بنابر سوق قسمت و محبوبیت حالا در شام جنت مشام امر ارا اوقات
حیاتم اینها نم اینست کہ بنابر حب و طنیت، و شر اکت ملیت بدینقدر تقسیمات
متین قضا نه شہار اتحاریک و تشویق نمودم، و به اجرای وظیفه خدمت وطن
— ولو که عاجز آنه باشد — خود را افتخار و باهی ساختم، باقی (تو خواه از
سختم پسند گیر خواه ملال)

۱۵۳

حال‌یکقدری از حال واحوال (ژاپن، وزاپونیان) که در اقصای بالاد
شرقیه اندیز از برای اخذ عبرت و کسب سرمشق سعی و همت شهادت خواهکایه
نموده ختم کلام مینخایم .

— ژاپن ، چه بود و چه شد —

(ژاپن) مملکتی است در شرق اقصی و عبارت است از بعضی جزایر
مجتمعه سرکه که در (بحر محيط کیر شرق) و منتهای شرق (بر عتیق) افتاده .
قبل از چهل سال نامی و نشانی ازین مملکت بجز در صحیح این بعضی تو
ریخ ، و در اوراق بعضی کتب جغرافی وجود نبود . اهالی این مملکت باد
دو دیو هم خواه ، واژ منبع آمدن یکاره بیکسو بودند ، در حین جلوس باد
شاه کنونی (۱) بجز محدودی چند در تمام مملکت کسی بکتابت و فرائت
آشنا بود . عربه و آلات نقلیه بجز عربه های بازکش گاوی در ائم الک
و سیع بیدانی شد . خواراک اهالی اکثر از جیفه بودی . و مدرسه های ابارت از
مدرسه های کهنه فرسوده بود که تعلیم در آنها بجز از خصایص دین بتراستی
دگرچیزی نبود . کشتیهای آنان از ساقه درختان بزرگ که جوف شان را
کاویده بودند و در شهرها ، و سواحل های دریا که آبش کم بودی در گشت
و گذار بودندی . کار و مشغولیت شان بجز سفك دماء همدیگر و غصب و نهب

(۱) در آنوقت که این مقاله نوشته میشد (میکادومو-توهیتو) باز شاهزاد ایان بود .

مال یکدیگر دگرچیزی نبود .

ولی پس از جلوس این بادشاه کنونی بدوسه سال بنا کهان از خواب غفلت
میدارشند و بلاد خود را از چهار سو در میان دشمن به احاطه دیدند . باد
شاه عاقل این نکته مهم را در لک نفوذه در صدد اصلاح حال ملک و ملت
خویشتن برآمد . اول مجلس بسیار بزرگی از جمیع طبقات ملت خود منعقد
ساخت . و خطابه بسیار موثری بر آنان بخواهد . و احتیاجات و لوازمات
ملک و ملت را یکان برای شان بنمود حتى در انسای خطابه از شدت تاییر ،
و کثیر تحسیر تلوک شده بگریست . حضوار مجلس نیز متاثر شده بنای
گریستن گذاشتند . و هم در ان مجلس همه بیکبار کی در خصوص پیشرفت
علوم و فنون و صنایع مایین خود بآین و دین خویشتن سوکنندیاد کردند .
واز آنوقت تا کنون که همه از سی سال پیش نیست بجد و جهد هرچه تامتر بر
آبادی ملک خویش کوشیدند . و در فراهم آوردن اسباب ترقی و تمدن و
عمران بلدان خویش لحظه کوتاهی نکردند .

تا آنکه امر و زمزمه با دول متعدد فرنگستان بنای رقابت و هم چشمی
گذاشتند . و با کسر اینها نقوق و برتری هم جستند و از همه صنایع فرنگستان
بی نیاز آمدند . کشتیهای جنگی مانند کشتیهای جنگی انگلیس آمده سا
خاند . و سی و سه هزار باب مدرسه برای آموختن علوم و فنون مختلفه باز

۱۵۵

کردند که پیوسته در آن دو میلیون شاگرد برای آموختن وجود نداشتند.
صنایع و دقت کار از همه فرانکان گوی سبقت را بودند.
هفت سال قبل ازین حکم دولت صادر گردید که تابع سال همه کی باید
نوشتن و خواندن زبان ایاموزند و هر کسیکه نوشتن و خواندن نیافروردی و زدن از جمیع
حقوق بالاد محروم خواهد بماند. پس همه بیکار بتریس و تعلم آنها کشور
فریدند. کاکنون در جمیع (زبان) عدد مندمان بی سواد نسبت شش در
صد رسیده است.

یکمراه قبل ازین امتیازات دولیه را بالکلیه از سین بر کنده همه بیکار نکارا
تابع قانون مملکت خود نمودند. دولت (ایتالی) در بخصوص هر چه احتجاج
نمود بخانی رسید. واردات شان امسال بچهل میلیون لیرای انگلیس بالغ
گردید. جمیع بالاد شان را با واسطه راه آهن به مدیکر پیوستند. لشکر شان در
نظام و ترتیب با سپاه بهترین دولی از فرنگستان بہلو به بہلو زده در میدان جنگ
چابکی و چالاکی شان را بتصدیق علمای فن حرب فرنگستان برجهانیان آشکا
راساختند. پار سال (۱) چهل و هشت هزار کتاب در علوم و فنون و صنایع و
غیره نطبع ساختند. علاوه بر سداد احتیاجات داخلیه مملکت آکثر مملکت فرنگ
اکنون به امتعه و صنایع ایشان محتاج میداشند. دین شان چون کیش بت
برستی بود دیدند که این دین بکار شان نمی آید بلکه مایه معطلی، و مستوجب

(۱) از پارسال مرداد، سنه ۱۳۰۶ یکم بریست که از آنوقت تا محل هزارها قدم پیشتر رفته اند.

عدم ترقی شانست لاجرم علمای افضل بهر دیاری فرستاده کتب ادبیان و
جوده‌ر الازمام مال روی زمین گرد آوردندا کنون نزدیکست که بک شریعت
منقحی برای خودشان آنعام نمایند و زبان شان چون خیلی تقدیل و مانند لسان
زک لک بودیدند که این بیز سبب تعطیل ترقی و تقدم شانست لهذا علمای
لغت شناس برای جمع لغات با کناف و اطراف علم فرستاده لغت هر قوم و
هر کروهی را بدست آوردند ، ولغتی را از آنیان بر گزیدند که دارای جمع
لغات متمدن نمایند ، و بواسطه آن از نوشتن و نقل کردن جمیع لغات از هر
زبانیک باشد با مراعات حدود و قواطع و مخارج عاجز نخواهد شد ، رخت
ولباس خودشان را منافی آداب تمدن یا فتنداشکال رخت و البسه جمیع ملل را
جمع کرده از انها طرز مخصوصی را بر گزیدند .

آداب و اخلاق خودشان اپسندیدند . پس قواعد مخصوصی برای هاشرت
یگانه و بیگانه برای خود مینمودند که کسی را بالخلاف شرب و مذهب از
خود آزرده نکند .

عدد روزنامه های سیاسی و اخبارشان دو هزار و دو صد عدد ، جریده
های علمی و فنی آنان هشتصد عدد و چاچخانه و مطبوعه سی و دوهزار عدد
اطباء اقانوئی شهادت نامه دار هفتاد و دوهزار ، عدد دایه و حکیمه سی و نه
هزار ، عدد کشتهای جنگی و غیره چارصد و سی . عدد لشکر منتظم عالم در

۱۵۷

حین آسایش نصد هزار و در وقت جنگ هر انجه لازم شود، چه همه لشکر
اند، و همه آموخته اند، و همه آزموده اند، باری اگر فردا ترقی و تقدیم
این ملت کوشش مند خرد پسند را خواهیم کشکاریم بخوبی دانیم که نتوانیم.
آفرین برین سی و غیرت و شتاباش برین همت و حب وطنیت.
پس اینست که مالین نکته بسیار باریک، و مسئله خیلی مهم را که در بخاوز
برای سر شق عبرت، و تشویق سی و همت انسای وطن از روی بعضی جراید
و اخبار معتبر عرضه نمودیم تا آنکه اینصرع (الآن قد ندمت
ولایفع الندم) و ردیابان شان گردیدیک جاره کار خود شان را بیندیشند،
و یک علاج محافظه وطن و ناموس ملت خودشان را بجوینند، اگرچه از سنگونه
مشاهی عبرت، و در سهای همت خیلی وجود است ولی ما به معین قدر اکتفا
نمودیم.

اگرچه خیلی آرزو داشتم که از سنگونه بعضی ملا حفظات عاجزانه ام را
بسی وطن و هم وطنان عزیزم بنگارم ولی چه سود که و انعات یا شماری
سدراه این افکارم افتاده است، باقی در همه حال و فقیت، و ترقی و تقدیم، و
محافظه وطن عزیز و هموطنان اعزم را ز جناب حافظ حقیقی همیشه خوا

٤١٥٨

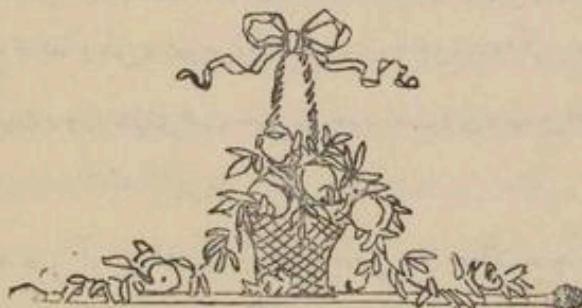
هانم و السلام

— انتها —

این کتاب در سنه ١٣٠٨ هجری در دمشق الشام جمع و تأليف شده، و در سنه
١٣٣١ در دارالسلطنه کابل در مطبعة عنایت بزیور طبع آراسته گردیده.

محمد طبری

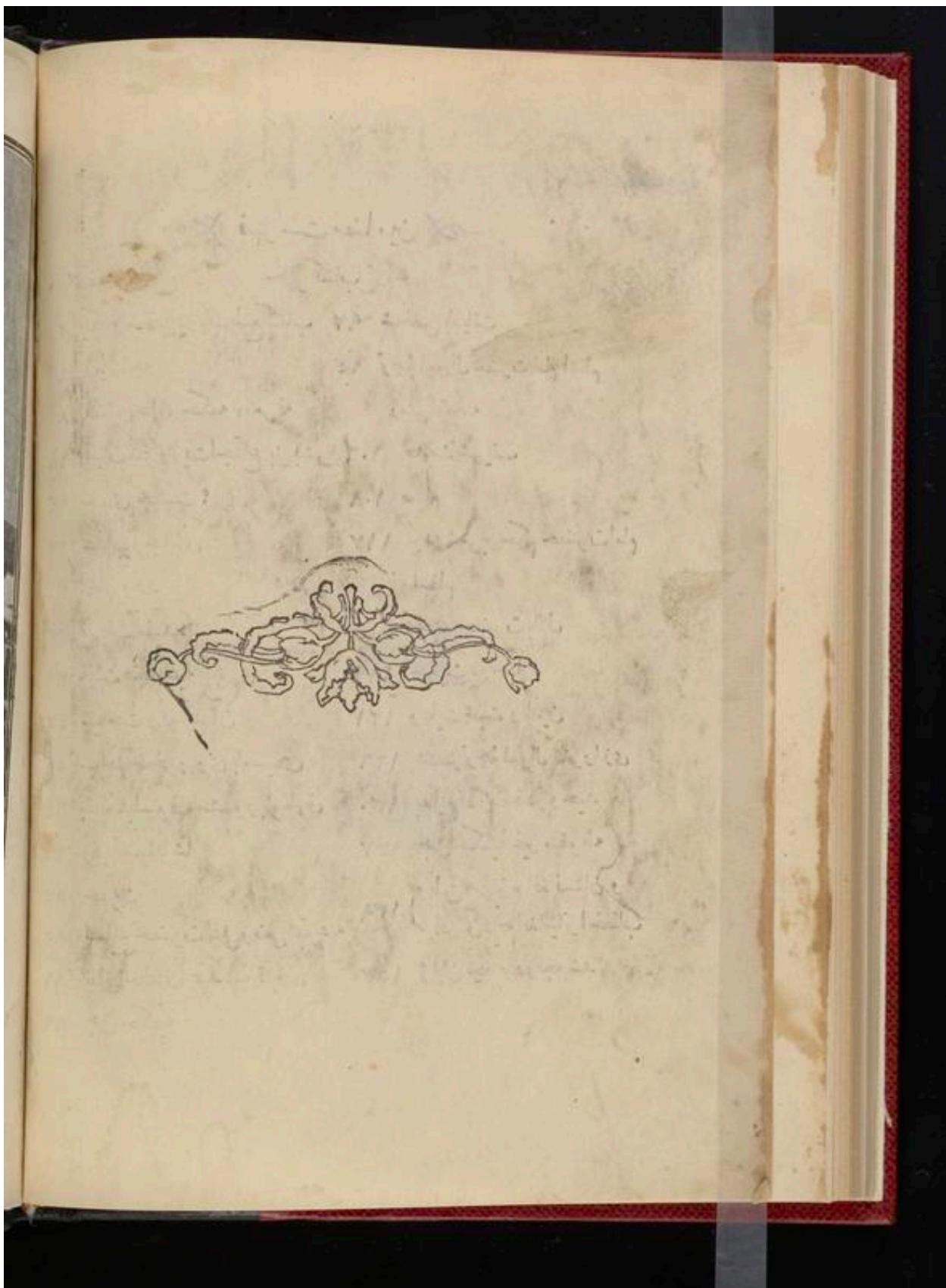
انغاني



۵۰۔ فهرست مضمونین

مختصر کتاب

- | | | | |
|----|-----------------------------|--------------|-------------------------------|
| ۲ | یکدو سخن در باب طبع کتاب | ۹۲ | شخص بادیان |
| ۴ | ترجمه احوال حضرت امام اعظم | ۹۴ | دیباچه |
| ۸ | فضایل علم، حکمه، عرفه | رضی الله عنہ | |
| ۱۸ | آنات ضروریت اجماع بنی بشر | ۱۰۶ | حدیث شریف |
| ۲۴ | خوبی چیست؟ | ۱۰۹ | صیام |
| ۲۷ | عذاب و جدانی | ۱۱۷ | چند شعر بر حکم حضرت امام |
| ۳۰ | انجاز و عد | | اعظم |
| ۳۳ | قرات مفیده | | تمجید حضرت بالال |
| ۳۶ | هیئت اجتماعیه | ۱۱۹ | حدیث در حیا |
| ۴۵ | سیاحت و فواید آن | ۱۲۱ | رعایت محبت والدین |
| ۵۶ | مباحثه فخر رازی با مسیحی | ۱۲۶ | منحصر ترجمه احوال فخر رازی |
| ۶۴ | مقاله فیلسوف مشهور پلوتارق | ۱۳۰ | بدایع قدرت قادر و حید |
| ۶۸ | ردیه خسیا باشا | ۱۳۷ | جل حکمیه غیر منقوطه |
| ۸۲ | حدیث | | وطن عزیزم افغانستان و |
| ۸۵ | نصائح حضرت علی رضی الله عنہ | ۱۳۹ | {برادران دین افغانیان را خطاب |
| ۸۶ | نقاق خالد بن عبد الله قشیری | ۱۵۳ | زبان چه بود و چه شد |
| ۸۹ | جل حکمیه | | |





مُؤْلِف این کتاب (۱۸۷۰)
مدیر و سر محرر سراج الاخبار افغانیه (مُحَمَّد طرزی)

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library